

# در پاسخ مخملباف

بودا از شرم فرونریخت؛ تخریب شد

حکمتیار

---

بودا از شرم فرونریخت؛ تخریب شد

در پاسخ مخملباف

حکمتیار

## فهرست

عنوان

صفحه

در پاسخ مقاله محسن مخملباف.....	۴
گلایه ای از مخملباف.....	۶۷
نامه به مسئولین جمهوری اسلامی ایران.....	۸۱
فریاد آوارگان افغانی.....	۸۳
افغان کش.....	۸۷
خفاشان یکی از شب های تهران.....	۹۰
در حول وحوش ایران چه میگذرد؟.....	۹۴
من در کجایم؟!.....	۱۰۱
ایران و حزب سازی.....	۱۰۲
بحران افغانستان و توافقات تهران - اسلام آباد.....	۱۰۵
نامه سرکشاده به نمایندگان مجلس.....	۱۰۸
افغانی پدر سوخته! پاسخت چیست؟.....	۱۱۳
ایران چه خواهد کرد؟.....	۱۱۶
بیانیه در هشتمین مجمع.....	۱۱۹

مهاجرین مظلوم افغانی تحقیرها و توهین ها !! ..... ۱۳۰

فرصت طلایی برای همسایه من..... ۱۳۸

بسم الله الرحمن الرحيم

## عرض ناشر

نشریه میثاق ایثار افتخار دارد که گام دیگری در پیکار فرهنگی خود به جلو برمی دارد و کتاب دیگری را در اختیار علاقمندان فرهنگ اسلامی کشور می گذارد. کتاب "بودا از شرم فرونریخت، تخریب شد" پاسخ برادر حکمتیار است به نوشتار آقای محسن مخملباف فیلمساز ایرانی در رابطه با تاریخ افغانستان و جهاد و هجرت افغانها، به نام "بودا در افغانستان تخریب نشد از شرم فرونریخت" که در چند شماره یکی از روزنامه های ایران به نشر رسید، و میثاق ایثار با وجود اعتراض شدیدی که بر این نوشتار داشت، غرض آگاهی افغانها از دیدگاه يك حلقه خاص ایرانی در باره افغانستان و افغانها، آنرا قسط وار به نشر سپرد و از خوانندگان خود خواست که ملاحظات شانرا در باره نظرات آقای مخملباف به دفتر نشریه میثاق ایثار ارسال کنند. برادر حکمتیار باوجود مصروفیت های زیاد شان بحث مفصلی را در پاسخ به آقای مخملباف آغاز کردند که در چهارده شماره میثاق ایثار قسط وار نشر شد، متأسفانه بدلیل حمله امریکا بر افغانستان، خروج برادر حکمتیار از ایران و تعطیل نشریه، این بحث جالب ناتمام ماند. خواستیم پاسخ مذکور را با شماری دیگر از مقاله ها و نامه های برادر حکمتیار که زمینه های مشترك با این پاسخ دارد، در قالب این رساله در اختیار علاقمندان عزیز بگذاریم. به کسانی که می

خواهند بدانند که چرا در کشور همسایه ما ایران، عده ای از تأسیس دولت اسلامی در افغانستان نگران بوده، حتی کمونست ها را بر مجاهدین ترجیح داده اند، عناصر التقاطی را حمایت کرده اند، ادامه درگیری در افغانستان را به سود ایران شمرده اند، و حتی از اشغال افغانستان توسط نیروهای امریکائی استقبال کرده اند و حمله امریکا بر افغانستان را فرصت طلایی برای ایران خوانده اند!! و به کسانی که می خواهند بدانند مهاجرین افغان در ایران با چه وضعیتی روبرو بودند، و عوامل و انگیزه های آن چه بوده، مطالعه دقیق این کتاب را توصیه می کنیم. در این کتاب که مجموعه ای از نامه ها، مقاله ها، و سخنرانی های برادر حکمتیار در حساسترین مراحل تاریخ جهاد ملت ماست، به حقایق زیادی دست خواهید یافت.

کتاب حاضر شامل این مقاله ها است:

- در پاسخ مقاله محسن مخملباف
- گلایه ای از محسن مخملباف
- نامه به مسئولین جمهوری اسلامی ایران
- فریاد آوارگان افغانی
- افغان کش
- خفاشان یکی از شب های تهران
- در حول وحوش ایران چه میگذرد؟
- من در کجایم؟!
- ایران و حزب سازی
- بحران افغانستان و توافقات تهران - اسلام آباد
- نامه سرکشاده به نمایندگان مجلس
- افغانی پدر سوخته! پاسخت چیست؟
- ایران چه خواهد کرد؟

- بیانه جامع برادر حکمتیار در هشتمین مجمع علمای شیعه و سنی
- مهاجرین مظلوم افغانی، تحقیرها و توهین ها!!
- شعله های آتش در خانه من، فرصت طلایی برای همسایه من!!

از بارگاه رب العزت مسئلت می جوئیم که عنایات بیپایانش را شامل حال تمامی مجاهدان راستین و مدافعان واقعی اسلام عزیز و میهن شهیدپرور شان ساخته و توفیق تأسیس افغانستان آزاد، مستقل، سربلند و قدرتمند را به آنان عنایت فرماید و افغانستان عزیز را از اشغال امریکای جنایتکار نجات دهد و دست های شریری را که بسوی میهن ما دراز شده و فتنه ها را باعث شده است، برای همیشه قطع کند.

والله المستعان و هو علی کل شیء قدیر

## در پاسخ مقاله محسن مخملباف

### بودا در افغانستان از شرم فرونریخت، تخریب شد

اگر دفاع از شرف و عزت ملت و وقار و افتخارات کشور در میان نبود، نمی خواستم در پاسخ برادرم مخملباف عزیز چیزی بنویسم، حمایت دلسوزانه او از مهاجرین مظلوم افغانی مرا از این پاسخ بازمیداشت، ولی ناگزیرم از عزت و وقار ملت و کشورم دفاع کنم و ملاحظاتم را بر مقاله او تحت عنوان "بودا در افغانستان تخریب نشد، از شرم فرونریخت" باخوانندگان عزیز روزنامه نوروز در میان بگذارم.

زمانیکه برداشت ها و تحلیل های این نویسنده عزیز از جریانات افغانستان و عوامل درگیرها در این کشور، از نظر يك افغانی آگاه می گذرد، آنرا ناکافی و يك جانبه می خواند، و گمان می کند که نویسنده مقاله در قضاوت های خود تحت تأثیر عواطف و احساسات خاصی بوده، مطالب را به صیغه ای بیان داشته که برای يك فیملساز، نه يك تاریخ نویس و یا گزارشگر، ارزش داشته و برای بینندگان فیلم جالب باشد، در حالیکه ارزیابی قضایای مربوط به يك ملت، کاری چنان حساس است که لازم است احساسات شخصی و ملی خود را کاملاً کنار گذاشت، در ارائه آمار، بیان و اقییت ها و نمایش جریانات، کمال دقت را بخرج داد، و در انتخاب

الفاظ و کلمات محتاط بود، مبدا احساسات يك ملت را مجروح کرد و تحقیری نسبت به آن رواداشت و به عزتش صدمه زد.

اگر بخواهیم در مجموع در مورد این مقاله با ایجاز و اختصار قضاوت کنیم، آنرا شبیه عنوانش خواهیم یافت "بودا در افغانستان تخریب نشد از شرم فرو ریخت" !!! در حالیکه در واقع "بودا در افغانستان از شرم فرونریخت تخریب شد" بازی با الفاظ در شعر، ناول و درامه نویسی و تهیه داستان يك فیلم چندان قبیح نیست، ولی در ارزیابی جریانات مربوط به يك ملت و بررسی افتخارات يك کشور نمی توان آنرا جایز شمرد. برخی از مواردی را که در این مقاله و از این زاویه قابل نقد یافته ام در برابر خوانندگان عزیز می گذارم:

۱- نویسنده تحت عنوان جایگاه افغانستان در ذهنیت مردم کره زمین می نویسد:

درسال ۲۰۰۰ در جشنواره دوستان در کشور کره جنوبی حضور داشتم و در پاسخ این سؤال که فیلم بعدی تو در باره چیست می گفتم: در باره افغانستان، و بلافاصله مورد این پرسش واقع شدم که "افغانستان چیست؟"

اگر نگوئیم که این تبصره مبالغه آمیز است، علی الاقل می توانیم بگوئیم که نویسنده با کسانی صحبت کرده است که خیلی بخبر و ناآگاه بوده اند. چگونه باور کنیم که در دنیای امروز و در میان افراد باسواد، و در کشورهاییکه رادیو و تلویزیون و روزنامه ها وجود دارد، از کشوری چون افغانستان، درآن حالیکه ۱۳ سال قبل بزرگترین جنگ دنیا را در آن شاهد بوده اند، که منتج به زوال ابرقدرتی چون شوروی گردید، و با روابط نزدیکی که کوریای جنوبی با امریکا داشت و جریانات افغانستان با حدت و شدت در آن انعکاس میافت، کسی تا این حد بخبر باشد که بگوید: افغانستان چیست؟! شاید نویسنده عزیز با کسی روبرو شده که اگر به او می گفت در باره ایران فیلمی تهیه می کنم حتماً می گفت: ایران

چیست؟! آیا درست است قضاوت انسان بخبر و ناآگاهی را نشانه مهجور بودن يك کشور خواند؟! افغانستان چه در دوران تجاوز روس ها بر این کشور و چه در دوران تسلط طالبان و اقدامات ناشیانه این گروه، در محاق تبلیغات رسانه های خبری دنیا قرار داشته، و دوست و دشمن با نام آن آشنایی دارد!! عدم آشنایی يك کوریایی با نام افغانستان می تواند يك سوژه فیلمی باشد، مخصوصاً فیلمی که در کشوری ساخته و به نمایش گذاشته می شود که به افغانستان از دیدگاه يك رقیب می نگرد، و هر قدر که این کشور را گم نام و بدنام معرفی کنند برای بینندگان فیلم جالب و دیدنی جلوه می کند، ولی ارزش خبری ندارد. گمان می کنم بهتر این بود تا نویسنده به حال آن کوریایی تأسف می کرد که در این قرن سلطه وسایل اطلاعات جمعی، تا این حد بی خبر است! ما از برادران آگاه ایرانی خود این انتظار را داریم که به قضیه غم انگیز کشور مظلوم ما نه از دیدگاه رسانه های خبری غرب بنگرند و نه در آئینه مطبوعات روسیه، مبادا تحت تأثیر تبلیغات آنها بروند و در مورد افغان ها همان قضاوتی را داشته باشند که بوق های تبلیغاتی امریکا و روسیه جا انداخته اند، برای آنکه عوامل اصلی فاجعه را که به مداخلات امریکا و روسیه و رقابت های کشورهای همسایه ما برمی گردد، از نظرها پنهان کنند، خشونت، تروریزم، تولید و قاچاق مواد مخدر را عنوان می کنند، در حالیکه اینها پی آمدهای فاجعه اند نه اصل فاجعه. تعجب آور خواهد بود اگر کسی در همسایگی افغانستان از درك این حقیقت عاجز باشد که جنگ در این کشور را نخست اتحاد شوروی تحمیل کرد، امریکا نه بخاطر حمایت از افغان ها بلکه بخاطر انتقام شکست ویتنام از روسیه وارد صحنه شد، در پایان این جنگ، مسکو و واشنگتن به توافق رسیدند که نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان بیرون بروند و مسکو و واشنگتن مشترکاً از تأسیس دولت اسلامی در این کشور مانع شوند. جنگ افغانستان نه جنگ داخلی است، نه ریشه در افغانستان دارد، نه تولید و قاچاق مواد مخدر عامل آن است، نه خصومت های قبیله‌ای، و عظمت طلبی این قبیله علیه آن

دیگری انگیزه آن بوده، نه رقابت های گروهی و جناحی آتش آنرا افروخته است، ... برعکس این جنگ از بیرون تحمیل شده، جنگ کمپنی های نفت است، رقابت های کشورهای متنفذ منطقه آنرا باعث شده، افغان های مظلوم قربانی این رقابت ها و مداخلات شده اند. چرا عده ای از تروریزم و قاچاق مواد مخدر با طمطراق صحبت می کنند ولی از ارسال سلاح برای کشتار افغان های مظلوم صحبت نمی کنند؟! چرا چند کیلو مواد مخدر که توسط باندهایی منظم و نیرومند بین المللی، از افغانستان قاچاق می شود، موضوع داغ گزارشهای خبری قرار می گیرد، ولی از ده ها تن باروت و سلاح و مهماتی که هر روز توسط هواپیماها به افغانستان انتقال مییابد و موجب ادامه جنگ و کشتار مردم مظلوم افغان می شود، صحبتی در میان نیست؟! تخریب مجسمه های بودا، برای چندین ماه گرم ترین و داغترین خبر رسانه های خبری دنیا بود، تا آنجا که "مسلمان" و "نامسلمان"، بت پرست و یکتاپرست را به تقبیح این "اقدام" واداشت، حامیان جدی و دو آتشه طالبان را نیز در حمایت از این گروه متردد ساخت، ولی کشتار دسته جمعی ۱۶۰ نفر در پای این مجسمه ها و ۴۰۰ نفر در جوار آنها، آنهم در همان روزها نه انعکاسی در این رسانه ها داشت و نه عاملین آن به وحشت، بیرحمی و قساوت و نقض حقوق بشر متهم شدند، و نه حامیان بیرونی این گروههای آدمکش و بیرحم مورد عتاب گزارشگران و رسانه های خبری قرار گرفتند!! مسئولیت تمامی حوادث غم انگیز در افغانستان به کشورهای حامی گروههای درگیر برمی گردد، اینها اند که بر ادامه جنگ در افغانستان سرمایه گزاری دارند و منافع ملی شان را با ادامه جنگ در کشور ما گره زده اند. افراد بخبر، دو برده ای را که به دستور ارباب مست خود علیه همدیگر شمشیر کشیده اند، و به جان هم افتاده اند و برفرق همکیش و همنوع خود می کوبند، نکوهش می کنند و در مسابقه خونین آنها دست های برده دارانی را که صحنه درگیری دو برده را برای اشباع ذوق تفرج و تفریح خود راه انداخته اند احساس نمی کنند، و چه بسا که ملامتی برده داران را نیز بدوش برده

های مظلوم می آندازند!! چه زیاد اند کسانی که این صحنه ها را با شور و شوق مشاهده می کنند، فاتح مسابقه خونین را با دست کوبی های خود بدرقه می کنند، نه نسبت به قربانیان این مسابقه وحشیانه ترحم و عاطفه ای در دل احساس می کنند، و نه نسبت به جنایت برده داران نفرت و انزجاری اظهار می کنند!! خیلی از نویسندگان و گزارشگرانی که در باره جنگ های افغانستان چیزی می نویسند و گزارشی تهیه می کنند، چون اینها عمل می کنند، در معیارهایی که اینها بکار می برند، افغان ها ملامت اند و سزاوار نکوهش و سرزنش، نه دست های خبیث و پلیدی که این وضعیت دردآور را برملت مظلوم ما تحمیل کرده اند!! اگر خبرنگاری گزارش بدهد که در هر ۲۴ ساعت ۷ نفر در افغانستان "روی مین" می رود، ولی نگوید که این "ماین" را کی فرستاده؟ چرا فرستاده؟ در اختیار کدام گروه گذاشته؟ و این گروه چرا به ماین گذاری وادار شده؟؟!! نه بحثی در باره ارسال کننده ماین داشته باشد و نه قضاوتی در باره ماین گذار، چنین گزارش میان تهی و پوچ به درد چه کسی می خورد، کدام مشکلی را حل می کند؟! اگر چنین گزارشی از سوی يك خبرنگار روسی داده شود، قابل توجیه است، چون "ماین ها" را روس ها می فرستند، روس و جبهه تحت حمایت اش در گذشته و در حال آنرا کارمی گذارند، ضعف و ناتوانی این جبهه باعث توسل به "ماین" شده، خبرنگار روسی با این نوع گزارش ها از يك سو چون خبرنگار آگاه جلوه می کند و از سوی دیگری از ارائه آن بخش های گزارش که به زیان مرجع ارسال کننده او به افغانستان می باشد، طفره رفته است. این نوع گزارش ها با شأن خبرنگاران آزاد و منصف نمی سازد.

۲- نویسنده عزیز، کشور ما را کشور بی تصویر معرفی می کند!! که در جواب او باید گفت: ای کاش افغانستان کشور بی تصویر می بود، بجای آنکه تصویر زشت و نفرت انگیزی از آن جعل و به نمایش گذاشته می شود، تصویری که یا دشمن درست می کند و یا رقیب. در این تصویر جعلی گوش و بینی اش را می برد و چهره

واقعی اش را مسخ می کنند! در این تصویرکشی های جعلی و مسخ شده نه مظلومیت کشور ما به تصویر کشیده می شود و نه ابعاد مثبت و جالب آن!! برعکس برکاست ها و ضعف ها فوکس می کنند و افتخاراتش را زیر سؤال می برند، شایستگی هایش را انکار نموده و تاریخ افتخار آفرین و باعظمتش را مسخ می کنند.

۳- تحت عنوان تاریخ این کشور بی تصویر می خوانیم: تاریخ پیدایش افغانستان، تاریخ جدایی از ایران است، تا ۲۵۰ سال پیش افغانستان یکی از استانهای ایران بوده است، در واقع بخشی از استان خراسان بزرگ دوران نادرشاه!!

در این رابطه پرسش هایی دارم و عرایضی:

• چرا این بحث اختلاف برانگیز و به این صیغه مضمئزکننده؟!

• چرا دوران زمامداری نادرشاه افشار را مبداء تاریخ ایران گرفته اید، و چرا نه قبل از آن را معیار قرار داده اید و نه بعد از آن را؟ چرا زمانی را مبداء تاریخ ایران نگرفته اید که ایران یکی از استانهای خلافت اسلامی بود و از دارالخلافه مدینه منوره، والی "استاندار" آن تعیین می شد، و یا زمانی را که یکی از استانهای ترکیه عثمانی بود و استاندار آن از استانبول توظیف می شد، و یا زمانی را که والی آن از مرو مقرر می شد؟! چرا تاریخ ایران را تاریخ جدایی از ترکیه عثمانی نمی شمارید؟!

• چرا شخصی چون نادرشاه افشار را با آنهمه کشتارها، جنایت ها و کله منارها مؤسس و بانی ایران می خوانید؟! آیا معیارها و موازین اسلامی این اجازه را می دهد؟!

• آیا از این اطلاعی ندارید که بلخ، یکی از ولایات افغانستان، زمانی ام البلاد بود و کابل پایتخت که اجداد نادرشاه افشار هنوز چشم در دنیا نگشوده بودند؟! آیا نمی دانید که نادرشاه کندهار را پس از جنگ خونین و محاصره طولانی اشغال

کرد و کابل را با لشکرکشی فتح کرد، از اینرو تاریخ جدایی افغانستان از ایران در اصل تاریخ آزادی این کشور از سلطه وارثان نادرشاه افشار است، نه تاریخ پیدایش این کشور!!

• چرا مبداء تاریخ ایران را از زمانی نمی گیرید که شاه محمود هوتک "جد بزرگ ملامحمد عمر رهبر طالبان" بر آن حکومت می کرد و پایتختش در اصفهان و قصرش تا هنوز زیارتگاه توریست های خارجی و داخلی.

• اگر افغانستان را بدلیل اینکه کندهار و کابل توسط نیروهای نادرشاه و به کمک توپچی های فرانسوی اشغال شده بود، بخشی از خراسان بزرگ می شمارید، باید پشاور، لاهور و دهلی را نیز جزء خراسان بزرگ بخوانید و مشکلات پاکستان و هند را نیز باید در جدائی این کشورها از پیکر ایران باستانی جستجو کنید!! ما افغانها نیز باید دعوی پاکستان و هند را داشته باشیم که زمانی احمد شاه ابدالی و سلطان محمود غزنوی و جانشینان شان بر آنها حکومت می کردند!!

• اگر نام افغانستان نام تازه "با سابقه دوصد و پنجاه ساله" برای تان جلوه می کند، نام ایران نیز مثل افغانستان تازه و دارای سابقه خیلی کوتاه است، در تاریخ نام فارس را داریم نه ایران را، همانگونه که بلخ و کابل و کندهار به افغانستان تغییر نام کرده، نام فارس نیز از میان رفت و جای خود را برای ایران تخلیه کرد. نمی دانیم چرا درخت ایرانی را در سرزمین تاریخ ریشه دار تر از افغانستان می خوانید، و چه سودی از این بحث های حساسیت بر انگیز!!

• بیائید همانگونه که اسلام حکم می کند، بگوئیم: ایرانی و افغانی دو برادر اند، افراد یک نژاد، اعضای خانواده واحد که پدر و مادر شان یکیست، و آفریدگار شان یکی و ماده خلقت شان یکی، در رگهای شان خون نژاد واحدی در حرکت، چرا نگوئیم که مرزهای جدایی یا از توطئه های دشمن مایه می گیرد، یا از جهل و نژاد پرستی های ما!! چرا نگوئیم: ما زمانی افراد یک امت، امت سربلند و فاتح بودیم و

اهالی سرزمین بزرگ و رعیت کشوری که در عظمت و بزرگی اش نظیر نداشت!! چرا نگوئیم تا زمانیکه ما متحد بودیم، نه ایرانی و افغانی ای در میان بود، نه عرب و عجمی و نه مرزها وجود داشت و نه این همه کشورهای کوچک کوچک. علامت شناسائی ما اسلام بود، عقیده مرزهای ما را مشخص می کرد، نه نژاد و ملیت و لسان، به طفیل چنین وحدتی بر تمامی دنیا حکومت می کردیم، ولی از روزیکه به دام توطئه دشمن افتادیم، از هم جدا شدیم، به عرب و عجم، ترک و فارس، ایرانی و افغانی تجزیه شدیم، این نسبت به آن احساس برتری کرد و او آن دیگری را حقیر شمرد، یکی خود را نژاد برتر خواند و کشورش را دارای ریشه عمیق در تاریخ، و دیگران را کهنتر شمرد و کشورهای شانرا بی بنیاد، مولود احداث و تجزیه ها و بدون ریشه در دل تاریخ، همدیگر را تضعیف کردیم، و به جنگ همدیگر رفتیم، به این سرنوشت غم انگیز و دردآور مواجه شدیم، که اکنون کشورهای کوچک کوچک ما مستعمرات دشمن، بازار فروش اسلحه و مارکیت مصنوعات دشمن، از لحاظ اقتصادی وابسته، از لحاظ سیاسی محکوم، از لحاظ فرهنگی دنباله رو و مقلد و از لحاظ اجتماعی ذلیل و محتاج. چرا بسوی وحدت دعوت نکنیم، چرا مبداء تاریخ مانرا زمانی نگیریم که کشور بزرگی داشتیم، دارای يك زعيم و يك پایتخت و مرزهایش عقیده و ایمان.

۴- نویسنده مقاله که می دانم معلومات هایش را از کدام منبع گرفته، و کی در باره افغان ها به ایشان گفته است که "هیچ گاه از حاکمیت اقوام و زیستن درون قوم خویش فراتر نیامده و به يك ناسیونالیزم افغانی نزدیک نشده!!" می نویسد: هر افغانی تا از کشور خویش خارج نمی شود و دیگران او را به تحقیر یا ترحم افغانی خطاب نمی کنند، خود را افغانی نمی داند، در درون افغانستان هر افغانی یا پشتون است، یا هزاره، یا ازبک و یا تاجک!!

به ایشان می گویم: هر ایرانی نیز چنین است، او نیز در داخل ایران یا مال سیستان و بلوچستان است، یا خراسان، یا کرد، یا ترکمن، یا عرب، یا فارس و یا

ارمنی، فقط در خارج از ایران خود را ایرانی می خواند، و دیگران نیز او را ایرانی خطاب می کنند، این موضوع در مورد همهء کشورها و ملت ها صدق می کند، نمی دانیم چرا این قضیه عام را که شامل تمامی کشورها و ملت هاست، در مورد افغانستان چون نقطه ضعف گرفته اید و آنرا نشانه عدم ذوب اقوام این کشور در ناسیونالیزم افغانی شمرده اید! من در ایران از هیچ ایرانی "جز نویسنده مقاله" نشنیده ام که بگوید: من ایرانی ام، چنین حرفی در ایران و از سوی يك ایرانی و در زمینه معرفی خود، حرف بیهوده، و موجب ضیاع وقت پرسنده می باشد. نویسنده محترم به این حقیقت توجه نکرده و ناسیونالیزم ایرانی را با افغانی مقایسه می کند و می نویسد: در مقایسه بین ایرانی و افغانی که قبل از ۲۵۰ سال اخیر تاریخ مشترکی داشته اند، تفاوت این امر به خوبی مشهود است. در کشور ایران شاید منهای "کردستان" همه ما اول ایرانی هستیم و ناسیونالیزم و جه اول برداشت ما از هویت عمومی ماست، در افغانستان همه اول عضوی از يك قومند و قومیت وجه اول هویت آنهاست، و این بارزترین تفاوت روح يك ایرانی با روح يك افغانی است!!"

به دوست عزیزم عرض می کنم: هیچ تفاوتی میان "روح ایرانی" و "روح افغانی" وجود ندارد، نباید تفاوت های بسیط و سطحی را عمیق شمرد و به تفاوت های روحی و روانی ارتباط داد، هر افغانی چه پشتون، چه تاجک، چه ازبک، چه هزاره و چه هر قبیله دیگر افغانی به کشور خود و هویت ملی اش به همان پیمانۀ ای عشق مورزد و از آن پاسداری نموده با سربلندی و افتخار از آن دفاع می کند که هر ایرانی خوب و یا تبعه هر کشوری و مربوط هر ملت دیگری بر هویت ملی خود افتخار می کند. آیا تجربه مقاومت مشترک، علیه تجاوز نیروهای شوروی و دفاع از استقلال، تمامیت ارضی، و هویت ملی، و تقدیم يك ونیم ملیون شهید، برای اثبات این ادعا کافی نیست که افغان ها نخست افغان اند بعد پشتون، تاجک، هزاره و ازبک؟! مگر آنها در کنار هم، در يك سنگر و تحت يك پرچم علیه اجنبی

ن‌جنگیدند؟ مگر پشتون مسلمان علیه پشتون کمونست، تاجک مسلمان علیه تاجک کمونست و هزاره و ازبک مجاهد علیه هزاره و ازبک کمونست ن‌جنگیدند؟! چه کسی نمی‌داند که مرزهای قومی و نژادی میان اقوام و قبایلی ضخیم و ضخیم‌تر می‌شود و فاصله‌ها میان آنان عمیق و عمیق‌تر که عقیده و مذهب مشترک، آرمان‌های مشترک، مقدسات و شعایر مشترک ندارند. ملتی به این آفت مبتلا می‌شود که مبانی اعتقادی اش می‌پوسد، عقیده و ایمانش را از دست می‌دهد، و پیوندهای معنوی اش سست می‌شود. شما اگر افغان‌ها را از ناحیه عشق به خدا، تعهد به اسلام، التزام به شعایر دینی، باور به آخرت، آمادگی برای قربانی در راه خدا، و صبر و تحمل در راه پاسداری و دفاع از دین و مقدسات با هر ملت دیگری در روی زمین مقایسه کنید، تفاوت ژرف و عمیقی را خواهید یافت و به این نتیجه خواهید رسید که خداوند علیم و حکیم با توجه به همین شایستگی‌ها و برازندگی‌هایی که در افغان‌ها سراغ می‌شد، این ملت را برای مأموریت بزرگ و تاریخی مقابله با غول کمونیزم و نابودی این امپراطوری وحشی بدست آنان انتخاب کرد، باور خواهید کرد که هیچ ملتی توان ایفای نقش شبیه به افغان‌ها را نداشت. مگر ندیدید که ملت‌های مصر، عراق، سوریه، سودان، یمن... در آزمون مقابله با کمونیزم ناکام شدند، کمونست‌ها بر سرنوشت آنان مسلط گردیدند، ولی نه کسی مثل افغان‌ها سلاح برداشت، نه هجرت کرد و نه در راه دفاع از اسلام آماده قربانی گردید. در این ارزیابی حتماً انتخاب الهی را انتخاب دقیق و حکیمانه خواهید خواند و به این نتیجه خواهید رسید که تعصبات قومی و نژادی میان افغان‌ها تحت تأثیر پیوندهای عمیق و استوار دینی و مذهبی شان رنگ باخته و ضعیف‌تر از تعصبات نژادی و قومی در صفوف هر ملت دیگری در روی کره زمین است.

ما در گذشته جنگ‌های قومی و نژادی و مذهبی نداشته‌ایم، نه پشتون به جنگ تاجک رفته و نه ازبک و هزاره به جنگ پشتون، و جنگ‌های کنونی ما نیز ادامه

همان جنگی است که کمونیزم و جاه طلبی های زعمای مغرور و متکبر کرملین باعث آن شد، و در این جنگها نیز مشاهده می کنید که استاد اکبری هزاره رهبر يك جناح حزب وحدت، در کنار ملاعمر پشتون می جنگد و استاد سیاف پشتون رهبر حزب اتحاد اسلامی در کنار مسعود تاجك می جنگد، طالب پشتون نخست با حزب اسلامی وارد جنگ شد و از سوی مسعود و ربانی تاجك حمایت گردید و حزب اسلامی، استاد فرید تاجك را بحیث نخست وزیر حکومت ربانی معرفی کرد. در دوران جهاد، پروان، یکی از دو ولایت با اکثریت مطلق تاجك بزرگترین پایگاه نیرومند حزب اسلامی افغانستان بود که مسعود در نتیجه يك لشکرکشی بزرگ و به کمک جنرال های کمونست توانست این ولایت را اشغال کند. در ولایت بدخشان "یگانه ولایتی با اکثریت مطلق تاجك ها" نفوذ حزب اسلامی کمتر از جمعیت اسلامی نیست، با آنکه رهبر این گروه از همین ولایت است، و این گروه بیشترین توجه را به ولایت مربوط به رهبر خود داشت. حال اگر کسی تمامی این حقایق در باره ساختار اجتماعی افغانستان و ادغام اقوام و قبایل در ناسیونالیزم افغانی را نادیده بگیرد و ادعا کند که "تاجك و هزاره بزرگترین دشمن خود را در روی کره زمین پشتون ها می دانند و پشتونها بزرگترین دشمن خود را تاجك و ازبك و هزاره!!!" این قضاوت خلاف واقع و مبالغه آمیز را چگونه توجیه کنیم؟ آنرا ناشی از بسخبری بخوانیم، و یا ناشی از رقابت های ملی و برخاسته از تعصبات نژادی و یا کاری عمدی بخاطر ایجاد چنین دشمنی و تضعیف ناسیونالیزم افغانی؟! عدم رفتن شیعه و سنی به مساجد همدیگر معضل مختص به افغان ها نیست. در ایران نیز پیروان دو فرقه شیعه و سنی به مساجد همدیگر نمی روند و در اقتدای همدیگر نماز نمی خوانند و اگر ادعا کنیم که تحمل همدیگر در افغانستان بیش از هر کشور دیگر، به شمول ایران است، مبالغه نکرده ایم. در افغانستان اهل تشیع مساجد و تکایای خود را داشتند و دارند، نه کسی مساجد آنانرا ویران کرده و نه مانع مراسم مذهبی آنان شده، کاریکه در کشورهای دیگر نظیر آنرا کمتر می توان یافت. اگر

همزیستی مسالمت آمیز و برادرانه شیعه و سنی افغانی را با برخوردهای خشن و درگیری های خونین فرقه ای در پاکستان مقایسه کنیم، و حملات مسلحانه بر نمازگزاران در مساجد، ترور رهبران مذهبی همدیگر را در آن کشور و در کشورهای دیگر به قضاوت بگیریم ناگزیریم اعتراف کنیم که وضع در افغانستان بهتر از هر کشور دیگریست.

نویسنده ادعا می کند که "در انتخابات ریاست جمهوری در ایران، قومیت رئیس جمهور، از اهمیت ملی برخوردار نیست و به رأی خاصی منجر نمی شود، گو اینکه از همان زمان ابدالی تا امروز که طالبان بر حدود ۹۵ درصد افغانستان تسلط دارند، حاکمان اصلی همواره از قوم پشتون بوده اند و به جز يك دوره ۹ ماهه در زمان حبیب الله کلکانی معروف به بچه سقاو و یکی دوسال در زمان حکومت ربانی تاجک، حاکمیت بدست تاجکان نبوده است!!!" تذکر چند مطلب در این رابطه را ضروری می شمارم:

- از زمانیکه بنیادهای اعتقادی و پیوندهای معنوی در جوامع اسلامی به سستی گرائید و ملی گرایی و قوم گرایی جای آنرا گرفت و تعصبات قومی و نژادی را در پی داشت، و کشورهای کوچک کوچک بر مبنای پیوندهای قومی و نژادی تشکیل گردید، تمامی کشورهای اسلامی با معضل انتصاب زعیم و زمامدار از قبیله غالب و اکثریت بجای انتخاب آنها بر اساس اهلیت و کفایت مواجه اند. زعمای ما افغان ها همواره از بیرون تحمیل شده اند، گاهی از جنوب و گاهی از شمال، زمانی توسط بریتانیای کبیر و زمانی توسط اتحاد شوروی، ملت ما تا هنوز فرصت آنرا بدست نیاورده تا زعیم و رهبر دلخواه خود را آزادانه، بدون مداخله و فشار بیرونی انتخاب کند. زمامداران کابل با توپ و تانک عاریتی بر افغانستان حکومت کرده اند. اگر ما فقط در چند مورد محدود، حکومت تاجک و زعمایی چون کارمل، حبیب الله کلکانی و ربانی را داشته ایم و برای دو ماه يك رئیس جمهور غیر افغان

"نه پشتون و نه تاجك بلکه مهاجری از هندوستان" را، و اکثراً حکومت های خاندانی محمد زائی ها و سدوزایی ها را شاهد بوده ایم، سلطه آنان به چگونگی حمایت ها و مداخلات بیرونی برمی گردد، نه انتخاب آزادانه افغان ها.

• این پدیده منحوس در کشوریکه مردم تا هنوز به حق تعیین سرنوشت و انتخاب زعامت دلخواه شان نایل نشده اند، چندان زشت و سزاوار نکوهش نیست، ولی اگر کشورهای دارای حکومت های منتخب، چنین سیاستی را اعمال کنند، و اقلیت های قومی و مذهبی را از حق توظیف در پست های حساس دولت محروم نمایند، مرتکب کار زشت و قبیحی شده اند.

اگر در افغانستان اقلیت های قومی چانس نایل شدن به پست هایی چون ریاست جمهوری و نخست وزیری را جز در مدت های کوتاهی نداشته اند، در کشورهای همسایه ما ایران و پاکستان نیز وضع از اینقرار بوده، ما در این کشورها نیز این پدیده را داریم. بمن بگوئید: در ایران تا حال چند پادشاه، رئیس جمهور، نخست وزیر و وزیر سنی، مال سیستان و بلوچستان، خراسان، کرد و ترکمن داشته اید؟! اگر پاسخ "هیچ" است، در آنصورت منصفانه نیست که تنها افغانها را نکوهش کرد و به قوم گرایی مفرط متهم نمود!!

نویسنده محترم در ارزیابی وضعیت اجتماعی - اقتصادی افغانستان بر دامداری افغان ها بیشتر تأکید دارد و ادعا می کند که "افغانستان به سبب تنها امکان مستمر اقتصادی طبیعی خود که مراتع است آنهم در سالهایی که خشکسالی نیست وابسته به نظام مالرداری است و این مال داری زیربنای قومیت و این قومیت مبنای اختلافات عمیق داخلی است که نه تنها مانع از رسیدن افغانستان در شأن کشوری در قرن بیست و یکم که حتی مانع از رسیدن به ملتی با يك هویت ناسیونالستی است!!"

چند مطلب را باید با این دوست عزیز درمیان بگذاریم:

شاید شما به دره های افغانستان رفته اید، آنجا که نه از زندگی شهری نشانیست و نه از زمین های زراعتی! دامداری یگانه حرفه و مراتع یگانه امکان اقتصادی. اگر از دره ها پائین می آمدید و در همواری های کشور، زمین های فراخ زراعتی را مشاهده می کردید و وارد شهرهای بزرگ این کشور می شدید، شاید چنین قضاوتی نمی کردید، برعکس می گفتید: افغانستان کشور زراعتی است، پیشه اول مردم کشاورزی و دوم شان دامداری است، زراعت اولین منبع تولید و مالداري دومین منبع. افغان ها از چندین دهه به این سو به زندگی شهری رو آورده، شهرهای بزرگی به سویه همسایه های خود داشته، قبل از اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی و پیش از تخریب شهرها و یا رکود در توسعه شهرها، با همسایه های خود رقابت می کرد، ازدحام در شهرها بطور چشمگیر افزایش میافت، احزاب سیاسی، انتخابات، پارلمان منتخب و نظام پارلمانی را تجربه می کردند، اقوام و قبایل در هویت ملی ذوب می شدند. اگر جنگ بر افغان ها تحمیل نمی شد و امکانات این کشور در جنگ بهدر نمی رفت، می توانست همگام با همسایه هایش بسوی ترقی و تعالی گام بردارد، یا به آنجا برسد که اینها رسیده اند، و یا علی الاقل در موقعیتی قرار گیرد که مورد استهزاء و تمسخر آنان نباشد.

کسانیکه از عوامل جنگ های جاری در افغانستان، و انگیزه های آن و نقش نیروهای اجنبی در آن ناواقف اند، گاهی انگیزه های مذهبی برای آن جستجو می کنند و گاهی تضادهای قومی را عامل آن می خوانند، نویسنده از زمره کسانیکه که جنگ افغانستان را اینگونه ارزیابی می کند: (برخلاف آنچه گاهی جنگ مذهبی خوانده می شود، ریشه اصلی اختلافات، تضاد قومی است. قوم تاجیک که امروزه درگیر جنگ با طالبان است هم مسلمان است هم سنی، و طالبان نیز که حاکم بر حدود ۹۵ درصد افغانستان امروز است نیز، هم مسلمان است و هم سنی)

توجیه نویسنده در زمینه اثبات غیرمذهبی بودن جنگ در افغانستان، غیر

قومی بودن آنرا نیز ثابت می کند. اگر این جنگ از تضادهای قومی نشأت می کرد نباید پشتون در کنار تاجک علیه پشتون می جنگید و هزاره در کنار پشتون و تاجک علیه هزاره، و ازبک در کنار تاجک، پشتون و هزاره در مقابل ازبک، مگر جنرال دوستم ازبک در کنار دکتور نجیب پشتون علیه مجاهدین ازبک و سایر اقوام و قبایل نجنگیده؟ مگر مسعود پس از ائتلاف با کمونست ها با اهالی تاجک پروان و کاپیسا نجنگیده؟ مگر یک جناح حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی با مسعود در جنگ های گسترده و طولانی اش علیه جناح دیگر حزب وحدت همکاری نکرده؟ مگر مسعود از جنگجویان طالب در برابر حزب اسلامی حمایت نکرد؟ اینها و ده ها مورد دیگر ثابت می کنند که جنگ افغانستان نه جنگ مذهبی است و نه جنگ قومی، و نه هم جنگ خود افغان ها، بلکه جنگ نیروهای اجنبی است که سرزمین افغانستان را میدان جنگ قرار داده و رقابت های شانرا به این سرزمین انتقال داده و در دست عده ای از افغان ها تفنگ گذاشته اند، آنها را به جنگ همدیگر فرستاده اند، می کشند و کشته می شوند، ولی نه برای منافع خود و کشور شان، بلکه برای منافع اجنبی. این جنگ مثل تمامی جنگ های قرن ۲۰ جنگ کمپنی های نفت است، چون جنگ های کردستان است، چون جنگ عراق و ایران و یا عراق و کویت است...

نویسنده، حل معضله جنگ های قومی را در فدرالیسم قومی به اسلوب احمد شاه ابدالی جستجو می کند و می نویسد: هنوز بایستی هوش احمد ابدالی را برای ابداع یا پذیرش فدرالیسم قومی ستود و او را واقعگراتر از کسانی دانست که امروزه برای آن که قومیت و زیربنای اقتصادی آن از بین رفته باشد تخیل حاکمیت یک قوم بر همه اقوام یا یک فرد بر همه ملت افغان را دارند.

چند نکته را به عرض آنان می رسانم:

احمدشاه ابدالی چیزی بنام فدرالیسم قومی نداشت. لویه جرگه ای که او ابداع

کرد یا پذیرفت، برای اداره کشور نه بلکه برای انتخاب او به عنوان زعيم دایر شده بود. این جرگه چون پارلمان و مجلس دائمی غرض اداره کشور و وضع مقررات، یا اتخاذ تصامیم مهم وطنی عمل نکرده، بلکه یکبار دایر شده و آنهم بخاطر تاجپوشی احمد شاه ابدالی و انتخابش به عنوان رهبر. برخی از گروه های افغانی که بر اعمال ستم ملی در افغانستان و حکومت يك قبیله بر قبایل دیگر اعتراض دارند، احمدشاه ابدالی را بانی چنین نظام خوانده، لویه جرگه او را لویه جرگه پشتون ها غرض تثبیت سلطه این قبیله بر مجموع افغانستان شمرده، آنرا محکوم می کنند.

ما نیز لویه جرگه ها را مردود می شماریم و آنرا از بقایای نظام قبایلی و ملوک الطوائفی می خوانیم. برای ارزیابی دقیقتر این پدیده، و جناح هایی که آنرا عنوان می کنند باید گفت:

امریکائی ها و حلقه های وابسته به آن بطور جدی و مسلسل و از مدتها به اینسو بر انعقاد لویه جرگه تأکید دارند و به نفع آن تبلیغات می کنند و آنرا پدیده عنعنوی افغانها شمرده، ادعا می کنندکه افغانها همواره مسائل بزرگ ملی شانرا از طریق تدویر این نوع جرگه ها حل کرده اند!!

برای پی بردن به حقیقت موضوع و انگیزه های تأکید بر انعقاد لویه جرگه، لازم است درباره آن بحث کرد.

در شرائطی که افغانستان دارای حکومت مرکزی نیرومند و مسلط بر همه کشور و مورد تأیید همه ملت نبوده، بر جامعه افغانی نظام ملوک الطوائفی حاکم بود، هر قبیله زعامت مستقل، منطقه تحت تسلط جداگانه، با نظام قبیلوی خاص خود را داشت که رهبری و قیادت آن دارای این خصوصیات بوده :

۱- قدرت و زعامت، معمولاً از پدر به پسر، در يك خاندان و بطور موروثی انتقال میافت.

۲- زعیم قبیله بیشترین تعداد افراد مسلح را مستقیماً یا بنا بر روابط خاص قومی و قبیله‌ی و یا بنا بر توانمندی مالی تحت فرمان خود داشت.

۳- بزرگترین زمیندار و سرمایه دار قبیله خود می بود.

زمانیکه قبایل مذکور یا با درگیری های دوامدار ب نتیجه داخلی مواجه شده اند و جنگ شان به بن بست رسیده و یا همه مورد هجوم دشمن مشترك قرار گرفته اند و ضرورت وحدت و همبستگی میان همه قبایل را فرد فرد احساس کرده است، زعمای قبایل مستقل دورهم نشستند، بمنظور توحید صفوف خویش، زعیم بزرگترین و نیرومند ترین قبیله را بحیث بزرگ و مشر عمومی انتخاب کرده اند و تحت قیادت او به مقابله مشکلات شتافته اند.

در جامعه دارای ساختار قبیله‌ی و عشیروی، چنین کاری امر طبیعی بوده، اختصاصی به جامعه افغانی نداشته، همه جوامع بشری و همه کشورهای دنیا در تاریخ دور و نزدیک خود این پدیده را داشته اند که با ذوب شدن ساختار قبیله‌ی و ادغام عشایر در ملت واحدی و با سقوط نظام های فیودالی به تدریج از میان رفته است و جایش را به احزاب سیاسی، جریان های فکری و حکومت های نیرومند مرکزی دارای پارلمان ها گذاشته است.

کسانیکه بر عنعنوی بودن پدیده لویه جرگه در افغانستان استناد می کنند در واقع بر تاریخ خیلی کهن این کشور، مربوط به دورانهای قبل از تشکیل حکومت های مرکزی استشهاد می کنند!!

عنوان (لویه جرگه) در مراحل بعدی توسط حکومت های مستبد و جابر که از طرق غیراصولی به قدرت رسیده اند مورد سوء استفاده قرار گرفته است، به نحویکه حکمروایان مذکور افراد دلخواه شانرا تحت این پوشش جمع نموده از آنان خواسته اند بعنوان نمایندگان واقعی ملت بر زعامت و سلطه ناجایز آنان صحه

بگذارند.

ظاهر خان، سردار داؤد، بېرك كارمل، نجیب، ربانی و ملا محمد عمر هر یکی به نوبه خود جرگه هایی از این قبیل داشته و برای قانونی جلوه دادن سلطه شان ازان استفاده کرده اند. تفاوت میان این جرگه ها و جرگه های عنعنوی تاریخ کهن ما در این بوده که اینها بعد از رسیدن به قدرت به انعقاد این جرگه ها مبادرت ورزیده اند و افراد دلخواه شانرا به آن دعوت کرده اند، افرادی که در انتصاب شان به عضویت این جرگه هیچ معیار دیگری جز اطاعت و حمایت صد در صد از حاکم (دعوتگر جرگه) مدار اعتبار نبوده، به اینکه عضو جرگه در رأس قبیله ای قرار داشته باشد، از گروه و حزبی نمایندگی کند و از لحاظ سیاسی، نظامی و اجتماعی در قضایا نقش و حضور مؤثر داشته باشد، هیچ وقعی گذاشته نشده است.

کسانیکه از چگونگی اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان اطلاع اندکی داشته و نقش نیروها و عوامل مختلف را در جریانات این کشور بررسی کرده اند بخوبی می دانند که در افغانستان نیز مثل سائر کشورها، جای قبایل و اقوام به احزاب سیاسی تخلیه شده و جای روابط نژادی و خونی را پیوندهای اعتقادی و فکری گرفته است. شخصیت های مؤثر در جناح های سیاسی و نظامی این کشور، بجای آنکه از اعتبارات موروثی مایه گرفته و زعامت را از اجداد خود که سنت نظام عشایری و قبیلوی است به ارث برده باشد، با کفایت های ذاتی و شایستگی های فکری و عملی خود به آن نایل شده اند. شما در هیچ یکی از این گروهها شخصیتی را در مقام رهبری نمیابید که در گذشته ها، خودش و یا آباء و اجدادش زعامت قبیله و قومی را بعهده داشته و یا بطور موروثی به آن دست یافته است!!

عنوان لویه جرگه در واقع توسط عناصری بطور مزورانه مورد سوء استفاده قرار می گیرد که می خواهند ملت ما از حق تعیین سرنوشتش محروم مانده، در انتخاب زعامت و قیادت به رأی ملت وقعی گذاشته نشود و افغانها دارای قیادتی

برخاسته از متن مردم و مورد اعتماد آنان نباشند. حلقه های خود غرضی که با استفاده از نام لویه جرگه در پی اعاده نظام منحط سلطنتی اند، انعقاد چنین لویه جرگه را سفارش می کنند و به نفع آن تبلیغات می نمایند.

اگر بی بی سی و صدای امریکا بطور مسلسل و وسیع به نفع این داعیه تبلیغات دارند و همواره آنرا با نام ظاهرخان گره میزنند، انگیزه و هدف این تبلیغات روشن است :

امریکا نتوانست با وجود همه تلاشها و سرمایه گذاری هایش حزب منظم و مؤثری از عناصر غرب گرا و ملی گرا تشکیل دهد و از طریق چنین حزبی حکومت دلخواهش را در کابل تأسیس کند. از این طریق می خواهد حلقه های وابسته به غرب را بر محور ظاهرخان جمع نموده از راه لویه جرگه به قدرت برساند. چون بخوبی می داند که راه دیگری برای تحمیل حکومت این عناصر بر افغانستان وجود ندارد.

مدافعین لویه جرگه در برابر این سؤال که اعضای لویه جرگه را چه کسی انتخاب خواهد کرد؟ با همه وقاحت اظهار می دارند که مرجع قابل اعتماد دیگری جز ملل متحد وجود ندارد!! باید صلاحیت انتخاب اعضای لویه جرگه را به هیئت سازمان ملل، بعنوان مرجع بیطرف، تفویض کرد و موافقه نمود تا تحت نظارت و اشراف این هیئت بیطرف، لویه جرگه دائر گردد و مشکل افغانستان را حل کند!!! وقتی برسید این جرگه در کجا دائر خواهد شد؟ می گویند: بهتر است در یکی از کشورهای اروپایی دایر شود!! وقتی پرسیده شوند، چه نیرویی ضامن اجرای قرارها و فیصله های چنین جرگه ای خواهد بود و این نیرو را چه کسی تهیه خواهد کرد؟ می گویند: باید ملل متحد لشکر بیست هزار نفری، با معاش و حقوق کافی را تحت سرپرستی افسران ورزیده تشکیل دهد!!!

• باید به اطلاع دوست مان برسائیم که پس از آنکه نادرشاه افشار به قتل

رسید و فرماندهان او هریکی بسوی منطقه مربوطه اش رفت و با استفاده از فرصت، پایگاهی برای خود درست کرد، احمدشاه ابدالی نیز بسوی کندهار موطن خود رفت، با چهارهزار سرباز مسلح خود توانست کندهار را تصرف و سلطه اش را بر آن قایم کند، مردم کندهار که از سلطه اجنبی به ستوه آمده بودند و خواهان آزادی و استقلال بودند، از احمدشاه ابدالی استقبال کردند و در کنار او جمع شدند و او نیز برای آنکه به سلطه نظامی اش صبغه قانونی داده باشد، بزرگان اقوام پشتون را به یک گردهمائی بزرگ به نام لویه جرگه دعوت کرد، و درهمانجا به عنوان زعیم تمامی قبایل پذیرفته شد. وضعیت متشنج در سرزمین تحت سلطه نادر افشار، ضعف هند، و عدم موجودیت قدرت بزرگ محلی به او فرصت داد تا نه تنها کشور بزرگی بنام افغانستان بسازد بلکه تا دهلی پیشروی کند و سرزمین وسیع و فراخی را زیر نگین خود درآورد.

• با شما موافقیم که احمد شاه ابدالی شخصیت هوشمند، بادرایت و باتجربه ای بود که در فتوحات نادرشاه افشار نقش براننده ای داشت، ولی لویه جرگه او پدیده مناسب همان زمان بود که نمی توان برای حل معضلات اجتماعی امروز افغانستان آنرا سفارش داد.

بیاد مان باشد که افغانها چند انتخابات پارلمانی را تجربه کرده اند. پس از این تجارب و مخصوصاً در چنین عصری نمی توان از آنان خواست که به نظام فرتوت ۲۵۰ سال قبل رجوع کنند و مشکلات شانرا از طریق لویه جرگه حل نمایند!!

و اما در مورد آمار تقریبی نفوس افغانستان که نویسنده پشتونها را ۶ میلیون، تاجک ها را ۴ میلیون و هزاره ها را نیز ۴ میلیون، ازبک ها را ۱-۲ میلیون و بقیه را خرده اقوام مثل ایماق، فارس، بلوچ، ترکمن، قزلباش، خوانده، باید به محضر ایشان عرض کنیم: این آمار را نه پشتون ها می پذیرند و نه تاجک ها و نه هزاره ها. امیدوارم عدم توافق آنانرا به تعصبات قومی و نژادی حمل نکنید. اگر حقیقتش را

بخواهید این عدم توافق منشأ سیاسی دارد، تا نژادی. اگر پای سیاست درمیان نباشد و اگر عده ای با عنوان کردن آمار دلخواه در پی دستیابی به سهم دلخواه در سیاست نباشند، نه ارائه آمار مشکلی را ایجاد می کند و نه اختلافی را باعث می شود. چنانچه يك گروه افغانی در ایران تبلیغات می کرد که فرقه یا قبیله ما بیش از ۳۰ درصد نفوس افغانستان را تشکیل می دهد. این در حالی بود که آمار تخمینی سازمان ملل، آنها را ۷ درصد می خواند. این گروه در نشرات خود استدلال می کرد که اگر ایران کمک کند ما می توانیم بر افغانستان حکومت کنیم؟! کی می گوید که اقلیت ها نمی توانند بر اکثریت حکومت کنند؟! مگر در سوریه يك اقلیت بر آن کشور حکومت نمی کند؟! یعنی تأکید بر آمار مشخص و ادعای فیصدی بالا برای قبیله خود انگیزه سیاسی دارد، از قدرت طلبی های آمار دهندگان مایه می گیرد، آنانکه جز قوم گرایی ها و تحریک تعصبات قومی و نژادی راهی دیگر برای رسیدن به جایگاه دلخواه در نظام نمی بینند.

برای آنکه معلومات نویسنده را در مورد اینکه کدام قوم در کجای افغانستان زندگی می کند، تکمیل نموده و تنها به ارائه آمار تخمینی اکتفاء نکرده باشیم باید بگوئیم: ایشان اشتباه کرده اند که می گویند: پشتون ها در جنوب و تاجک ها در شمال اند!! در حالیکه وضعیت چنین است: در اکثر ولایات افغانستان قبایل برادر افغانی در کنار هم و در دهات مختلط زندگی می کنند. پشتون، تاجک و هزاره، نه تنها حساسیتی در برابر همدیگر نداشته اند بلکه برادروار زندگی کرده اند. اگر این اختلاط نبود و پشتون در جنوب و تاجک در شمال زندگی می کرد، مشکل بود افغانستان در برابر این همه توطئه ها سلامت و وحدت خود را حفظ کند و از تجزیه به شمال و جنوب در امان بماند. به یمن زندگی مختلط، تلاش دشمنان افغانستان در جهت تجزیه این کشور خنثی شده است.

از سی ولایت افغانستان در ۸ ولایت شرقی و جنوبی ننگرهار، کنر، پکتیا،

خوست، پکتیکا، زابل، هیلمند و کندهار بیش از ۹۸ درصد پشتون، و در ۵ ولایت لغمان، وردک میدان، لوگر، غزنی، ارزگان، بیش از ۸۰ درصد پشتون و ۲۰ درصد نورستانی، تاجک و هزاره و در ۵ ولایت فراه، نیمروز، هرات و بادغیس و غور در حدود ۵۵ درصد پشتون و ۴۵ درصد اقوام دیگر، در بدخشان ۹۵ درصد تاجک، در پروان ۶۰ درصد تاجک و ۴۰ درصد پشتون و هزاره، در کاپیسا ۵۰ درصد تاجک و بقیه پشتون و پشه ئی و سایر اقوام، در بغلان، کندز، سمنگان و مزار سه قوم پشتون، تاجک و ازبک با درصدی تقریباً مساوی، در فاریاب و جوزجان ۸۰ درصد ازبک و ترکمن بقیه پشتون و تاجک. در بامیان ۸۵ درصد هزاره و ۱۵ درصد اقوام دیگر، در نورستان ۹۵ درصد نورستانی، در تخار پنجاه درصد تاجک، ۳۵ درصد ازبک ۱۵ درصد پشتون. در کابل ۳۸ درصد پشتون ۳۴ درصد تاجک و ۲۸ درصد سایر اقوام، و دوملیون کوچی که ۹۵ درصد آنها پشتون اند، در هرات، غور، فراه و نیمروز اقوامی را خواهید یافت که به دری صحبت می کنند و پشتو بلد نیستند ولی پشتون اند و از قبایل نورزی، اسحاق زی، هوتک، تاهینی، ... شاید عده ای گمان کنند که پشتون و تاجک از دو نژاد مستقل اند و زبان شان بیگانه از هم، در حالیکه پشتو و دری در اصل یک زبان است که در گذشته نزدیک از هم جدا شده اند، ریشه بیش از هفتاد درصد الفاظ و کلمات شان یکیست. کسانی که این دو را از هم جدا می کنند و بعنوان دو قبیله آشتی ناپذیر جلوه می دهند یا جاهل اند یا مغرض.

نویسنده مکرراً ایران را با افغانستان مقایسه می کند و می نویسد: "اگر درکشوری مثل ایران امروز، ما می توانیم از طریق انتخابات، فارغ از مسئله اقوام به انتخاب یک رئیس جمهور دست یابیم، برای آنست که حد اقل در قرن اخیر به سبب حضور نفت در اقتصاد ایران جامعه ما دگرگون شده... در ازای صدور نفت، مازاد تولیدات کشورهای صنعتی را در یافت می کند، قبل از هر چیز ساختار

اقتصادی اجتماعی اش دگرگون می شود. این دگرگونی، فرهنگ سنتی را فرومی ریزد و فرهنگ مدرن تری که لایق آن صدور نفت و لایق آن کالای جوامع صنعتی باشد را فراهم می کند. اما افغانستان برای معامله پایاپای جهانی چیزی در بساط نداشت بجز مواد مخدر... و شاید اگر افغانستان ۲۵۰ سال پیش از کشور ایران مستقل نشده بود ای بسا با استفاده از بخشی از سهم نفت سرنوشت دیگری میافت."

در پاسخ ایشان باید گفت:

از مدت کوتاهی به این سو، شما دارای رئیس جمهور منتخب شده اید، در قبل از بیست سال از رئیس جمهور منتخب محروم بودید و خانواده رضا شاه حکومت مطلقه خاندانی بر ایران داشت. صدور نفت تان مدت ها قبل آغاز شده بود، چرا به دلیل صدور نفت نتوانستید در آن زمان دارای رئیس جمهور منتخب باشید؟! انقلاب اسلامی باعث شد تا شما اکنون دارای رئیس جمهور منتخب باشید، نه صدور نفت!! خیلی از کشورها نفت صادر می کنند ولی رئیس جمهور منتخب ندارند!!

ای کاش صدور نفت ایران با ورود فرهنگ کشورهای صنعتی توأم نبود، بلکه با صدور فرهنگ اسلامی ایرانی توأم بود!! اگر غرب می تواند با صدور کالای صنعتی اش فرهنگ غربی اش را نیز صادر کند چرا کمر ما شکسته و نمی توانیم یکجا با کالای خود فرهنگ عالی و برتر مان را نیز صادر کنیم؟! آگاهان دلسوز غرب از بی فرهنگی غرب به ستوه آمده اند، تمامی مشکلات غرب چون متلاشی شدن خانواده، اعتیاد، ایدز، خودکشی های سرسام آور، جنایت، تجاوزات جنسی ... را محصول خلأ فرهنگی و معنویت می خوانند. ولی ما در ایران و سایر کشورها بر نشخوار زباله های فرهنگی این دنیای بی فرهنگ فخر می کنیم!!

ای کاش صادرات نفت ما همواره در دست خود ما بود نه در دست کمپنی های خارجی و ای کاش واردات ما نیز بجای شراب، سگریت، وسایل آرایش، کالای

مصرفی و فرهنگ غرب، تکنولوژی غرب می بود و ما با آزادی و استقلال کامل و در پرتو فرهنگ خود و با در نظرداشت نیازمندی های اساسی خود و طبق صوابدید خود از آن استفاده می کردیم!! و در برابر واردات کالای صنعتی غرب و فرهنگش نه استقلال خود را از دست می دادیم و نه فرهنگ مانرا، و امروز در شهرهای بزرگ خود شاهد تقلید چشم بسته و کورکورانه از غرب، و مسخ هویت ملی و شخصیت اسلامی فرزندان خود نمی بودیم.

مایه تعجب است که در ایران حتی شخصیت هایی چون مخملباف از وضع افغانستان چنان بی اطلاع اند که می گویند: اما افغانستان برای معامله پایاپای جهانی چیزی در بساط نداشت، بجز مواد مخدر!! متأسفانه اینها نمی دانند که افغانستان در اصل قربانی چیزهایی شده که در بساط خود دارد!! اگر اتحاد شوروی بر این کشور تجاوز کرد و بخاطر دوام سلطه اش و بهره برداری از داشته های بساط این کشور به پیمانہ ای سرمایه گذاری کرد که همه چیز بساط امپراطوری بزرگ خود را به داو گذاشت، و با بیرون رفتن از این کشور بساط امپراطوری وحشی و مخوفش جمع شد و به زوال محکوم گردید!! مگر عقل انسان می تواند این را بپذیرد که نیروهای اتحاد شوروی بی جهت و بدون توجه به ذخایر روزمینی و زیرزمینی افغانستان و امکانات وسیع و فراخی که این کشور در آغوش خود داشت از هستی خود مایه گذاشت و یک میلیون سرباز خود را گروه گروه به افغانستان فرستاد و در حدود هفتاد میلیارد دلار در این جنگ هزینه کرد، مگر اینها همه برای هیچ و پوچ بود؟ برای اشغال کشوری که در بساط خود چیزی جز مواد مخدر نداشت؟! آیا این همه تنها برای رسیدن به آب های گرم و چاه های نفت خلیج بود؟!!!

خوب است از دیدگاه یک پاکستانی در کنار دیدگاه یک ایرانی به افغانستان بنگریم و ببینیم او در مورد افغانستان چه می گوید: ساینس دان مشهور پاکستانی

داکتر بشیرالدین محمود در مقاله ای که در کنفرانس منعقدۀ لاهور قرائت کرد گفت: من راپورهای روسها و جرمنی ها را در مورد افغانستان مطالعه کرده ام که باعث تعجب من و سایر ساینس دانان و جیولوژیست های پاکستانی گردیده است. روسها ۲۲ ساحه را برای تفحصات انتخاب نموده که غنی از ذخایر نفت و گاز می باشد. و هشت ساحه که دارای نفت است می تواند ۴ قرن نفت بدهد، حتی از سعودی پیشی می گیرد. روسها در زمان جنگ ملیونها مترمکعب گاز افغانستان را ربودند. بهترین نوع آهن جهان با ذخایر ده بلیون تن در ۱۷ منطقه افغانستان وجود دارد. ذخایر مس همراه با طلا و نقره از نگاه مقدار در بالاترین سطح جهانی وجود داشته، حتی بیشتر از زامبیا. به اساس تخمین های پروگرام انکشافی ملل متحد UNDP ذخایر طلا در غزنی و شمال افغانستان در مناطق تحت تسلط جبهه شمال فراوان بوده و حدوداً به یکصد هزار تن می رسد، علاوهً سنگ های قیمتی با ارزش تر از طلا در چهار منطقه افغانستان وجود دارد. داکتر بشیر الدین در ادامه صحبت خود گفت: یک متخصص سنگ قیمتی و مرمز در کراچی به او گفته است که یک قطعه سنگ افغانستان را به قیمت صد دالر خریداری نموده و بعد از نوآوری و پالش آنرا در هالند به یکصد هزار دالر فروخته که در هالند هم بعد از تصفیه و پالش به یک میلیون دالر فروخته شده است. علاوه بر فلزات صنعتی، فلزات ستراتیژیک زنک، قلعی و سرب نیز در افغانستان وجود دارد که این فلزات در تکنالوژی فضائی و صنایع دفاعی هوائی و بحری مورد استفاده قرار می گیرند. افغانستان همچنان دارای ذخایر لیتیوم می باشد که هیچ کشور دیگری جز پرو که مقدارش محدود است، در اختیار ندارد. لیتیوم در بمب های هایدروجنی و تولید انرژی، در موترهای برقی، تحت البحری ها، طیارات، ساعت ها و بطری های برقی کمره مورد استفاده قرار گرفته است. لیتیوم در منطقه کنر هم سرحد با چترال وجود دارد. تیتانیوم در خوست موجود بوده و در صنایع طیارات مافوق سرعت صوت، سفینه های فضائی، تحت البحری ها و رنگ از آن استفاده می شود. چنانچه

پاکستان در سال گذشته با ارزش ۶۵ کرور کلودار واردات این ماده را داشته است. یورانیوم هم در افغانستان وجود دارد. یک ساحه پنج کیلومتری تپه ها پر از این منرال می باشد.

روسها که پلان اشغال افغانستان به همکاری سردار داؤد، نورمحمد ترکی و حفیظ الله امین را در سرداشت، فقط منظور دست یابی به منابع طبیعی و معادن افغانستان بوده است، سعی روسها بر آن بود تا راه های رسیدن به این معادن را بازکنند، ولی شکست شان فرصت و مجال بهره برداری را به آنان نداد. طالبان می گویند که این ذخایر و معادن زیر زمینی افغانستان ثروت امام مهدی و لشکریان آن می باشد و به دلیل همین ذخایر افغانستان بوده که انگلیس ها سالها قبل برای اشغال افغانستان تلاش کردند. طالبان به اهمیت سنگ های قیمتی و ذخایر زیر زمینی افغانستان پی برده اند. آنها تنها از مسلمانان بخصوص از ساینس دانان، تجار، روشنفکران و علمای پاکستانی خواسته اند این ذخایر را استخراج کنند. به تعداد نیمی از طالبان به اردو صحبت می کنند و در پاکستان بزرگ شده و درس خوانده اند، آنها پاکستان را حافظ و ناجی خود می دانند. باید پاکستانی ها و افغانها هر دو مشترکاً در استخراج این منرال ها اقدام نمایند.

علاوه بر این از ششصد هزار مایل مربع خاک افغانستان یکصد هزار مایل مربع آن برای کشت و زراعت خیلی مساعد می باشد و متباقی غنی از منرال هاست. افغانستان زمینهای زراعتی غنی بی دارد و سرزمین حاصل خیزی است که میوه ها و سبزیجات آن دارای کیفیت عالی می باشد. در آنجا گل آفتاب پرست تا ۱۳۶ سانتی متر رشد می کند. همچنان زمینهایی دارد که هرگز مورد استفاده قرار نگرفته است.

داکتر بشیرگفت: با وزیر زراعت طالبان ملاقات کردم، او گفت: پاکستان باید بیاید و در افغانستان در بخش زراعت سرمایه گذاری کند، زیرا مردم محلی

افغانستان غریب بوده، تخم بذری، تراکتور، چاه عمیق و غیره امکانات کشت را ندارند. اوگفت: خاک افغانستان انتظار پاکستانی ها را می کشد. چنانچه آنها مشترکاً روسها را از افغانستان راندند، حالا وقت آن رسیده که مشترکاً و یکجا با پاکستانی ها در زرع زمینهای افغانستان بکار پردازند و پاکستانی ها نباید این فرصت را از دست بدهند. از دید هوائی، پاکستان و افغانستان يك کشور بنظر می آید و در تاریخ دو هزار سال گذشته، ۱۸۰۰ سال آنها يك کشور بوده اند و هردو کشور دارای موقعیت جیولوژیکی مشابه و عقیده مشترك می باشند. افغانستان از مزال ها غنی است و پاکستان از قوای بشری.

حالا آقای مخلمباف برداشت خود را از امکانات افغانستان با برداشت این ساینس دان پاکستانی مقایسه کند.

اجازه بدهید گزارشی را از ایران نیز خدمت ایشان عرض کنم: در ملاقاتی که با یکی از مسئولین جمهوری اسلامی ایران داشتم، مهماندارم در آغاز ملاقات بحث را از بررسی امکانات موجود در افغانستان آغاز کرد و در ضمن صحبت هایش گفت: در معدن طلای کیان، بخش هائی وجود دارند که هر تن تا ۴۰۰ گرام طلا می دهد و این در حالیست که بهترین معدن طلای دنیا در هر تن بیش از ۴۰ گرام طلا می دهد!!

• اگر بپذیریم که روس ها و امریکایی ها بی جهت بر جنگ در افغانستان، این همه سرمایه گذاری های چشمگیر را داشته اند و بدون توجه به دست آوردهای آن به این جنگ ادامه می دهند و برای دوام آن سلاح و پول می فرستند، روس ها فقط بعنوان يك معبر و گذرگاه از کشورما استفاده کرده اند و قصد رسیدن به چاه های نفت خلیج را داشتند و امریکا بخاطر دفاع از این چاه ها که در اختیار کمپنی های امریکایی بودند، از مقاومت مردم افغانستان در برابر نیروهای شوروی حمایت کرد، امروز و پس از زوال اتحاد شوروی و در حالیکه

خطر قبلی چاه های نفت را تهدید نمی کند، چرا این جنگ ادامه دارد؟ چرا مسکو و واشنگتن مشترکاً این جنگ را تحمیل کرده اند و از دوام آن حمایت می کنند. به شورای امنیت سازمان ملل طرح تحریم های يك جانبه را مشترکاً پیشنهاد می کنند؟! هر انسان آگاه می داند که اهمیت ستراتیژیک افغانستان و ذخایر سرشار آن باعث تحمیل و ادامه این جنگ شده است.

• نمی دانم نویسنده چرا در يك مقاله كوچك چندین بار این نکته را تکرار می کند که افغانستان جزء ایران بود و شاید اگر ۲۵۰ سال پیش از کشور ایران مستقل نشده بود... انگیزه او در این همه ترکیز مکرر چیست؟ اگر این جدائی نادرست بود به حال ایران یا افغانستان، جدائی ایران از ترکیه عثمانی را نیز باید چنین تلقی کرد، و گفت: اگر افغانستان، ایران، ترکیه، عراق، سعودی و سوریه يك کشور بودند و از پیکر خلافت اسلامی جدا نمی شدند، امروز امپراطوری بزرگ نفت و غنی ترین و نیرومندترین کشور دنیا را داشتند، علی الاقل وضع شان چنان نبود که یکی بخاطر مقابله با رقیب خود به امریکا پناه برده، نیروهای امریکائی در کشورش مستقر شوند و امریکا از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی بر آن حکومت کند، و دیگری به مسکو امتیاز بدهد، سیاست هایش را با مسکو هماهنگ کند، به اتحاد شوروی پناه برد و از آن کمک بخواهد!! نه جنگ عراق و ایران را، نه جنگ کویت و عراق را و نه جنگ دیروز و امروز افغانستان را داشتیم، نه قدس در اشغال اسرائیل می بود و نه مسلمانان در چین و کشمیر کشته می شدند.

• تو درآمد ده میلیارد دلاری ایران را که در سال ۱۳۷۹ از درك فروش نفت داشت، به رخ ما می کشی و آنرا با درآمد نیم میلیارد دلاری تریاک افغانستان مقایسه می کنی، نمی دانیم قصدت از این قیاس چیست؟ ما را تشویق می کنی تا دوباره با ایران یکجا شویم، تا در این درآمد سهمی داشته باشیم؟! و یا ملت ایران را تشویق می کنی تا بر برادران مظلوم افغانی شان ترحم کنند و به دستیاری آنان

بشتابند و از این درآمد چشمگیر مقداری در راه خدا (کمک به مهاجرین افغان) وقف کنند و نگذارند خود سیر بخوابند و همسایه شان گرسنه؟! چون چنین کاری با پیرو امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب نمی زبید!! گمان نمی کنیم قصدت این دومی باشد، چون خود از برخوردی که با مهاجرین مظلوم افغانی می شود، شکایت داری و اخراج آنانرا درحالت جنگ و خشکسالی تأیید نمی کنی. گمان نمی کنم انتظارت آنقدر مبالغه آمیز باشد که ملت ایران عواید نفت خود را با همسایه اش شریک کند!!

عجیب است که نویسنده محترم، تریاک را ثروت ملی افغانستان می خواند، در حالیکه تریاک نه در گذشته ثروت ملی افغانستان بوده و نه اکنون. کشت تریاک، مخصوصاً تبدیل آن به هیروئین، در کنار جنگ تحمیلی و همزمان با آن بعنوان پدیده شوم، نمایان شده، تکنولوژی آن از غرب و توسط باندهای منظم و مجهز قاچاق همسایه های ما وارد این کشور شده، ۹۰ درصد عواید آن نیز به جیب این باندها می ریزد، سهم افغان های آلوده به این تجارت کثیف، خیلی ناچیز است و به هیچ صورتی ثروت ملی این کشور بحساب نمی آید.

## چرا غرب این قماش تبلیغات را می پسندد؟

غرب با اسلام دشمنی دیرینه دارد. این دشمنی ریشه های تاریخی و انگیزهای سیاسی و اقتصادی دارد. غرب در گذشته در دو جبهه می جنگید، ولی پس از فروپاشی اتحاد شوروی و کنار رفتن کمونیسم از معرکه، جنگش در یک جبهه، جنگ با اسلام خلاصه شده و تمامی امکاناتش را به این جبهه سوق داده است. هم وسایل جنگی اش را به این طرف توجیه نموده و هم بوق های تبلیغاتی اش را. هرکی حرفی برضد اسلام بگوید، جمله ای برضد مسلمانان بنویسد، حرکتی برای تضعیف اسلام بنماید و تصویر زشتی از اسلام و مسلمانان بکشد و از او بتوان

بحیث يك وسیله استفاده کرد، مورد ستایش و تشویق و ترغیب غرب قرار می گیرد و او را با جایزه ها می نوازند. انگلستان از سلمان رشدی به عنوان نویسنده آزاد حمایت می کند، فرانسه به سازمان کمونستی راوا در افغانستان جایزه حقوق بشر می دهد، امریکا ظاهرخان و رضا شاه را دیموکرات می خواند، می ترسم فیلم آقای مخملباف نیز به این خاطر مستحق جایزه شناخته نشده باشد که تصویر منفور و مشمئز کننده ای از افغانستان در آن به نمایش گذاشته شده!! غرب برای آنکه تأثیرات مثبت جهاد اسلامی افغان ها را در جهان اسلام زایل کند و از قیام های اسلامی مسلمانان علیه سلطه غرب بر کشورهای اسلامی مانع شود، علاقمند است تصویری از مجاهدین افغان ارائه دهد که قاچاق مواد مخدر، تروریزم، نقض حقوق بشر، عقب گرایی، خشونت و قوم گرایی بر آن سایه افکنده و زن افغان را در "چادری" با دسته خار برسرش نشان دهد!! تصویری که به هر بیننده ای بازگو کند: اگر خواهان اسلام باشید، این است اسلام، و این است پی آمدهای آن!! غرب به "چادر نماز" زن ایرانی از همان دیدگاهی می نگرد که به "چادری" زن افغانی می نگرد. خیلی علاقمند است تصویری از "زن ایرانی" را به نمایش بگذارد که با "چادر نماز" در کنار جاده ای تگدی می کند و یا کارزشت دیگری، نه اینکه با "چادر نماز" در عقب کامپیوتر نشسته!!، اگر کدام فیلمساز ایرانی فیلمی تهیه کند که مجموعه ای از صحنه های نفرت انگیز باشد، حتماً به جایزه بزرگی نائل خواهد شد. شما اگر ایران را در فیلم ها و تبصره های رادیویی غرب بنگرید آنرا کشوری میابید که در آن اختناق و استبداد است، دیموکراسی پامال شده، حقوق بشر نقض شده، زن زندانی چادر نماز است، به روسپی گری وادار شده، اعتیاد به مواد مخدر تا ده درصد رسیده، جوانان از نظام فاصله گرفته اند، مردم خسته اند، تورم به اوج خود رسیده، بکاری قیامت برپا کرده، فردا و پس فردا انقلاب دیگری براه می آفتد، محافظه کاران و اصلاح طلبان به جان همدیگر می آفتند و رژیم سقوط می کند!!!

## عوامل هجرت ها

نویسنده تحت عنوان "چرا سی در صد جامعه افغان از افغانستان مهاجرت کرده است" می نویسد: جا به جا شدن برای حل مشکلات، عادت اقوام دامدار(مالدار) است. کشاورز(دهقان) و شهرنشین کمتر مهاجرت فوری می کند. سی در صد مهاجرت مردم افغانستان اولین دلیلش عادت دوران دامداری(مالداری) است، دامدار تا به خشکی بر خورد به سوی سبزی می رود و تا به سرما رسید به سمت گرما برمی گردد. پس مهاجرت واکنش طبیعی مردمان دوران دامداری است. دومین دلیل مهاجرت نبود اشتغال ثابت است. افغان اگر مهاجرت نکند از بی شغلی می میرد. خرج روزانه مردم افغانستان در کارگری کردن برای کشورهای دیگر نهفته است. افغان صبح که از خواب برمی خیزد برای امرار معاش به چهار چیز فکرمی کند: اول به دامداری چنانچه خشکسالی مانع نشود. دوم به جنگیدن برای يك گروه و فرقه، یعنی جهت اشتغال وارد عرصه نظامی گری می شود. سوم، برای درآوردن خرج خانواده، مهاجرت می کند. و چهارم، چنانچه راهی نباشد، به جریان قاچاق می پیوندد که این مورد چهارم، راهکار نهایی است و عرصه اشتغال آن محدود است و نمی توان تعریف شغلی يك ملت ۲۰ میلیونی را بر اساس نیم میلیارد دالر کشت خشخاش محاسبه کرد. پس اطلاق قاچاقچی تریاک به ملت افغانستان غیر واقعی است و فراگیر نیست.

اگر دوست عزیز ما ناراض نشود به عرضشان می رسانم: هیچ یکی از اینها عامل اصلی مهاجرت افغان ها نبود. افغان ها زمانی راه هجرت ها را در پیش گرفتند که کشور شان مورد تجاوز نیروهای شوروی قرار گرفت. قبل از تجاوز نه کسی به حکم دامداری هجرت کرده و نه بنابر معضل اشتغال، نه از قاچاق مواد مخدر و تولید و تجارت آن خبری بود و نه از گروه های درگیر نظامی. و ایران و پاکستان نیز به این خاطر درهای خود را بروی افغانها باز گذاشتند و از آنان با

آغوش باز استقبال کردند و ۳,۵ میلیون را پاکستان و یک و نیم میلیون را ایران پذیرفتند، که تجاوز شوروی بر افغانستان را تهدید مستقیم به سلامت و استقلال خود می پنداشتند. گمان شان این بود که فقط افغان های دلیر و صبور می توانند در برابر این طوفان مهار نشدنی بایستند و از جلو رفتن و سرازیر شدنش بسوی ایران و پاکستان مانع شوند. جنگ افغان ها را جنگ خود و جنگ آزادی و استقلال خود می شمردند و به آن ارج می گذاشتند و هر ایرانی و پاکستانی مسلمان و آزادیخواه خود را مدیون و مرهون قربانی های بی دریغ افغان های مجاهد می خواند. در آن زمان نه کسی مهاجر افغانی را عامل بی امنیتی و قاچاق مواد مخدر می خواند و نه باعث معضل اشتغال، بلکه همه افغانان را ستایش می کردند و آنانرا قهرمانان جنگ آزادی می خواندند. ولی پس از آنکه غرض شان برآورده شد، خطر منتفی گردید و نیروهای شوروی به عقب رانده شدند، همزمان با آن وضع همسایه های ما تغییر کرد، بجای القابی چون مجاهد، مهاجر، قهرمان، آزادیخواه، مقاوم، صبور، شکیبا، رزمنده بی نظیر، شکست ناپذیر، ... نام های دیگری بر ما گذاشتند؛ قاچاقچی، جنگجو، خشن، تروریست، گرسنه، آواره، عامل سرایت بیماری ها!! چه جفایی در حق یک محسن! در حق کسیکه در مقابله با دشمن مشترک قربانی شده. او همه چیزش را از دست داد، در خط اول به دفاع پرداخت، به قیمت دارو ندار خود، چنان مقاومت کرد که هرکسی برای پا مردی و رادمردی او انگشت حیرت گزید، یک و نیم میلیون شهید، شش میلیون مهاجر، هشتصد هزار معلولی که نزد اداره های سازمان ملل ثبت شده، در هر ساعت ۱۲ کشته از دست جنگ، ماین و گرسنگی!! مگر کمال بی مروتی نیست که او را بدلیل این همه قربانی هایش، امروز که محتاج، بیمار و گرسنه است توهین و تحقیر کرد!! و این هم در حالیکه همان جنگ ویرانگر، با شعارهای جدید و بازیگران تازه و با حمایت نیروهائی که دیروز مستقیماً با او می جنگیدند، تا امروز ادامه دارد، و مخصوصاً کسانی او را تحقیر و توهین کنند که بر ادامه این جنگ سرمایه گزاری دارند و از یک

جناح درگیر حمایت می کنند!!

## حساسیت در برابر مدرنیسم

نویسنده معتقد است که اقدامات ناشیانه امان الله خان، فرهنگ افغانستان را در مقابل مدرنیسم واکسینه کرد!! می نویسد: به نظر من خاصیت مدرنیسم بی مبنا، فرمایشی و کوچک، تنها این است که چون پادزهری، فرهنگ سنتی جامعه افغان را فعال کند تا برای مدت طولانی افغانستان را در مقابل مدرنیسم واکسینه کند. چنانچه در دو سه دهه بعد به شکلی معقول تر هم نتوان این مدرنیسم را وارد فرهنگ افغانستان کرد!!

برادر عزیزم! اگر مدرنیسم همان است که شهزاده امان الله خان!! با ماشین (موتر) رولز رویس خود وارد افغانستان کرد و یا رضاشاه و اتاتورك به ایران و ترکیه آورد، نشخوار زباله های فرهنگی دیگران، بیگانگی از فرهنگ غنی خود، تقلید و دنباله روی ای پوچ و ذلت آور، درآوردن ادای دیگران، ... واکسینه شدن فرهنگ بومی در برابر این مدرنیسم وارداتی، در سبدهای بر پشت شهزاده های خود فروخته و بیگانه پرست، و دشمن ملت و فرهنگ آن، کار سزاوار ستایش است نه نکوهش. ای کاش ما این حساسیت را حفظ می کردیم و در برابر مکروب این بیماری خطرناک همواره مقاوم می بودیم!! اگر مدرنیسم توسط شهزاده های عیاش وارد شود نتیجه اش همان خواهد بود که امان الله خان، رضا شاه و اتاتورك کرد، ولی اگر توسط ساینس دان و فزیک دان وارد شود نتیجه اش همان خواهد بود که جاپان به آن دست یافت، هم فرهنگ سنتی اش را حفظ کرد و هم در تکنولوژی و صنعت با پیشرفته ترین و مدرن ترین کشور دنیا رقابت می کند.

اگر کسی گمان کند که دیموکراسی، مردم سالاری، انتخابات، آزادی بیان، و کثرت گرایی از سوغات های مدرنیسم غربی است، عمیقاً اشتباه کرده است. اینها در واقع با طلوع خورشید یکجا از شرق بسوی غرب رفته. اسلام بانی و مبتکر آن

بوده، اسلام الفبای آنرا به دنیا درس داد. این اسلام بود که انتخاب زعیم را از قصرها به مسجد آورد، و از نخبه گان به عامه مردم سپرد، بر موروثی بودن آن خط بطلان کشید، اهلیت و کفایت را شرط قرار داد، آنرا امانت مردم و ودیعه الهی شمرد، بیعت معلن و غیر مکره مردم و اعتماد و باور آنانرا شرط گذاشت. و این درحالی بود که غرب در سایه اختناق آور حکومت های استبدادی و مطلقه جان می داد. کسبیکه نمی داند غرب در نجات خود از اختناق و استبداد مدیون و مرهون ماست، نه از تاریخ خود واقف است و نه از تاریخ غرب.

متأسفانه غرب با فرهنگ ما همان کاری را می کند که با مواد خام ما می کند؛ مواد خام ما را می برد، تغییر شکل می دهد، و صد برابر قیمت اصلی اش بر ما می فروشد، و همزمان با آن بر ما منت می گذارد!! پدیده های فرهنگی ما را نیز کاپی نمود، دستکاری کرد، فورم آنرا تغییر داد، نام خود را در پای آن نوشت، بسوی ما صادر کرد، افراد بی شعور ما با حرص و ولع و با احساس حقارت و زبونی آنرا قاپیدند و اختراع اعجاز آمیز غرب شمردند!!

## زن افغانی و انتخابات

شاید هیچ تحلیلگر واقعهگرا در شرایط و ظروف موجود افغانستان این پرسش را که "آیا زنان افغان حق رأی در انتخابات را دارند؟ واقعینانه نخواند. در شرایطی که افغانی ها مصروف جنگ تحمیلی اند، نیروهای اجنبی در پی تحمیل گروه های وابسته خود از طریق جنگ اند، نهادهای سیاسی و اجتماعی یا به گروه های جنگی تبدیل شده اند و یا در حالت انتظار و منتظر رسیدن شرایط سازگار غرض ایفای نقش فعال و سازنده، نه قانون اساسی وجود دارد و نه حکومت قانونی، نه حقوق احاد جامعه مشخص است و نه حقوق احزاب و گروه ها، و نه مسئولیت های حکومت و وجایب زمامداران در برابر فرد و جامعه!! نمی دانم در چنین ظروف و شرایطی طرح این پرسش از مترقی ترین یا مرتجع ترین افراد جامعه افغانی چه وزن

و ارزشی خواهد داشت؟! اگر شما از لویه جرگه قرون وسطایی صحبت می کنید، امریکا در عوض برگزاری انتخابات، اعاده رژیم سلطنتی را سفارش می دهد، سرمنشی سازمان ملل، مخصوصاً نماینده خاصش برای افغانستان از لویه جرگه انتصابی روم حمایت می کند و همسایه های ما منتظر پیروزی يك گروه جنگی بر گروه دیگری، در این حال اگر کسی از من بپرسد که: آیا زن افغانی حق رأی در انتخابات را دارد؟ به او می گویم: کدام انتخابات؟ طالبان که ۹۵% کشور را در تصرف دارند، انتخابات را حرام می شمارند و حق رأی را از مردان نیز سلب می کنند. در احزاب سیاسی افغانی "چیپی و راستی"، جز حزب اسلامی افغانستان هیچ گروهی وجود ندارد که به انتخابات در داخل گروه و خارج از آن باور داشته باشد. نه رهبر منتخب دارند، نه شورای منتخب و نه اجرائیه منتخب. کسانی که اعتقاد و التزامی به برگزاری انتخابات در داخل حزب خود ندارند، چگونه می توان انتظار داشت که آنها با برگزاری انتخابات در مجموع کشور و مراجعه به آراء مردم توافق کنند!! اینها اگر بتوانند از طریق جنگ، کودتا، سازش ها و یا توطئه ها و مداخلات بیرونی به قدرت برسند، و از طریق انتخابات چانس رسیدن به قدرت را نداشته باشند، چرا باید انتخابات را عنوان کنند؟!

مرا بگذار نخست به حق تعیین سرنوشت خود نایل شوم، از سلطه تفنگداران متکی به نیروهای اجنبی آزاد شوم، حق انتخاب زعیم به ملت داده شود، مراجعه به آراء مردم بحیث یگانه راه رسیدن به قدرت و انتقال آن از یکی به دیگری از سوی نیروهای داخلی و حامیان بیرونی شان پذیرفته شود، پس از این و آنگاه که قانون انتخابات در کشورم تدوین و در پارلمان به بحث گرفته می شد، در مرحله ای که من در آستانه برگزاری انتخابات قرار دارم از من بپرس: چه کسانی در انتخابات بحیث رأی دهنده و رأی گیرنده شرکت خواهد کرد؟ پاسخ واقعینانه و منطقی را آنگاه خواهم داد.

من اگر به تو بگویم که: در تاریخ بشریت، برای نخستین بار، در جامعه نوپای مدینه، از مردها و حتی زن ها پرسیده شد که از میان دو کاندید، حضرت عثمان رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه کدام یکی را برای زعامت خلافت عظیم اسلامی ترجیح می دهید؟ و نتیجه این استفتاء و رأی گیری در مسجد اعلان شد و یکی از آنان بنا بر آنکه از حمایت اکثریت رأی دهندگان برخوردار بود، بعنوان خلیفه مسلمانان انتخاب گردید، این حرف ها شاید برای خیلی از مردم، حتی آنانکه اسلام را به عنوان دین پذیرفته اند، عجیب جلوه کند، با آنکه حقیقت همین است و هرچه خلاف آن گفته شود یا از جهل مایه گرفته و یا از خود غرضی ها.

### تك همسری

از نظر نویسنده، تك همسری نیز از مظاهر مدرنیسم است که امان الله خان خواست بر جامعه مرد سالار افغانی تحمیل کند. او می نویسد: "این جامعه افغانستان است پس از ۷۰ سال که از ورود مدرنیسم امان الله خان می گذرد، همان امان الله خان که می خواست به جامعه مردسالار افغان که از خانواده تصویری جز حرمسرا ندارد، تك همسری را تحمیل کند"

این درست است که جامعه افغانی به تعدد زوجات باور دارد و این هم درست است که مفکوره تك همسری از سوی غرب زده هایی چون شهزاده امان الله وارد جامعه افغانی شد. و اما اینکه آیا تعدد زوجات يك معضل اجتماعی است و یا راه حلی برای يك مشکل، با ایشان موافق نیستیم. با کسیکه ملاحظاتش در مورد تعدد زوجات از اعتقاد به عدالت و برابری مایه می گیرد می توان به بحث نشست، ولی با کسیکه تقلید و دنباله روی کورکورانه او را به اعتراض بر سنت های جامعه خود واداشته، نمی توان صحبت مثمر داشت.

به گروه اول باید گفت: اگر "برای يك بار نیز که شده" جامعه ای با وضعیتی روبرو شود که شمار زنان بر مردان فزونی یابد، بدلیل جنگ و یا هر دلیل دیگری از

شمار مردان کاسته شود، و حالتی پیش بیاید که نتوان "عدالت" را در مورد زنانی مراعات کرد که از همسر محروم شده اند، این معضل بزرگ اجتماعی را چگونه می توان حل کرد؟ تو را به عنوان يك جامعه شناس، خواهان عدالت و برابری و جستجوگر حل معضلات اجتماعی مورد خطاب قرار می دهم و می پرسم:

• آیا مشکل زنان محروم از همسر را با آزاد گذاشتن روابط جنسی حل کنیم و باکی نداشته باشیم که با مشکل جدی تر از آن یعنی بیماری خطرناک ایدز مواجه شویم؟!

• یا با صیغه و نکاح مؤقت مشکل آنانرا حل نمائیم.

• یا به آنان بگوئیم صبر کنید و تمایلات جنسی تانرا مهار کنید؟

• به يك همسر قانونی و چندین همسر غیر قانونی اجازه بدهیم، چیزیکه در

غرب معمول است؟!

• و یا با تعدد زوجات موافقه کنیم؟

پاسخ تو هرچه باشد باشد، اسلام از میان این راه حل ها، آخری را سفارش می دهد و تعدد زوجات را در چنین شرایطی نه تنها جایز بلکه سزاوار ثواب و پاداش می خواند و آنرا تقاضای عدالت می شمارد.

قرآن، قضیه تعدد زوجات را به عنوان راه حل يك معضل اجتماعی عنوان کرده و جواز آنرا در ضمن بحث بر مشکل ایتمام صادر نموده و می فرماید:

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ  
مَنْعَىٰ وَتِلْكَ رُبَعٌ ۖ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ  
ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ۚ النساء: ۳

و اگر از این بیمناک شدید که میان ایتمام نتوانید به عدالت رفتار

کنید، در آنصورت از زنان (سرپرست این ایتام) هرکی برای تان پسند افتاد، دو، سه، و چهار زن را به نکاح بگیرید، و اگر از این بیم داشتید که نمی توانید به عدالت رفتار کنید در آنصورت به يك زن و یا به ملك یمین خود (اکتفاء کنید) چنین عملی قرین آن است که مرتکب ستم نشوید.

یعنی: تقاضای عدالت آنست که ایتام و بیوه های شهداء بسرپرست نمانند، این با معیارهای عدالت و انصاف جور نمی آید که عده ای بخاطر آرمان های مشترك به استقبال شهادت بروند، همسر و فرزند شان بی سرپرست بماند، و کسانی که بر سفره دست آوردهای شهداء نشسته اند، بیوه ها و ایتام شهداء را به حال خود بگذارند و در برابر آنان احساس مسئولیت نکنند و تدابیری برای سرپرستی آنان و رفع نیازمندی های مادی و معنوی آنان نگیرند. پس اگر از بعدالنتی بیم دارید، این بیوه ها را بخاطر سرپرستی از ایتام و ادای مسئولیت در برابر شهداء به نکاح بگیرید. ولی اگر تعدد زوجات به بی عدالتی می انجامید بر یکی اکتفا کنید.

پس تك همسری بخاطر عدالت و تعدد زوجات به شرط عدالت. این است فلسفه جواز تعدد زوجات و اکتفاء به يك همسر.

من بگوئید: افغان ها که يك ونیم میلیون شهید داده اند، و اکثریت بیش از %۹۰ آن مردان بوده، مشکل زنان بیوه و ایتام آنان را و مشکلاتی که از ناحیه عدم تعادل میان شمار مردان و زنان در این جامعه ایجاد شده است، از چه طریقی و با بکار گیری کدام روشی حل کنند. ایران که يك میلیون شهید داد، این مشکل را چگونه حل کند؟! ده ها هزار دختر ایرانی با افغان ها ازدواج کردند، که با این کار قسمتی از مشکلات حل گردید، اگر یکی از شخصیت های معروف ایران صیغه را سفارش داد قصدش ارائه راه حل به این مشکل بود.

اسلام تعدد زوجات را بعنوان راه حل این معضل اجتماعی سفارش می دهد.

و برای نکاح دو شرط اساسی می گذارد:

• باید قرارداد نکاح به خاطر تشکیل خانواده باشد نه بخاطر پاسخگویی مؤقت به نیازمندی های جنسی.

• دو طرف باید به قصد حفظ این پیوند باهم ازدواج کنند.

قرآن دو شرط مذکور را با الفاظ "محصنین غیرمسافحین" بیان می کند، با لفظ "محصن: در حصن خود نگهدارنده" تشکیل خانواده را و با لفظ "غیرمسافحین: نه شهوت رانی کننده" دوام این پیوند مقدس و خودداری از پاسخگویی مؤقت و مقطعی به نیاز جنسی را بیان می کند.

و اما اینکه آیا حجاب "چادر یا چادری" عامل یا نشانه اسارت زن است یا نه؟ باید گفت: نه مینی ژوپ، و سر و پای عریان زن نشانه "آزادی" اوست و نه حجاب نشانه اسارت او. کسانی که لباس مرد و زن را ملاکی برای آزادی و اسارت می گیرند آزادی را نشناخته اند. ما اگر لباس سنتی خود را داشته باشیم، مردها عمامه به سرکنند و زن ها چادر، اما تحت سلطه اجنبی قرار نداشته باشیم و از لحاظ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی محکوم و اسیر نباشیم، این لباس سنتی نشانه استقلال و آزادی ما خواهد بود. ولی اگر از لحاظ سیاسی محکوم دیگران باشیم، از لحاظ اقتصادی متکی به دیگران و از ناحیه فرهنگی دنباله رو و مقلد آنان، چگونگی لباس ما را نیز از آنان کپی کنیم، در آنصورت ما برده و غلامیم هرچند لباس آخرین مود پاریس را به تن داشته باشیم، بجای عمامه شیو و بجای چادر موهای رنگی، و ساق و پای و سینه عریان. این لباس نشانه اسارت ماست نه علامت استقلال و آزادی ما. نباید مثل امان الله خان، مدرنیسم را درکپی برداری از لباس غربی و پشت پا زدن به لباس سنتی خود جستجو کرد و گفت: "لازم است یکی پیدا شود اول زن را از زیر چادر یا چادری به زور هم که شده نجات دهد تا او ببیند که سنگ سیاه نشد و بعد بقیه راه را خودش انتخاب کند" روشنفکران ذوق زده ای که

به قضیه چادر و چادری از این منظر ساده اندیشانه می نگرند، مثل شهزاده امان الله خان اند که سفر اروپا و سواری موتر رولز رویس او را چنان مسحور کرد که قصر شاهی کابل برایش تنگی کرد، لباس سنتی افغان ها برایش مانع رسیدن به مدرنیسم جلوه نمود و گمان کرد که با تغییر لباس می توان به مدرنیسم غربی نایل شد. او که در قصر شاهی خود همه چیز شهزاده های بریتانیا را داشت فقط از ناحیه موتر رولز رویس خود احساس کمبود می کرد که پاسخ آنرا در این سفر یافت. و اما اینکه در جامعه افغانی چه می گذشت، مردم در چه حالتی بودند، به نان ضرورت داشتند یا شپو و نیکتائی، به بیل و کلنگ و ترکتور ضرورت داشتند یا آخرین مودل موترهای سواری رولز رویس. برای او مهم نبود، اگر این شهزاده غرب زده چند تراکتور با خود می آورد، چند ماشین فابریکه نساجی وارد کابل می کرد، کدام فابریکه دواسازی را خریداری می کرد و از این طریق به برخی از نیازمندی های اولیه حیاتی مردم خود پاسخ می گفت: می پذیرفتیم که او از مدرنیسم اروپائی متأثر شده بود و می خواست کشورش با کاروان ترقی و تمدن یکجا شود، ولی اگر او از سفر اروپائی اش، این را آموخته است که از مردم خود بیگانه شود و به قصد جنگ و ستیز با سنت های مردم خود به کشور برگردد، این را فقط در معیارهای روشنفکران مقلد و دنباله رو، غرب زده و بی فرهنگ می توان مدرنیسم نام گذاشت !! هر انسان شریف و آزاده ای باید از این نوع مدرنیسم مسخره نفرت و انزجار داشته و در برابر آن از داشته های سنتی خود دفاع کند.

نویسنده به مقوله ورود مدرنیسم نگاهی دیگری انداخته و نوشته است " در جوامع سنتی، فرهنگ ریاکاری، یک نوع استتار طبقاتی است، در جامعه ایرانی، ثروتمند سنتی از ترس واکنش فقراء داخل خانه اش را چون قصر می سازد و می آراید، اما دیوارهای بیرونی خانه اش را کاهگلی نگه می دارد. یعنی آن هسته اشرافی پوسته روستایی وار و فقیرپسندی را لازم دارد. لذا مقابله بامدرنیسم در هنگام ورود

الزاماً به دست نهادهای سنتی اتفاق نمی آفتد"

متأسفانه مقوله "فرهنگ ریاکاری" اکثراً توسط کسانی مورد سوء استفاده قرار می گیرد و از آن برای توجیه عملکردهای زشت خود استمداد می جویند که ضوابط و سنن جامعه و موازین حقوقی و اخلاقی آنرا ركَ و روشن و بپرده پامال می کنند، مرزهای ادب و اخلاق را می شکنند، و با دهن کجی می گویند: من مثل این و آن آقای زاهدانم نیستم که با ریاکاری خود را زاهد و پرهیزگار جازده، ولی معلوم نیست در خفا چه ها که نمی کند!! من اگر این گنه را بپرده مرتکب می شوم برای آن است که ریاکار نیستم!! چه حرف مسخره ای!! مگر ریاکاری آن زاهدانم مجوزی برای بدکاری های بی پرده توست!! کسیکه ظاهرش بهتر از توست باطنش نیز به مراتب بهتر از تو خواهد بود. تو که در ملاً عام این چنینی، معلوم نیست در خفا چگونه ای؟! هرکی به این بهانه که ریاکار نیست از مردم حیاء نمی کند و در محضر آنان مرتکب گناه می شود، از هیچ بدی در خفا دریغ نمورزد. ریاکاری ابعاد گسترده ای دارد، یکی از نمونه هایش استتار طبقاتی است، همان کاری که ثروتمند سنتی در جامعه ایران می کرد.

### آیا راه حل بحران در گرو يك معجزه اقتصادی است؟

آقای مخملباف معتقد است که برای مجاهد افغان، اسلحه و متعلقاتش يك مبنای اقتصادی دارد که اشتغال است، اگر همین فردا همه سلاحها از افغانستان جمع آوری و جنگ پایان یافته تلقی شود و همه باور کنند که دیگر کسی به کسی حمله نمی کند، به دلیل وضعیت اقتصادی زیر صفر و عدم امکان اشتغال، همه مجاهدین موجود امروزی افغانستان نیز، به خیل آوارگان افغان به کشورهای دیگر می پیوندند. این است که باید مقوله سنت و مدرنیسم و جنگ و صلح و قومیت و ملیت افغانستان را نیز در سایه موقعیت اقتصادی و بحران اشتغال تحلیل کرد و باور داشت که هیچ يك از معضلات فعلی افغانستان به زودی حل نخواهد شد و

راه حل دراز مدت آن نیز در گرو يك معجزهء اقتصادی است نه معجزه يك حمله نظامی سراسری از شمال به جنوب و یا از جنوب به شمال.

ما با تحلیل آنان به این دلیل موافق نیستیم که خیلی از کشورها وضعیتی شبیه به افغانستان را تجربه کرده اند، به اشغال رفته اند، با نیروهای اجنبی در سرزمین خود درگیر شده اند، درگیری های طولانی داخلی بعد از آزادی را داشته اند. ولی این وضعیت جنگی برای همیشه ادامه نیافته، و بدون آنکه معجزه ای رخ دهد، بحران شان پایان یافته، به صلح و ثبات رسیده اند و اکنون در وضعیتی قرار دارند که روزهای بد اشغال، جنگ و درگیری های داخلی را چنان فراموش کرده اند که گمان می کنند کشور آنان اصلاً چنین روزهایی را در تاریخ خود نداشته است!! در افغانستان نیز این تجربه تکرار خواهد شد، جنگ بدون معجزه اقتصادی پایان خواهد یافت و صلح و ثبات به این کشور برخواهد گشت. آنچه را شما معجزه اقتصادی می خوانید همواره پی امد تحولات مثبت سیاسی بوده، نه عکس آن. نخست وضعیت سیاسی - اجتماعی جامعه تغییر می کند سپس تغییرات اقتصادی رونما می شود. تاریخ کمتر به یاد دارد که در حالت جنگ و بحران تغییرات عمیق و ژرفی در اقتصاد جامعه ای رونما شده باشد. جنگ فعالیت های اقتصادی را با رکود مواجه می سازد و زمینه های معجزه های اقتصادی را از میان می برد، انتظار معجزه اقتصادی در کشورهای بحران زده قبل از حل بحران های سیاسی و اجتماعی شان انتظار واهی است. ما معتقدیم که افغانستان به يك حرکت سازنده سیاسی اجتماعی ضرورت دارد. حرکتی که خاتمه مداخلات بیرونی و تأسیس دولت نیرومند مرکزی، مورد تأیید اکثریت مردم را در پی داشته باشد. این انتظار بدست مردم و با حضور فعال شان در جریانات تحقق خواهد یافت. مردم نمی توانند بحران ها را برای مدت طولانی تحمل کنند، به عکس العمل وادار می شوند، عوامل بحران را از میان برمی دارند، دست های اجنبی را که بسوی کشورشان دراز شده و غرور ملی آنانرا به بازی گرفته قطع می کنند، گروه های وابسته به بیگانه را بجای خودشان می نشانند، سرنوشت خود را خود تعیین می کنند و بالآخره کاری انجام می دهند که دیگران آنرا معجزه و نشدنی می خواندند.

ما افغان ها اگر حکومت مردمی، برخاسته از متن ملت، غیروابسته، دلسوز به کشور و مردم خود، و باکفایت و اهلیت را داشته باشیم، همه چیز را داریم. افغانستان چه از لحاظ موقعیت ستراتیژیک خود که پس از زوال اتحاد شوروی مجدداً کسب کرده و چه از لحاظ امکانات داخلی کشور، زمینه این را در اختیار دارد که یک حکومت آنچنانی به معجزه های اقتصادی نیز دست خواهد یافت. اگر در افغانستان صلح و آرامش تأمین شود، فقط از ناحیه صدور نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی به پاکستان و هند از طریق کشور ما سالانه پچصد ملیون دالر عواید خواهیم داشت.

گاز و نفت افغانستان نیز از طریق همین پپ لین به بازارهای آزاد دنیا راه خواهد یافت و از سلطه کمپنی های روسی آزاد خواهد شد که نه دیگر مثل گذشته قیمتش را روس ها تعیین خواهند کرد و نه مقدارش را. آقای مخملباف قیمت آنرا سالانه ۳۰۰ ملیون دالر تخمین زده، و از ارقام زمانی استفاده کرده که قیمت گاز پائین بود، انتقال آن توسط کمپنی های روسی صورت می گرفت، قیمت آنرا روس ها تعیین می کردند و مسیر آن نیز در اتحاد شوروی و تحت کنترل روس ها بود. اگر ارزش و مقدار واقعی آنرا بسنجند، چندین برابر این رقم خواهد شد.

اگر ما آب های کشور خود را مهار کنیم، نه تنها دشت های وسیع و حاصلخیز کشور را به زمین های زراعتی تبدیل نموده و از ناحیه مواد غذایی خودکفا خواهیم شد، بلکه با استفاده از آن در تولید برق و فروش آن به کشورهای همسایه نیازمند برق، عواید کافی خواهیم داشت. یک سروی دقیق نشان می دهد که با استفاده از آب دریای کتر در جهت تولید برق می توان سالانه هشتصد ملیون دالر عواید داشت. اگر تمامی موارد دیگر را بگذاریم و فقط همین چند مورد یاد شده را در نظر بگیریم، این مقدار عواید سالانه برا نکشور بیست الی بیست و پنج ملیونی افغانستان کفایت می کند و مردمش را از نیازمندی به دیگران می رهانند.

## اوضاع جغرافیایی افغانستان

مخملباف زیر این عنوان می نویسد که "شاید اگر افغانستان کوهستانی نبود، شوروی آن را به راحتی فتح کرده بود، یا موجب آن می شد که امریکا طمع آن را در سر بپروراند که همچون کشور پردشتی چون کویت، سه روزه تکلیف آن را یکسره کند تا به بازارهای آسیای میانه نزدیکتر شود. اما کوهستانی بودن هم هزینه جنگ را می آفزاید هم هزینه آبادانی و صلح پس از جنگ را. بدون شك اگر افغانستان کوهستانی نبود، سرنوشت اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی دیگری می داشت. آیا این يك بدشأنسی جغرافیایی است که تقدیر تاریخی ملت افغان را رقم زده است؟ برای چه کسی مصرفد که هزینهء سوراخ کردن این همه کوه سر بر افراشته و سخت را پردازد؟ این هزینهء گزاف بایستی به قصد کدام سود بیشتر باشد؟ می گویند افغانستان پر از معادن استخراج نشده است. منابع استخراج شدهء احتمالی آینده قرار است از کدام راه و برای بهره برداری به کجا برسند؟ و چه کسی بانی اولیهء سرمایه گذاری معادنی است که قرار است در آتیه ای امن و نامعلوم بهره بدهند؟ آیا همین بی راهی دلیل کافی نبوده است که نه شوروی و نه حکومتهای افغان به فکر استخراج معادن افغانستان نرفتند؟

در این رابطه چند نکته را باید خاطر نشان کرد:

- کوه ها باعث کاهش زمین نه بلکه باعث افزایش آن می شود، مشروط به اینکه در اختیار ملتی باشد که کفایت استفاده از خاک و مهار کردن آب را داشته باشد. شما در کشورهای اروپایی، کوه هایی را مشاهده خواهید کرد که همهء سطح آن به تاکستان های انگور تبدیل شده و بیش از زمین های هموار از آن حاصل می گیرند.

- کشوری که کوه ندارد ناچار یا آبش را از باران می گیرد یا از دریاهایی که سرچشمه آنها در کوهستان های کشورهای همسایه اند، یعنی که همواره محتاج

دیگران. اهمیت کوهستان ها و ذخایر آبی آنها در قرن ۲۱ به همه هویدا خواهد شد. محققان، جنگ های قرن ۲۱ را جنگ های دستیابی به منابع آب می خوانند، همانگونه که جنگ های قرن ۲۰ را جنگ کمپنی های نفت می خوانند.

- فواید کوه ها تنها به سنگ های قیمتی و معادن و جنگلات آن خلاصه نمی شود، بلکه ذخایر آبی آن و نقش کوه ها در ایجاد آب و هوایی گوارا و فصول گوناگون آن به پیمانۀ ای است که قرآن آنرا چون مهمترین متاع زندگی می خواند چیزی که علم امروز به آن پی برده و اهمیت آنرا درک کرده.

- این کوه های سربلند و اشغال ناپذیر کشور ما بودند که در کنار رادمردان کوه پایه های این کشور در برابر هر تهاجم اجنبی استوار ایستاده و اجازه نداده اند هیچ فاتح مغروری بر فرق آن سنگر بسازد و بر دامنه های آن حکومت کند. در برابر نیروهای سکندر، چنگیز، تیمور، بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی سر خم نکرد و تسلیم نشد و به ذلت و زبونی تن نداد. به آنانکه از آبش نوشیده اند و از هوایش تنفس کرده اند و در آغوش خود بزرگ کرده همواره درس آزادی، سربلندی، پامردی، رادمردی و عدم تسلیم شدن به دشمن را داده است. خوب است که کشور ما چون کویت نبود که چند واحد قوای عراقی آنرا در چند ساعت فتح کرد و امریکا آنرا با عملیات سه روزه روبای صحرا بازپس گرفت. این کوه های غرور آفرین کشور ما بودند که ده سال در برابر بمباری های وحشیانه نیروهای تاندان مسلح اتحاد شوروی مقاومت کرد و این رادمردان مؤمن این کوه پایه های شکست ناپذیر بودند که دشواری های جانکاه و جانفرسای این جنگ طولانی و نابرابر را تحمل کردند.

- ما افغان ها سرزمین خود را دوست داریم و با کوه هایش بیش از هر بخش دیگری محبت داریم. يك هفته زندگی در دره های سرسبز این کشور را بر يك عمر زندگی در قصرهای شیشه ای شهرها ترجیح می دهیم، همانگونه که يك روز زندگی

آزاد را بر صد سال زندگی در اسارت و غلامی ترجیح می دهیم.

• تو شاید کوه های کشورم را در روزگار بدش دیده ای، در روزگاری که دره های سرسبزش در نتیجه جنگ و بمباری های وحشیانه بی سکنه شد و جنگلهای انبوهش به آتش کشانده و بی درخت شد. از ایزرو خوست نیامده و انتباه خوبی از آن نگرفته ای، ولی ما دل مان در این حالت بیشتر به حال کوه های مان می سوزد و محبتش در دل های مان شدید تر می شود.

آب و زمین قابل کشت افغانستان به پیمانه ای است که اگر بشکل سالم بکار گرفته شود برای دوچند نفوس فعلی این کشور می تواند غله، میوه و سبزیجات تهیه کند و چند برابر مواشی کنونی کشور را تغذیه نماید. ما همین اکنون چهل میلیون جریب "۸ میلیون هکتار" زمین زراعتی داریم، برای هر افغان دو جریب زمین، اگر دولت بتواند به کشاورزان بذر اصلاح شده و کود کیمیای تهیه کند، و هر جریب حد وسط ۵۰ سیر (۳۵۰) کیلوگرام گندم حاصل بدهد. این مقدار دو برابر غله مورد نیاز کنونی افغان ها می باشد.

ما در گذشته با وجود عدم توجه دولت به کشاورزی و با وسایل عقب مانده زراعتی و نهرهای طبیعی فقط در خشکسالی ها به وارد کردن غله از خارج مجبور می شدیم. در سالهای عادی از ناحیه غله خودکفا بودیم و برخی از اقلام حاصلات زراعتی چون پنبه را به خارج صادر می کردیم.

آقای مخملباف می نویسد: "سؤال اساسی این است که مردم افغانستان از کجا سیر می شوند؟ از عملگی در ساختمان سازیهای ایران و یا شرکت در جنگهای حزبی افغانستان و یا طلبگی در مدارس طالبان که طبق آمار بیش از ۲۵۰۰ مدرسه طالبان با ظرفیت ۳۰۰ تا ۱۰۰۰ طلبه، بچه های یتیم و گرسنه افغان را جذب می کنند و در این پانسیونهای مذهبی هر شکمی می تواند خود را به لقمه نانی و سوپ آبگوشتی سیرکند و قرآن و ادعیه را از بر کند تا پس از يك دوره به خیل سپاه

طالبان حاکم بر افغانستان بیوندند. این است که از برکت این جغرافیا، باید مهاجرت، قاچاق و جنگ به عنوان اشتغال باقی بماند و من حیران مانده ام که چگونه قرار است حتی جبهه متحد شمال، پس از پیروزی احتمالی بر طالبان، مردم افغانستان را سیر کند؟ با ادامه جنگ؟ با توسعه خشخاش؟ یا با دعای باران برای جلوگیری از خشکی مراتع؟

### پاسخ افغان ها به ایشان

خدای رزاق در گذشته با روزی داد، و در آینده نیز خواهد داد، او ضامن رزق و روزی ماست. ما در گذشته نه از ایران غله وارد کرده ایم و نه از پاکستان، نه میوه تر و خشک این کشورها وارد افغانستان شده و نه سبزیجات آنها. جنگ این حالت را تغییر داد، تأسیسات اقتصادی ما را نابود کرد، نهرها و کاریزهای ما را خشکاند، کشاورزان ما را به ترك مزارع خود وادار ساخت و ما را به واردکردن غله از کشورهای واداشت که خود نفت می فروشند و غله می خرند!! ما را از جنگ برهانید، از ادامه جنگ در کشور ما حمایت مکنید، بجای آنکه به گروه های درگیر توپ و تانک بدهید، به کشاورزان ما تراکتور و واترپمپ کمک کنید و علی الأقل مگذارید امکانات موجود کشور ما بیش از این در جنگ ها نابود شوند، مرا بگذارید تا کشورم را آباد نموده و از ثروت های موجود آن برای رفع نیازمندی های ملت استفاده کنم، در آنصورت این تشویش را نداشته باش که افغان ها از کجا سیر می شوند!! پاسخ را از تو می خواهم خودم به آن پاسخ می دهم.

آماری را که در مورد مدارس طالبان و تعداد طلبه افغان در آن ها نوشته ای خیلی مبالغه آمیز است. تعداد مجموعی طالبان مدارس دینی و ملا و امام مسجد در مجموع افغانستان تخمیناً از صد هزار تجاوز نمی کند.

کار در ساختمان سازی های ایران نیز حاصل جنگ بوده، از یکسو جنگ افغانستان آنرا باعث شد و از سوی دیگر جنگ ایران و عراق و اعمار مجدد ایران

بعد از جنگ این زمینه را فراهم کرد.

## مخملباف و رهبران افغانی

او در مورد رهبران افغانی نیز مثل بقیه بخش های مردم افغانستان و سرزمین این کشور و امکانات آن قضاوت خاص خود را دارد و می نویسد: "درحرفه ای بودن جنگ به عنوان يك اشتغال همین بس که با این همه جنگ فراگیر و ملت کش، کمتر رهبری از افغان در جنگ مرده است! تداوم جنگ این امکان را می دهد که ۲ کشور امریکا و روسیه و ۶ کشور همسایه هر کدام به نیروهای وفادار خودشان پول هایی را بدهند، این پولها و امکانات در ظاهر قرار است صرف تداوم جنگ یا تعادل قوا به نفع هر کشوری باشد، اما از زاویه افغانستانی آن، مفهومی جز بقای اشتغال ندارد"

دو مطلب را به ایشان تذکر می دهم: این درست است که رهبران افغانی نیز مثل رهبران سایر کشورها کمتر در جنگ مرده اند، و این هم درست است که برای برخی از گروه ها و رهبران شان جنگ يك حرفه است که از سفره رنگین آن تغذیه می شوند، و در این نیز شکی نیست که عده ای از رهبران افغانی مولود جنگ و وابسته به اجنبی اند که کمک های سیاسی، نظامی و مادی اجانب و بوق های تبلیغاتی آنان، موجب شده تا چون رهبر تبارز کنند، نه خود قربانی داده اند و نه اقارب شان. ولی دور از انصاف است که تمامی احزاب افغانی و رهبران شانرا با يك تیر نشانه برویم و همه را بدون استثناء محکوم کنیم. يك تحلیلگر با انصاف، هر قدر هم که از جریانات کشورما و نقش احزاب و رهبران در آن بخبر باشد، علی الأقل باتوجه به اینکه در افغانستان مقاومت بزرگ و کم نظیری صورت گرفته، ابرقدرتی به شکست مواجه شده و حادثه ای اتفاق افتاده که در تاریخ کمتر کشوری می توان نظیر آنرا یافت، چنین کار باعظمت و بزرگی بدون احزاب هدفمند، منظم و متعهد و بدون قربانی های هدفمندانه اعضاء و رهبران آن، نه

ممکن است و نه قابل تصور. داوری منصفانه و غیر خصمانه ایجاب می کند که در قضاوت خود محتاط بوده و جنگ مقدس و عادلانه ای را جنگ حرفه ای نخوانده و رزمندگان مؤفق و هدفمندش را جنگجویان حرفه ای قلمداد نکرد.

• برای معلومات آقای مخملباف باید گفت که بیش از ۹۰ درصد کادرهای رهبری حزب اسلامی افغانستان در جریان مبارزات ۳۳ ساله آن به شهادت رسیده اند. از جمله ۱۲ عضو مؤسسان این حزب ۱۱ نفر شهید شده. از زمره کسانی که این نهضت مبارک را در زمان سلطنت ظاهرشاه در ۱۳۴۸ آغاز کردند و نقش بارز و نمایانی در آغاز نهضت داشتند، بیش از ۹۵ درصد آنان به استقبال شهادت رفته اند.

من یکی از رهروان این کاروان سرسپردگان راه خدا ام. يك سال و نیم را در زمان ظاهرخان و سردارداؤد در زندان سپری کرده ام، در زمان داؤد به اتهام رهبری کودتای نظامی غیاباً محاکمه و به اعدام محکوم شدم، پدر و دو برادرم به شهادت رسیده اند، تمامی خانواده ام از طفل شیرخوار تا ۸۰ ساله، زن و مرد به زندان رفته اند. و برای ترور من در این مدت طولانی تلاش هایی صورت گرفته که اگر مرگ و زندگی در دست کسی جز خدا بود تا حال باید صد بار کشته می شدم.

### چشم دید مخملباف از اردوگاه مهاجرین در ایران

او می نویسد: روزی سر از اردوگاهی در حوالی زابل درآوردیم که پر از مهاجرین افغان غیر قانونی وارد شده از مرز به ایران بود. اول نمی دانستم آن جا اردوگاه است یا بازداشتگاه، افغانانی که به دلیل قحطی و گرسنگی یا حمله طالبان گریخته و به ایران آمده بودند و در این اردوگاه نگهداری می شدند تا پس از دادگاه و حکم رد مرز، سوار اتوبوس ها کرده شوند و به داخل افغانستان پس فرستاده شوند تا این جای امر قانونی است. عده ای به دلیل غیر قانونی وارد کشور شده اند و به حکم قانون رد مرز می شوند، اما این ها همه از گرسنگی بحال افتاده بودند. ما برای انتخاب بازیگر و سیاهی لشکر سر از این جا درآورده بودیم.

از مسئولین اردوگاه پرسیدیم، این ها چرا از حال رفته اند؟ به ما گفته شد، آنها يك هفته است غذا نخورده اند، پرسیدیم: چرا غذا نخورده اند، گفتند: اردوگاه بودجه تغذیه این همه آدم را ندارد. پرسیدم، حتی نان نخورده اند؟ گفتند: فقط آب خورده اند، پرسیدیم: اجازه هست ما آنها را برای يك بار سیرکنیم؟ گفتند: خدا پدرتان را بیامروزد. ای کاش شما هر روز این جا می آمدید! از اطراف چیز هایی تهیه شد و گروه مشغول سیر کردن حدود چهارصد افغان شد. سن افغانها از پیرمرد هشتاد ساله تا بچه يك ماهه بود. اما بیشتر بچه های خردسالی بودند که در بغل مادران خود از حال رفته بودند. گروه ما يك ساعت می گریست و نان و میوه تقسیم می کرد. با مسئولین محلی که صحبت می کردیم، آنها خود معترف بودند و می گفتند: مدتی است به دنبال بودجه هستیم قرار است تصویب شود، خودمان هم از این غصه قرار نداریم، اما تصویب بودجه طول می کشد و باید صبر کرد. هرچه تهیه می کنیم از بس گرسنگی آن طرف بیشتر است، مهاجرت افغانی بر برنامه ما می چربد. این حکایت ملتی است که دچار قهر طبیعت و تاریخ و اقتصاد و سیاست حکومت خود و بی مهری همسایگان خویش است. شاعر افغانی که به خاک ایران پناه آورده بود قبل از خروج، احساسش را در شعری اینگونه بیان می کند و می رود:

پیاده آمده بودم، پیاده خواهم رفت

همان غریبه که قلک نداشت خواهد رفت  
وکودکی که عروسک نداشت خواهد رفت  
طلسم غربتم امشب شکسته خواهد شد  
و سفره ای که تهی بود بسته خواهد شد  
منم تمام افق را به رنج گردیده

منم که هر که مرا دیده در گذر دیده  
تمام آنچه ندارم، نهاده خواهم رفت  
پیاده آمده بودم، پیاده خواهم رفت

به ایشان می گویم: از شما صمیمانه سپاسگذاریم که آنجا رفتید و هرچه دیدید نوشتید. اگر به اردوگاه های دیگری می رفتید حتماً چیزهای بیشتر و دردآورتر از این را می دیدید و در نوشتن کتاب و تهیه فیلم شما را بیشتر کمک می کرد.

### بازهم داستان مواد مخدر افغانستان

آقای مخملباف در مقاله خود مکرر و بطور گسترده بر قضیه تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان و نقش آن در جریانات این کشور تأکید دارد، او تحت عنوان بازار خماری جهانی و نسبت آن با تولید مواد مخدر افغانستان می نویسد:

در جهان اقتصادی امروز هیچ تولید، بی دلیل و بی معنی نیست، علت تولید قاچاق در هرکجا، بازاری است جهانی، به نام بازار خماری، این بازار خماری از کشورهای فقیری چون هند تا کشورهای پیشرفته تری چون هالند و حتی کشورهای ابر قدرتی چون امریکا را شامل می شود. به گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۰۰ در اواخر دهه حدود ۱۸۰ میلیون نفر در کرهء زمین یعنی معادل ۲،۴ در صد جمعیت بالای ۱۵ سال دنیا، به مصرف مواد مخدر روی آورده اند" و به تعبیر من این ۲،۴ در صد "بازار خماری جهان را تشکیل می دهند" طبق همین گزارش ۹۰ درصد تولید غیر قانونی تریاک جهان در دو کشور که یکی از آنها افغانستان است تولید می شود. و همین طور طبق آمار قبلی سازمان ملل هشتاد درصد هیروئین دنیا در افغانستان تولید می شود و پنجاه درصد هرنوع مواد مخدر دنیا تولید افغانستان است، خواهید پرسید اگر پنجاه درصد مواد مخدر دنیا رقمی معادل نیم میلیارد دالر است، پس لابد کل مواد مخدر مورد نیاز بازار خماری جهان معادل يك میلیارد است؟ نه

این چنین نیست. اما چرا؟ اگرچه افغانستان به عنوان تولید کننده حجم عظیمی از مواد مخدر دنیا صاحب ثروتی ناچیز، معادل نیم میلیارد دالر است، اما ترنور مواد مخدر افغانستان معادل ۸۰ میلیارد دالر است. به این معنی که مسیر ترانزیت مواد مخدر دنیا در انتظار افزایش ۱۶۰ برابری این محصول افغان است. این هشتاد میلیارد دالر نصیب چه کسانی می شود؟ به طور مثال وقتی هپروئین از افغانستان وارد تاجکستان می شود قیمتی دارد، وقتی از آنجا خارج می شود مبلغ آن دو برابر شده، وقتی این مواد وارد ازبکستان می شود قیمتی دارد اما وقتی خارج می شود دو برابر شده. این مواد تا هنگامی که به دست مصرف کننده خود مثلاً در هلند برسد، به حدود ۱۶۰ برابر به روایتی دیگر تا ۲۰۰ برابر نرخ خود افزایش یافته است. این پول ها گیر کسانی می آید که جزء مافیای مواد مخدری دست اندرکاران سیاست بسیاری از کشورهای در مسیرند؟ بودجه های سری بسیاری از حاکمیت های غیر مردمی آسیای میانه از محل دخالت در امر ترانزیت همین مواد مخدر تأمین می شود. وگرنه چگونه قاچاقچیان که مثلاً پای برهنه از قندهار افغانستان تا سمنان ایران بدون داشتن کفش حامل یک گونی از این مواد هستند، می توانند بهره بردگان اصلی این ثروت باشند؟ و اصلاً چگونه می توان این پا برهنگان را قاچاقچیان واقعی مواد مخدر دانست؟ اگر این ۱۶۰ یا ۲۰۰ برابر افزایش نرخ مواد مخدر در پروسه ترنوری خود نبود، بدون شك حکومت مثل ایران می توانست با سفارش نیم میلیارد دالر گندم به جای خشخاش، افغانها را نسبت به کشت خشخاش بی انگیزه کند، هفتادونه میلیارد و پانصد میلیون دلار طمع مافیایی و حاکمیت های پشتیبانی آن اجازه قطع کشت خشخاش را به این راحتی نخواهند داد؟

جالب این است افغانستان تولید کننده مواد مخدر، خود مصرف کننده آن نیست. مصرف مواد مخدر در افغانستان حرام اما تولید آن حلال می باشد. توجیه مذهبی آن این است که این مواد ارسال سم مهلك برای دشمنان اسلام در اروپا و

امریکاست، اما این توجیه يك تناقض است و به خوبی می توان اهمیت اقتصادی آن را در بودجه حاکمیت افغان ها دانست.

چند مطلب را در برابر ایشان می گذاریم:

- اگر واقعاً ایران، سازمان ملل، و یا هر مرجع دیگری، بخاطر مبارزه با تولید و قاچاق مواد مخدر از افغانستان، سالانه پنجمصد ملیون دالر را اختصاص دهند و آنرا در اختیار افغانها بگذارند، افغانها حاضر اند تضمین کنند که در افغانستان نه خشخاشی کشت شود و نه مواد مخدر تولید و صادر و نه کارگران افغانی غرض کار به کشورهای همسایه خود بروند و معضل اشتغال را برای آنان ایجاد کنند. آنچه را خودت معجزه اقتصادی خوانده ای با همین کمک ناچیز تحقق میابد.

- برخی کشورها ادعا می کنند که هزینه پذیرش مهاجرین افغانی و مبارزه با مواد مخدری که از افغانستان قاچاق می شود، هر سال بیش از پنجمصد ملیون دالر است. فقط با همین مقدار می توان این مشکل بزرگ را برای همیشه حل کرد.

- طالبان، به اعتراف تمامی کسانیکه اخیراً به افغانستان سفری داشته اند و به اعتراف سازمان ملل، توانستند جلو کشت خشخاش را در تمامی مناطق تحت تسلط خود بگیرند، این بدان معناست که مافیای بین المللی مواد مخدر آنقدر هم در افغانستان مؤثر نیست که آقای مخملباف پنداشته است.

- اگر طالب در حالت جنگ و با انگیزه بیرون رفتن از انزوا و توقف تبلیغات علیه این گروه، بدون کمک های بین المللی این توفیق را داشت، حکومت قانونی افغانستان در حالت صلح و با کمک های بین المللی و تعاون همسایه های خود بهتر و خوبتر می تواند با این پدیده شوم و خطرناك مقابله کند.

- بیائید به کشورهاییی که بر ادامه جنگ در افغانستان سرمایه گذاری دارند و سالانه بیش از این مقدار را بر تهیه سلاح و مهمات به گروه های درگیر مصرف می

کنند، مشترکاً بگوئیم که: در عوض سرمایه گذاری بر ادامه جنگ، بر اعاده صلح در این کشور سرمایه گذاری کنید. بجای آنکه سلاح و مهمات می فرستید و با این کار از يك سو افغان ها را به هجرت وادار می کنید، به نیروهایی که به خشونت و تروریزم باور دارند موقع فراهم می کنید تا از رقابت ها و خصومت ها میان کشورهای همسایه استفاده کنند و پایگاه هایی در این و آن کشور احداث نمایند، بیایید کاری بکنیم که به صلح و امنیت در این منطقه منتج شود. صلح به نفع همه است، تمامی کشورهای این منطقه به صلح نیازمند اند. از ادامه این وضعیت هیچ کشور منطقه سودی نخواهد برد.

• شما نوشته اید که "همین چند ماه پیش که من در افغانستان بودم گفته می شد که روزانه يك هواپیما پر از مواد مخدر، مستقیماً از افغانستان به کشوری در آن سوی خلیج فارس حمل می شود" از نظر ما افغانها "که می دانیم راه های ورود و صدور اجناسی چون سلاح و مواد مخدر کدام ها اند"، این گزارش وزن و اعتبار زیادی ندارد. انتقال مواد مخدر از این منطقه به بازارهای پررونق خماری های اروپا دو مسیر عمده دارد: مسیر عنعنوی آن از پاکستان و افغانستان به ایران و ترکیه و از آنجا به اروپا، و مسیر جدید آن که جای مسیر عنعنوی قبلی را گرفته، از شمال افغانستان به تاجکستان و از آنجا به روسیه است. افسران نظامی روسی، مستقر در مرز های تاجکستان - افغانستان، با هواپیماهای نظامی شان مواد مخدر را از تاجکستان به روسیه انتقال می دهند، این هوا پیما ها از اینطرف سلاح و مهمات را به دوشنبه انتقال می دهند تا از آنجا به افغانستان فرستاده شود و در اختیار جبهه جهادی - کمونستی شمال قرار گیرد و از اینطرف مواد مخدر را به روسیه انتقال می دهند. شاید شما مقاله تانرا از گزارش های چند سال قبل تهیه کرده اید که تا آن وقت این مسیر جدید باز نشده و جای مسیر قبلی را نگرفته بود. یا شاید گزارش هایی که اخیراً اداره های مربوط سازمان ملل در مورد ابعاد گسترده

مسیر تاجکستان، روسیه و نقش افسران نظامی روسی در انتقال مواد مخدر منتشر کرده اند در اختیار شما قرار نگرفته بود.

### داستان غم انگیز مهاجرین به روایت مخملباف

مخملباف در رابطه با مهاجرین عازم ایران می نویسد: خانواده های افغانی که خود را به مرز می رسانند برای رساندن خود به شهر تهران باید از راه درازی عبور کنند و احتمال دستگیری آنها در زابل و زاهدان و کرمان و هر شهری در بین راه وجود دارد، پس سرنوشت خود را به دست قاچاقچیان وانت داری می سپارند که در ازای رساندن آنها از مرز به تهران، فی نفر صد هزار تومان و یا بیشتر مطالبه می کنند و چون آواره افغانی در ۹۹ درصد موارد فاقد چنین پولی است، یکی دو دختر بچه سیزده چهارده ساله آنها توسط قاچاقچیان به گروگان گرفته می شود و بقیه خانواده افغانی از کوره راهها به تهران آورده می شوند تا پس از اشتغال احتمالی وظیفه و بدست آوردن پول، دختران نوجوان خود را از گرو درآورند. اما این پولها به ندرت فراهم می شود، خانواده ده نفری ای که یک میلیون تومان بدهکار است، پس از سه ماه باید بهره یک میلیون را نیز اضافه تر بپردازد. در نتیجه تعداد فراوانی از دختران جوان افغان در حوالی مرزها یا به شکل گروگان نگهداری می شوند و یا دیگر جزو مایملک راننده قاچاقچی طلبکار شده اند. یکی از مسئولین منطقه درگوشی به من گفت: رقم دختران گروگان فقط در یکی از شهرهای آن منطقه ۲۴۰۰۰ نفر تخمین زده شده است.

همچنان می نویسد: اما وضع آواره افغانی که به پاکستان می رود کمی متفاوت است. آوارگان افغانی که به سوی ایران می آیند بیشتر هزاره اند، یعنی شیعیان فارسی زبان، دو وجه اشتراك زبان و مذهب، اسباب شوق آنهاست برای آمدن به ایران، بدشمنی آنها قیافه متفاوت ایشان است. صورت مغول وار آنها که اولین دلیل شناسایی و تشخیص افغانی از ایرانی است.

اما پشتونی که به پاکستان می رود، صورتش از مردم پاکستان قابل تفکیک نیست، علت گرایش پشتونها به پاکستان نیز مذهب و زبان مشترك است. اگرچه

شیعیان هزاره ای که از پاکستان عبور کرده اند، پاکستان را حتی برای مهاجرین شیعه افغانی آزادتر از ایران می دانند، اما اشتغال در ایران باعث می شود که از آن آزادی نیز صرف نظر کنند.

در این رابطه چند نکته را از ما نیز بشنوید:

• همان قاچاقچیان وانتداری که در ازای رساندن مهاجر افغانی از مرز به تهران بیش از صد هزار تومان مطالبه می کنند، رفقای هموطن شان قاچاقچیان مواد مخدر اند. کسیکه بتواند انسان را قاچاق کند، قاچاق مواد مخدر برایش آسانتر است. شما بی جهت افغان ها را قاچاقچیان مواد مخدر می خوانید.

• اگر مجسمه بودا دل می داشت، حتماً برای این صحنه های غم انگیز و برحمانهء قاچاق انسان های مضطر و بی چاره و گروگان گیری دختران و پسران نوجوان، دلش از غم می ترکید و از شرم فرو می ریخت. وای اسفا که دل انسان همنوع و همکیش افغان ها به حال دردآور این مهاجرین نمی سوزد و ترحم و عاطفه ای در خود احساس نمی کند، شاید این دلها سخت تر از سنگ اند، هما نگونه که قرآن می فرماید:

ثم قست قلوبکم من بعدذک فہی کالحجارة او اشد قسوة و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهر و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء و ان منها لما یهبط من خشية الله و ما الله بغافل عما تعملون.

سپس دلهای تان بعد از اینهمه چنان سخت شد که گویا سنگ است و یا سخت تر از آن، چون از سنگ ها برخی چنان اند که آب از آن بیرون می جهد و برخی دیگر چنان که اگر آنها را تجزیه کنی آب از آن بیرون می آید و برخی چنان اند که از ترس خدا فرو می ریزند.

نمی دانیم دلهایی که در این سینه ها می تپند از چه چیزی ساخته شده که تا

این پیمانہ بی رحم و بی عاطفہ اند.

• بگذار من نیز صحنہ ای را برای ت حکایت کنم: پس ازآنکہ خفاش شب های تہران "قاتل ۱۳ زن ایرانی" دستگیر شد، و متصل آن کسی عمدتاً یا سہواً از تلویزیون اعلان کرد کہ قاتل یک افغانی است، در حالیکہ او یک ایرانی بود، عدہ ای با چوب و چماق بہ جان افغان ہا افتادند، تعداد زیادی افغان های بی گناہ و مظلوم مجروح شدند و این سلسلہ تا زمانی ادامہ یافت کہ تلویزیون خبر مذکور را تصحیح کرد و عکس قاتل را با شہرت مکملش بہ نمایش گذاشت و بہ مردم گفت کہ او یک شہروند ایرانی اہل قوچان است. حدود بیست تن از مجروحین این سانحہ نزد من آمدند تا شکایت شان را بہ مسئولین برسانم و از تکرار این حوادث مانع شوم. دیدم ہمہ ہزارہ اند، گفتم چرا تمامی زخمی ہا ہزارہ اند؟! گفتند: برای آنکہ ہزارہ ہا بزودی شناسایی می شوند! گفتم: مگر ایرانی ہا ہی دانند کہ ہزارہ ہا ہمکیش و ہم مذهب آنان اند؟! گفتند: آری می دانند ولی سراغ مذهب را باید در مسجدگرفت، نہ در کوچہ و بازار و نزد چماق بدستان. گفتم: فقط ہمین تعداد زخمی شدہ اند؟ گفتند: نہ، تعداد زخمیہا خیلی زیاد است، عدہ ای شدیداً مجروح اند کہ توان آمدن را نداشتند، عدہ ای کشتہ شدہ اند، ما بہ نمایندگی آنان آمدہ ایم.

• اجازہ بدہید! از شما و از سایر برادران عزیز ایرانی مان بپرسیم: چرا این گونه حوادث را در پاکستان شاہد نیستیم، نہ قاچاق مہاجر و نہ گروگان گیری فرزندان شان، با آنکہ تعداد مہاجرین افغانی مقیم پاکستان بیشتر است و مشکلات اقتصادی پاکستان نیز چند برابر ایران و افغان با پنجابی های حاکم بر پاکستان زبان مشترک نیز ندارند!!؟

• ایران کہ خود را ام القرای جهان اسلام می خواند و مدافع مستضعفین دنیا، آیا نباید برخوردار جمہوری اسلامی ایران با مہاجرین مستضعف افغانی، قربانی جنگ

های تحمیلی از سوی دشمنان اسلام، به مراتب بهتر از پاکستان و هر کشور دیگری می بود؟ مگر ما نباید این انتظار را از برادران عزیز ایرانی خود داشته باشیم؟!

### مدرسه ها و سرباز گیری!!

مخملباف به مدرسه های پاکستان از دیدگاه خاص خود می نگرد و می نویسد: "افغان سنی مذهب پشتو زبان که به پاکستان می رود، چون اشتغال مناسبی نمیابد، به سرعت جذب دو هزار و چند صد مدرسه طلبگی می شود که پانسیونی است آماده سیر کردن گرسنگان پشتو زبان.

در واقع بر خلاف ایران که هیچ گاه برنامه ریزی شده با آواره افغان برخورد نکرد، پاکستان با تربیت افغانها، حکومت دست نشانده ای به نام طالبان را در افغانستان ایجاد کرد. اینکه چرا پاکستان با مقوله مهاجر افغانی جدی تر برخورد کرده، دلایل روشنی دارد. اولین آن "خط دیورند" است. پیش از آنکه پاکستان از کشور هند مستقل شود، افغانستان هممرز هند بود و اختلاف جدی بر سر منطقه پشتونستان، بین افغانستان و هند وجود داشت. انگلیسها با ترسیم يك خط مرزی به نام "دیورند" پشتونستان را بین افغانستان و هند تقسیم کرد، با این شرط که پس از صد سال، قسمت هندی پشتونستان، به افغانستان باز گردد. بعدها که پاکستان از هند به عنوان يك کشور مستقل شد، آن نیمه پشتونستان به نیمی از پاکستان تبدیل شد. از حدود شش سال پیش پاکستان طبق قوانین بین المللی می بایست نیمی از کشور خود را که پشتونستان نام دارد، به افغانستان باز می گرداند. پاکستان که هنوز مدعی تصرف کشمیر هند است و سر آن دارد که تمام کشمیر را از هند جدا کند و به پاکستان ملحق کند، چگونه حاضر می شد که نیمی از خاک خود را به افغانستان پس دهد. پس بهترین راه چاره تربیت مجاهد وار پشتون گرسنه افغان بود، برای به دست گرفتن حاکمیت افغانستان وابسته به پاکستان. طالبان تربیت شده پاکستان، طبیعی است دیگر داعیه پس گرفتن پشتونستان را از

گرداننده خود که پاکستان باشد، ندارند. بیهوده نیست که از همان سالهای که صد سالگی خط دیورند سر می رسد، طالبان نیز ظهور می کند. وقتی از دور به طالبان می نگری، آنها را يك جريان بنيادگرای خطرناك بی منطق می بینی، وقتی از نزدیک به هر فرد طالب می نگری، بچه یتیم پشتون گرسنه را می بینی که طالب بودن حالا دیگر شغل اوست و گرسنگی علت درس طلبگی خواندن او و وقتی به انگیزه پیدایش طالبان می نگری، منافع ملی پاکستان را می بینی، پاکستانی که در سال ۱۹۴۷ یعنی تنها حدود ۵۴ سال پیش به عنوان يك کشور شکل گرفته است. اگر بنيادگرایی اسلامی، علت جدایی پاکستان از هند دموکراتیک گاندي شده، چرا ادامه همین بنيادگرایی، اسباب بقای پاکستان و گسترش آن تا آن سوی افغانستان نباشد.

و علاوه می کند: "بر خلاف پاکستان که برای تربیت مجاهد اسلامی یعنی طالبان، مدارس را تدارک دید، جامعه ایران برای تربیت افغان، مدرسه ای تدارک ندید."

در این مورد نیز لازم است چند نکته خاص را از نظر آقای مخملباف گذشتاند:

- آمار شما نه تنها دقیق نیست بلکه خیلی مبالغه آمیز است.
- نه "مدارس طلبگی" پاکستان به این پیمانهاست و نه تعداد طلبه آن. اگر مطابق آمار شما دو هزار و چند صد مدرسه، در هر یکی از ۳۰۰ تا ۱۰۰۰ یعنی حد وسط ۶۵۰ طالب مصروف درس باشد، تعداد مجموعی آنها تقریباً يك میلیون و پنجصد هزار می شود!! در حالیکه تعداد مجموعی مهاجرین افغانی در پاکستان در اثنای حضور نیروهای شوروی در افغانستان تقریباً دو برابر این عدد بود. و تعداد طالبان آن به هیچصورتی از ۲ درصد تجاوز نمی کند.
- معلومات شما در باره آمار طلبه ها و دانشجویان در حوزه ها،

مدارس و دانشگاه های ایران نیز دقیق نیست. در ایران تقریباً ۷۰۰۰ طلبه و دانشجو مصروف تحصیل علم است که به هر یکی شهریه مناسب نیز پرداخته می شود. برای دانش آموزان پایه اول ماهانه از ۲۵۰۰۰ الی ۳۵۰۰۰ تومان و به دانش آموزان دوره پایه دوم از ۳۵۰۰۰ الی ۴۵۰۰۰ تومان و به دانش آموزان دوره پایه سوم از ۴۵۰۰۰ الی ۵۰۰۰۰ هزاره تومان شهریه تادیه می شود و عده ای نیز از امتیازات سکالرشپ برخوردار اند. و این در حالیست که تعداد طلبه و دانشجوی افغان در مدارس و دانشگاه های پاکستانی کمتر از این بوده و دولت پاکستان هیچ نوع مساعدتی با آنان نمی کند.

• این درست است که مدارس مذکور از کمک های مردمی تهویل می شوند و عده ای گرسنه در آنجا سیر می شوند، در حالت عادی از این طریق به حرفه ای دست میابند، وسیله تأمین معاش شان می شود، پس از فراغت و توظیف به حیث امام و خطیب و مؤذن مسجد از کمک های مردمی تهویل می شوند و حقوق دریافت می کنند. هرچند دریافت حقوق در برابر امامت و خطابت مسجد از نظر شرعی اشکال دارد و نباید دین به حرفه تبدیل شود و در برابر کار دینی مزد خواسته شود. ولی هرکسی برای سیر کردن شکم خود و اعضای خانواده اش حرفه ای برای خود درست می کند. عده ای نویسندگی را، برخی تهیه فیلم را، شماری عکس برداری و تابلو سازی را و دیگران کارهای مفید تولیدی دیگر را. اگر نمی توان بر کار این گروه ها و حرفه ای که برای خود انتخاب می کنند و مزدی که بدست می آورند اعتراض کرد، چرا بر طالب اعتراض کرد، چرا بر مدرسه اعتراض شود؟ مگر در دانشگاه ها نیز شکم عده ای گرسنه سیر نمی شود، مگر دانشجویان نیز بخاطر دستیابی به يك حرفه ای وارد دانشگاه نمی شوند؟! ای کاش تمامی مردم به کارهای مفید تولیدی چون کشاورزی، ساختن بند و انهار، صنعت، ساختمان سازی، نساجی، دواسازی، برق، حمل و نقل اشتغال مورزیدند و احدی در برابر کارهای غیرتولیدی

چون نویسنده‌گی، شعر سرائی، هنرمندی، فیلم سازی، عکس برداری، امامت و خطابت مسجد... مزدی مطالبه نمی کرد و از آن حرفه ای برای خود نمی ساخت، تا اعتراض تو را در مورد طلبه ها وارد می شمردیم.

• مشکل ایران هرگز این نبوده که آقای مخملباف به آن اشاره کرده که ایران هیچگاه برنامه ریزی شده با آواره گان افغان برخورد نکرده!! مشکل واقعی ایران را باید در مسائل دیگری جستجو کرد که من چند نمونه آنرا به استحضار می رسانم:

انقلاب ایران زمانی آغاز شد که نهضت اسلامی افغانستان در آستانه پیروزی بر رژیم تره کی و امین قرار داشت. اطراف کشور را آزاد کرده بود و بسوی مرکز درحال پیشروی بود، یکسال بعد از آغاز مقاومت مسلحانه در افغانستان، مردم ایران برهبری امام خمینی "رح" قیام کردند و به پیروزی رسیدند، تا ایران خود را جمع و جور می کرد و کارش به آنجا می رسید که بر اوضاع داخلی مسلط گردیده و سیاست جامع و دقیقی برای حمایت از نهضت های اسلامی دنیا وضع کند، نیروهای روسی بر افغانستان تجاوز کردند. تجاوز نیروهای شوروی بر افغانستان پای غرب مخصوصاً امریکا را به قضیه کشاند و ایران در موقعیتی قرار گرفت که نمی توانست از مقاومتی عملاً حمایت کند که امریکا نیز از آن حمایت می کرد. هنوز برای این معضله راه حلی نیافته بود که با عراق درگیر شد. غرب و کشورهای عربی در این جنگ از عراق حمایت می کردند، حمایت اینها از مقاومت افغان ها در برابر اتحاد شوروی به مشکل ایران می آفرود. ایران نتوانست در جریان جنگ با عراق، نقش مؤثری در جریانات افغانستان و حمایت از مقاومت داشته باشد. پس از فراغت از جنگ، مصروف بازسازی ویرانی ها و جبران زیان هایی شد که این جنگ طولانی بر ایران تحمیل کرد. در آن مرحله شرایط منطقه و دنیا، تهران را به تحکیم روابط با مسکو و همکاری میان دو کشور غرض مقابله مشترك در برابر

فشارهای امریکا واداشت، این دوستی ایران را از اکثریت ملت افغان که مسکو را مسئول قتل يك و نیم میلیون افغان، ویرانی کشور و تحمیل جنگ می پنداشتند، دور کرد و با گروه هائی نزدیک کرد که یا وابسته به مسکو بودند و یا تحت حمایت روس ها قرار داشتند.

ایران بدلائیل خاص سیاستی را اتخاذ کرد که از مساعی برای توحید اقلیت های قومی افغانستان در برابر اکثریت قومی حمایت کنند. حمایت از ائتلاف جهاد- کمونستی جبل السراج، و ائتلاف هایی که در آن تاجک، ازبک، هزاره در برابر پشتون ها دست بهم داده اند، از همین سیاست مایه می گرفت. طبیعی است که حمایت از گروه های وابسته به مسکو، ائتلاف های جهادی - کمونستی و مشتمل بر اقلیت ها همان نتایجی را تحویل دهد که آقای مخملباف آنرا نتیجه عدم برخورد برنامه ریزی شده خوانده است.

- ایران می توانست سیاستی اتخاذ کند که به خاتمه جنگ، اعاده صلح و تأسیس حکومت نیرومند مرکزی در افغانستان منتج می شد، مشروط به اینکه از تشکیل گروه های کوچک و حمایت از آنها خودداری مورزید و از نیرومند ترین حزب که تأیید اکثریت افغان ها را با خود داشت حمایت می کرد. متأسفانه چنین نشد، برعکس با آغاز مهاجرت ها گروه های متعددی در ایران تشکیل گردیدند، گروه هایی که نه سابقه مبارزه داشتند، نه توان و کفایت آنرا که به حیث گروه افغانستان شمول تبارز کنند، حتی قادر به تنظیم تمامی شیعه های افغانستان نبودند.

- گروههای کوچک محلی درست کردند که این گروه ها نیز بجای آنکه صف متحدی برای مقابله با دشمن داشته و از حقوق فرقه خود دفاع کنند، برعکس به جنگ همدیگر رفتند، و امکانات مالی و نظامی شانرا در تضعیف و سرکوبی همدیگر بکار گرفتند. اگر کشته ها و زخمی های این درگیری های داخلی را

بیشتر از شهدای آنان در جنگ با نیروهای روسی نشماریم به هیچ صورتی کمتر از آن نبود.

• ایران از ائتلاف بدنام جبل السراج حمایت کرد، ولی این ائتلاف در همان نخستین روزها به درگیری های خشن داخلی کشانده شد. درگیری ها میان حزب وحدت و اتحاد اسلامی، دو گروه شامل این ائتلاف چنان شدید و طولانی بود که تمامی غرب کابل چون کارته ۳، کارته ۴، دهمزنگ، دشت برچی، خوشحال مینه، افشار، کوته سنگی و ده بوری در آن با خاک یکسان شد، هزاران نفر به قتل رسید و ده ها هزار نفر به ترك کابل مجبور شدند. شهروندان کابل، این درگیری ها را نتیجه رقابت های سعودی و ایران می خواندند و می گفتند: سفير سعودی موفق شد که شوری نظار را به حمایت از اتحاد اسلامی وارد جنگ علیه حزب وحدت کند. جنگ های خونین مذکور از روزهای نخستین ورود جبهه ائتلافی به کابل آغاز شد و تا سقوط کابل بدست طالبان دوام کرد.

## گلایه ای از مخملباف

یادداشت: در شماره های اخیر روزنامه نوروز، نامه ها و مقاله هایی در مورد مهاجرین افغانی منتشر گردید که دیدگاه های مختلف دوستان ایرانی ما را به نمایش می گذاشت. در برخی از این مقاله ها و نامه ها مطالبی به نشر رسید که برادر حکمتیار به پاسخ آن و دفاع از مهاجرین مظلوم افغانی نامه ای تحت عنوان "مهاجرین افغانی و تحقیرها و توهین ها" ارسال کرد که در شماره سه شنبه ۲۶ سرطان به نشر رسید. این هم نامه مذکور:

مخملباف عزیز! از تو بنابر دلسوزی هایت و احساس مسئولیت در برابر ملت مظلوم افغان و ارسال نامه ای به رئیس جمهوری ایران و جلب توجه او به وضع دردآور و غم انگیز مهاجرین افغانی سپاسگذارم و از فرد فرد ملت مؤمن ایران نیز که دشواری های ناشی از اقامت بیش از یک میلیون آواره افغانی را در این مدت طولانی با سعه صدر تحمل کرده اند و تو با دلسوزی هایت ترجمان خوب و واقعی آنان بوده ای.

من نامه دردمندانه تو را در حالی مطالعه کردم که می خواستم نامه دیگری به ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران بنویسم و توجه بزرگوارانه او را به مشکلات جانکاه و جانفرسای افغان های مظلوم معطوف دارم، اما پس از مطالعه

نامه سرگشاده تو از آن منصرف شدم.

ولی از تو گلایه ای برادرانه نیز دارم و آن اینکه: چرا با انتشار نامه ات باعث شدی این همه دشنام بشنوم و زخم زبان بچشم!! درگذشته در کوچه و بازار می شنیدم که به مهاجرین افغانی می گفتند: افغانی پدر سوخته، دزد، قاچاقچی... ولی پس از انتشار نامه واقعینانه تو، در روزنامه می خوانم که به سویه کوچه و بازار به ما دشنام می گویند، نمی دانم کدام دین، کدام مروت و کدام قانون به اینها اجازه می دهد که نسبت به ملتی توهین کنند، جامعه بزرگ مهاجرین را خائن، قاچاقچی مواد مخدر و دزد، خطاب کنند؟! قصور من جز این نیست که در کلبه محقر من از بام قصر خود آتش افروختند و من ناچار بسوی خانه همسایه ام پناه آوردم به امید اینکه در خاموش کردن این آتش و برگشت به خانه و کاشانه ام مرا یاری دهد، ولی او با دشنام هایش مرا سنگباران می کند و با افتراء آتش مرا زیر آتش می گیرد.

اگر انسان سنگدلی، پیرو یزید مرا تیرباران کند از او گلایه و شکوه ای ندارم، ولی اگر پیرو خط امام حسین بسویم چهره عبوس کند و جبین خشمگین، از او به خدای فریادرس شکایت می برم و می گویم: یا من مظلوم نیستم و قربانی دفاع از اسلام و یا او در سینه دل ندارد و به خط امام حسین تعهدی!! پیرو خط امام حسین باید مصداق این آیه قرآن باشد:

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٩ الحشر: ٩

و آنانکه قبل از دیگران در دار "اقامت" و ایمان جا بجا شده اند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند "دوست" دارند، و بنابر

آنچه به این "مهاجرین" داده می شود، در سینهء شان تنگی و حرجی احساس نمی کنند، و دیگران را برخورد ترجیح می دهند هر چند خود مستحقتر و نیازمند تر اند، و آنانکه از شر بخل درونی خود در امان ماندند رستگار اند.

می گویند: کارگران افغانی معضل اشتغال را در ایران باعث شده اند، ولی هرگز نگفتند که تعداد دقیق و واقعی کارگران افغانی در ایران چند نفر است، چه تعداد مهاجرین افغانی را زن و کودک و کهن سال تشکیل داده، و چه تعدادی جوان و قادر به کسب و کار، چرا ارقام واقعی آن منتشر نمی شود؟! اگر تعداد افغان های مقیم ایران را یک میلیون تخمین کنیم و سی درصد آنانرا کسانی بشماریم که مجال کار را بدست آورده اند، باید حدوداً سه صد و سی هزار شغل را در ایران اشغال کرده باشند. برای آنکه بتوانیم منصفانه قضاوت کنیم و ببینیم که آیا اینها واقعاً معضل اشتغال را در ایران باعث شده اند یا نه، باید به نکات آتی عطف توجه کنیم:

- بنابر برخی از گزارش ها، حدوداً پنج میلیون ایرانی به خارج از کشور مهاجرت کرده اند، اکثریت مهاجرین ایرانی کسانی اند که با انگیزه دستیابی به اشتغال بهتر و عوائد بیشتر کشور را ترک گفته اند، جای ۶,۶ درصد این ها توسط کارگران افغانی پر شده. و جای ۹۳,۴ درصد باقیمانده تا هنوز خالی است.

- مهاجر ایرانی در خارج نه تنها از حقوق مهاجرت و امتیازات مادی و معنوی آن برخوردار است و به حساب دالر حقوق می گیرد بلکه پس از چند سالی به عنوان شهروند کشور میزبان پذیرفته می شود. رادیو "بی، بی، سی"، در هفته گذشته مصاحبه خانم ایرانی ای را منتشر کرد که بدلیل سپری کردن چند سالی در کشور سوید، نه تنها به عنوان شهروند پذیرفته شده، بلکه در مبارزات انتخاباتی به عنوان کاندید شرکت می کند و انتظار آنرا دارد که افتخار عضویت پارلمان کشور سوید را بدست آورد!!

• مهاجر ایرانی در کشورهای اروپا و امریکا و با آنهمه ملیت گرایی ها و نژاد پرستی ها و فاصله از دین و دوری از معنویت، می تواند به کار دلخواه خود اشتغال ورزد، ولی مهاجرین افغانی در کشور همکیش و همزبان خود جز در کارهای شاقه در بقیه موارد حق اشتغال را ندارد، او فقط در بخش هایی استخدام می شود که کارگر ایرانی حاضر نیست به آسانی و در برابر این مقدار حقوق در آن کار کند، ساحات اشتغال او اینها اند: کوره های آجرپزی، کارخانه های سنگتراشی، حفر چاه ها و کانال های زیرزمینی، کارهای شاقه بنایی و ساختمان سازی. کارهایی که اگر کارگر افغانی انجام ندهد کسی دیگر برای انجام آن آماده نیست، چنانچه يك هفته قبل کارفرمایان کارخانه های سنگتراشی اصفهان پس از دستور طرد کارگران افغانی، و به دلیل آنکه کارگر ایرانی حاضر نبود در آن کار کند، کارخانه های شانرا بستند و به اعتصاب پرداختند، تا آنکه مسئولین اصفهان مجوز استخدام مجدد کارگران افغانی را صادر کرد.

کارگر افغان از بخش عمده حقوق و امتیازاتی که کارگر ایرانی حاصل می کند چون حق بیمه، حقوق ایام تعطیلی و بیماری، مصارف مداوی، حقوق بازنشستگی، کرایه منزل، وام، کوپون، جبران خساره در صورت صدمه در اثنای کار، اضافه کاری، و محروم است. با این همه کارگر مظلوم افغانی يك سوم مزد کارگر ایرانی را بدست می آورد و سه برابر کارگر ایرانی کار می کند، کارفرمای ایرانی از او راضی است، او را صادق و امین می خواند، به امانت و درایت او باور دارد، معتقد است که شایستگی ها و برازندگی های زندگی دهاتی اش را حفظ کرده، بازاری نشده، از خدعه، فریب، خیانت و دروغ نفرت دارد و آنرا منافی ایمان و مروت خود می شمارد. نه بیمه می خواهد، نه پیشکی، برعکس حقوق ماهوار خود را نیز نزد کارفرمای ایرانی به امانت می گذارد، کارفرمای ایرانی اگر انصاف داشت و از خدا می ترسید پول او را در اثنای عودت به کشور تأدیه می کند، ولی اگر نه ترحمی در دل

داشت و نه تعهدی به مذهب، به او می گوید: افغانی پدر سوخته! می خواهی به نیروی انتظامی تسلیمت کنم، تا به زندان بروی و رد مرز شوی، برو گم شو، ... او بی چاره نه به دادگاه می تواند مراجعه کند و نه مرجعی را سراغ دارد که از او حمایت کند و در بازستاندن حقوقش او را یاری نماید، و اگر خیره سری کند، مقداری مواد مخدر را در محل اقامتش جا می گذارد، به اداره مبارزه با مواد مخدر گزارش می دهد، دستگیر می شود، و به زندان می رود و با سرنوشت مجهولی مواجه می شود، و خانواده بسرپرستش در ایران یا افغانستان در انتظار او می ماند.

مرا دزد خطاب می کند، برای آنکه به خانه او پناه آورده ام، هرگز نگفتند که افغان ها در چند فقره دزدی دست داشته اند، چند درصد سرقت ها به اشرار افغانی برمی گردد، باور دارم که این يك افتراء است، بزرگ نمایی قبیح است، به تعصبات نژادی برمی گردد، سهم اشرار افغانی در سرقت ها با هیچ برابر است و اصلاً با بقیه سرقت ها قابل مقایسه نیست.

مهاجر افغانی را خشن، جنگجو، آدمکش می خواند، در حالیکه بیش از ۹۹ درصد مهاجرین افغانی کسانی اند که بخاطر فرار از جنگ های نامقدس، و نفرت از آدم کشی و جنایت به ایران پناه آورده اند، این اتهام علیه افغان ها چون اتهام خفاش شب های تهران است، تا قاتل اصلی معلوم شد ده ها افغانی در کوچه های تهران چاقو خوردند!!

افغانی را به تجارت مواد مخدر متهم می کنند و عده ای ساده لوح نیز این حرف را باور می کنند، در حالیکه افغانی مظلوم خودش در گرو قاچاقچیان ایرانی است، آنها اند که فرزندان مجبور افغانی ها را چون وسیله ای بکار می گیرند، باندهای بزرگ، منظم و مجهز قاچاق را کسانی رهبری می کنند که از امکانات زیادی در ایران برخوردار اند، راه های قاچاق را بلد اند، بازار مواد مخدر را کنترل

می کنند، اگر به دام افتادند قادر به چاره سازی اند، از افغانی مظلوم فقط تا مرز ایران استفاده می کنند و مأموریت او در همانجا به پایان می رسد، بقیه کار را توسط افراد ورزیده دیگر انجام می دهند، انتقال مواد مخدر از مرز شرقی ایران تا مرز غربی اش توسط باندهای مجهز ایرانی انجام می شود، فروش آن در ایران نیز توسط این باندها صورت می گیرد. از مرز ترکیه به بعد توسط باندهای کشورهای مربوطه انتقال و به بازارهای اروپایی می رسد، سهم افغان ها در این تجارت و عواید آن کمتر از هر گروه دیگریست.

يك خانواده افغانی حکایت می کند که در آن طرف مرز ایران با افغانستان ما را تحویل قاچاقچیان ایرانی کردند، در برابر هر عضو خانواده صد و بیست هزار تومان از ما گرفتند، ماشین حامل ما در چندین ایستگاه دست بدست و از گروهی به گروهی دیگر سپرده شد و راننده آن عوض گردید، در یکی از ایستگاه ها، از زیر صندلی های ماشین خریطه هایی را بیرون آوردند که احساس کردیم چیز مهمی در آن نهفته بود، به سرعت آنرا به محلی در آن ایستگاه انتقال دادند، و متصل آن اتوبوس حامل ما با راننده جدیدش به استقامت شهر زابل براه افتاد، دراینجا بود که متوجه شدیم، این اتوبوس نه تنها آواره های افغانی را قاچاق می کردند بلکه زیر صندلی های آنان مواد مخدر را جاگذاشته و به ایران می آوردند، با خود گفتیم: اگر نیروهای مبارزه با مواد مخدر این اتوبوس را قبل از ایستگاه تخلیه مواد مخدر متوقف می کردند و این مواد را از زیر صندلی ها برون می کشیدند، بدون شك ما را به اتهام حمل آن دستگیر و روانه زندان می کردند و پس از مدتی به اعدام محکوم نموده، جسد مرده ما را به خانواده ما تحویل می دادند!! اکثریت افغان هایی که به اتهام حمل مواد مخدر دستگیر و اعدام شده اند داستان غم انگیزی شبیه به این را دارند.

برادر عزیز ایرانی ام! کسیکه از زاویه ایمن و از دیدگاه اسلامی به قضیه

هجرت ها بنگرد، مهاجر افغانی را برادر خود مییابد، همکیش و هم میهن خود، عضو امت بزرگ، تبعه کشور مشترک اسلامی، فرد مظلومی، قربانی جنگ تحمیلی، کمک با او را واجب خود می شمارد و عدم دلسوزی نسبت به وضع درد آور او و عدم اعتناء به دردها و زخم های او را منافی ایمان خود می خواند.

آیا می دانی چه تعداد افغان ها در جنگ با عراق کشته شدند، و این در حالی بود که افغان ها در کشور خود با نیروهای اشغالگر ابرقدرت شوروی درگیر بودند!! چه دست و پاهای افغان ها که در بازسازی ایران پس از جنگ شکسته شده، و عرق هایی که بر زمین ریخته، خدا بهتر می داند که اگر جان کندن ها و زحمت کشی "افغان ها" نبود چه مدتی را ایجاب می کرد و چه سرمایه های هنگفتی را تا ایران به حالت امروز خود برسد!!

برادر عزیز ایرانی ام!

من از تو نخواستهم که همواره میزبان مهمانان ناخواسته افغانی باشی، فقط تا زمانی مرا بگذار در کشورت از آبله دست خود و عرق جبین، لقمه نانی تهیه کنم که در کشورم شعله های جنگ نامقدس بلند است، کشورهای همسایه ام از گروه های درگیر حمایت می کنند، سلاح و پول می فرستند و بر ادامه این جنگ سرمایه گذاری دارند و منافع شانرا با ادامه جنگ در کشورم گره زده اند، هرگاه جنگ پایان یافت، بی درنگ به خانه و کاشانه خود برمی گردم، پس از خاتمه جنگ به احدی اجازه ندهید در ایران اقامت کند.

گمان نکنید که با اخراج مهاجرین، مشکلات شما حل خواهد شد، کسیکه از تعاون با انسان مظلومی و همدردی با مسلمان محتاج و نیازمندی دست نگهدارد، از خدای مدافع مظلومان انتظار آنرا نداشته باشد که مشکلات او را حل کند، به داد او برسد و درهای برکات زمین و آسمان را بر روی او بگشاید. اگر کلید خزانه های رزق و روزی در اختیار خدای رزاق است، باران به اراده او می بارد و دانه و

میوه به اراده او می روید، با بخل نباید در انتظار باز شدن این درها و فرود آمدن این برکات بود، برعکس باید ترسید که این درها بسته نشود، و سفره های رنگین رزق و روزی موجود برچیده نشود!

مهاجرین افغانی می گویند:

بارالها! بتو شکایت می بریم، از دشنام هائی که می شنویم، از تحقیرها و توهین ها، از مظلومیت افغان ها در داخل کشور، از بیچارگی شان در خارج، از این شکایت نداریم که خانه های ما در راه تو ویران شده، کشور سرسبز و آباد ما به ویرانه مخوف تبدیل گردید، همه چیز میهن عزیزمان به غارت رفت، ۲۳ سال شعله های جنگ در کشور مان زبانه می کشد، جنگ تحمیلی، جنگی که روس ها آتش آن را برافروختند و تا امروز بر ادامه آن سرمایه گذاری دارند، همسایه های ما نیز عده ای با روس ها کنار آمدند و سیاست های شانرا در مورد افغانستان با مسکو همآهنگ کردند، و عده ای دست در دست امریکا گذاشتند و موجب ادامه جنگ شدند، و ما قربانی رقابت های آنان در منطقه، در برابر این جنگ طولانی و نابرابر و پی آمدهای غم انگیز آن به تو شکایت نبردیم، برعکس توفیق شکیبایی و ثبات خواستیم و از اینکه استقامت مانرا از دست بدهیم، مأیوس شویم، و سلاح را در برابر دشمن به زمین بگذاریم، همواره به تو پناه می بردیم، ولی امروز به تو شکایت می بریم، ترا به داد خواهی مطلبییم، و از تو فریادرسی می خواهیم.

حکمتیار

## چرا حملات برحمانه بر مهاجرین!

این یکی دیگر از مقالات برادر حکمتیار است که در دفاع از مهاجرین مظلوم افغانی نوشته که به روزنامه نوروز ارسال گردید ولی روزنامه مذکور از نشر آن خودداری کرد و میثاق ایثار آنرا به نشر سپرد:

برخی از مشکلات مهاجرین افغانی در ایران به قضایایی برمی گردد که عادتاً تعداد زیاد مهاجرین و اقامت طولانی آنان در کشور میزبان آنرا باعث می شود، مخصوصاً اگر کشور میزبان با معضلات اقتصادی مواجه بوده و عودت مهاجرین به کشورشان مبهم و غیریقینی باشد. ولی مهاجرین افغانی در ایران با مشکلاتی نیز مواجه اند که از عوامل دیگری نشأت می کند، برخی به سیاست های کلی جمهوری اسلامی ایران در باره نهضت ها و جنبش های در حال مبارزه برمی گردد و برخی به سیاست ایران در مورد افغانستان و نهضت اسلامی این کشور.

با یک نظر گذرا و سطحی به سیاست های کلی ایران در مورد قضایای جهانی، مخصوصاً در مواردی که یک طرف قضیه را مبارزین مسلمان تشکیل داده، چند نکته بارز را بوضوح مشاهده می کنیم:

• ایران از مبارزاتی که علیه امریکا و اسرائیل صورت می گیرد، بخوبی و با کمال صراحت حمایت می کند، به نفع مبارزین تبلیغات دارد، و ملت ایران را به اظهار همدردی نسبت به مبارزات آنان دعوت می کند، دو نمونه بارز این سیاست، حمایت های جدی از حزب الله لبنان و حمایت از انتفاضه مردم فلسطین است.

• ولی در رابطه با مبارزاتی که علیه کشورهای چپ و روسیه و هند ادامه دارد، بنابر روابط دوستانه تهران با این کشورها، سیاست ایران کاملاً متفاوت است. اگر موضعگیری های ایران را در رابطه با جریانات چین و کشمیر، در کنار موضعگیری های ایران در مورد جنوب لبنان و فلسطین بگذارید و به قضاوت بنشینید تفاوت عمیقی را مشاهده می کنید. در رسانه های خبری ایران از جریانات چین و کشمیر فقط گزارش هایی را می شنوید که هر رسانه خبری دیگری در دنیا آنرا منعکس می کند. نه اظهار همدردی نسبت به مبارزین کشمیر و چین و نه حمایتی از مبارزات آنانرا احساس خواهید کرد. و اگر جریانات جنوب لبنان و نقش حزب الله را در مبارزه برای آزادی جنوب لبنان و اخراج نیروهای اسرائیلی از این کشور با جریانات افغانستان، مبارزات افغان ها و نقش گروه های جهادی در مبارزه علیه نیروهای شوروی، در آینه مطبوعات ایران و تبلیغات رسمی ایران به قضاوت بگیرید، مشاهده خواهید کرد که پله حزب الله بر مجاهدین افغان خیلی سنگینی می کند، هم شایستگی های آنانرا بیشتر خواهید یافت و هم اهمیت مبارزات آنانرا جدی تر و گسترده تر. در حالیکه نه مردم جنوب لبنان بیش از مسلمانان چین و کشمیری ها مظلوم بوده اند، نه اهمیت جنگ برای آزادی جنوب لبنان از تسلط نیروهای اسرائیل بیش از جهاد افغان ها علیه نیروهای شوروی اهمیت داشت، و نه قربانی های این مردم در راه اسلام بیش از چینی ها و کشمیری ها و افغان ها بوده، اگر بگوئیم که مقاوت در لبنان از لحاظ اهمیت، قربانی، شهادت ها، پیمانہ جنگ و درگیری با دشمن، با يك ولسوالی و فرمانداری افغانستان برابری نمی کند مبالغه

نکرده ایم، و اگر بگوئیم که مقاومت در جنوب لبنان از لحاظ رهبری، نظم، شایستگی های فکری و نظامی با بخش کوچک مقاومت در افغانستان قابل مقایسه نیست هرگز مبالغه نکرده ایم. این تفاوت های ژرف و عمیق در ستایش ها و حمایت ها از جنبش جنوب لبنان و عدم اعتناء و التفات به بقیه جنبش ها از کجا می آید و عامل آن چیست؟! چرا در برابر مهاجر افغانی حساسیت ها تحریک می گردد ولهمین کار در برابر مهاجر عراقی نمی شود؟! بازتاب خروج نیروهای اسرائیل از جنوب لبنان چنان چشمگیر و گسترده بود و در ایران به پیمانۀ ای تجلیل گردید که مثال آنرا در هیچ مورد دیگری نمی توان سراغ کرد. ستایش ها از رهبری حزب الله و رزمندگان آن چنان مبالغه آمیز بود که بزرگترین و شایسته ترین رهبر نهضت های دیگری در دنیا نمی توانست با آن برابری کند و هیچ مبارزه ای در دنیا نمی توانست به پای آن برسد. شما اگر این تجلیل ها و ستایش ها را با انعکاس خبر خروج نیروهای روسی از افغانستان، در مطبوعات ایران به قضاوت بگیرید مشاهده خواهید کرد که این دو از هیچ رهگذری قابل مقایسه نیستند!! در اثنای خروج نیروهای شوروی از افغانستان، داغ ترین خبر در مطبوعات ایران، صدور فتوای امام خمینی (رح) علیه سلمان رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی بود. تبلیغات در این مورد، خبر خروج نیروهای شوروی از افغانستان را زیر شعاع خود گرفته بود.

همدردی ملت ایران با قضایای جهانی از این تبلیغات رسمی متأثر می شود، تبلیغات منفحساسیت هایی را برمی آنگیزد و تبلیغات مثبت و ستایش ها همدردی هایی را. متأسفانه در مورد جهاد اسلامی مردم افغانستان، موضعگیری های رسمی جمهوری اسلامی ایران و تبلیغات رسانه های آن یا از روابط دوستانه این کشور با روسیه و هند و رقابت هایش با پاکستان و مخالفت هایش با امریکا متأثر شده بود و یا از حسادت های فرقه یی و تعصبات ملی و مذهبی. يك حلقه خاص در ایران که بر سیاست گذاری ها اثر می گذاشت، در مورد جهاد افغانستان

از این دیدگاه می‌نگریست که پیروزی جهاد و تأسیس دولت اسلامی بدست مجاهدین، این کشور را به رقیب منطقوی ایران تبدیل نموده و نقش ایران در رهبری نهضت‌های اسلامی دنیا را تضعیف خواهد کرد. حلقه دیگری به این باور بود که باید مصالح ملی ایران را نسبت به هر چیز دیگری به اهمیت گرفت، اگر مصالح ملی ایران ایجاب کند که در افغانستان حالت عدم ثبات و عدم استقرار باشد نباید سیاستی در قبال این کشور اتخاذ کرد که بی‌جهت خود را مصروف تلاش برای خاتمه حالت تشنج و درگیری نمود، آنهم بقیمت مصالح ملی ما. خاتمه جنگ در افغانستان، تأسیس حکومت نیرومند مرکزی در این کشور باعث خواهد شد که کشورهای آسیای مرکزی از طریق افغانستان به دنیا وصل شود، پاکستان به بازارهای آسیای مرکزی راه بیابد، نفت و گاز این کشورها از طریق افغانستان به بازارهای منطقه و دنیا صادر شود، ولی در صورت ادامه حالت تشنج و بی‌امنیتی، بازارهای منطقه مخصوصاً هند بروی ایران گشوده خواهد ماند، رقبای ایران از دسترسی به بازارهای آسیای مرکزی محروم خواهند بود، و این کشورها برای ارتباط با دنیا و داد و ستد تجاری محتاج ایران خواهند بود. دو حلقه مذکور همواره تلاش کرده‌اند تا تصویر خشن و زشت از جریان‌ات افغانستان را در مطبوعات ایران به نمایش بگذارند و حساسیت‌های ملت مؤمن ایران را علیه افغان‌ها تحریک کنند، از ادامه جنگ و درگیری حمایت نموده، و هر تلاشی برای اعاده صلح در افغانستان را بیهوده بخوانند. در مقابل دو حلقه مذکور گروه دیگری را در ایران می‌یابیم که به قضیه افغانستان از دیدگاه اسلامی می‌نگرند، تأسیس دولت اسلامی در این کشور، خاتمه جنگ و تأمین صلح پایدار را به نفع ایران و مجموع منطقه می‌شمارند و خواهان نقش فعال ایران در تأمین صلح در افغانستان و حمایت از ملت مسلمان افغان می‌باشند. ولی متأسفانه این حلقه نتوانست تأثیر چشمگیری بر سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در قبال افغانستان و تبلیغات رسانه‌های خبری و مطبوعات ایران داشته باشد. این گروه در گذشته‌های دور فعال بود ولی اکنون راکد و

خاموش است و جای خود را به گروه‌هایی تخلیه کرده که همواره با جهاد اسلامی در افغانستان مخالفت کرده‌اند و حساسیت‌های ملت ایران را علیه افغان‌ها تحریک نموده‌اند.

سانحه غم‌انگیز فلاورجان اصفهان که در آن مهاجرین افغانی مورد حمله گروه‌های منظم محلی قرار گرفته، خانه‌های شانرا آتش زدند و بیش از هشتاد نفر را با کتک و چاقو و زنجیر مجروح کردند، از عواملی نشأت می‌کند که در بالا به آن اشاره کردیم. قبل از حملات برحمانه مذکور، در برخی از روزنامه‌ها و از طریق رادیو و تلویزیون تبلیغاتی صورت گرفت که حضور مهاجرین افغانی در ایران را باعث ایجاد مشکلات اقتصادی، معضل اشتغال، بی‌امنیتی، قاچاق مواد مخدر، دزدی، ... خواندند. وزارت کار و امور اجتماعی اعلامیه‌هایی در این مورد صادر کرد و از مردم خواست تا مهاجرین بدون اسناد را به ادارات دولت معرفی کنند. این اقدامات و تبلیغاتی که توأم با آن علیه مهاجرین صورت گرفت، پی‌آمدهای طبیعی خود را تحویل داد، حساسیت‌ها را تحریک کرد و مردم را به اخراج مهاجرین به زور کتک و چاقو تشویق نمود. متأسفانه در جریان این غایله از سوی حلقه‌ای که حامی خاتمه بحران در افغانستان و طرفدار تشکیل دولت اسلامی در این کشور و عودت آبرومندانه مهاجرین به کشورشان بوده‌اند، نه از رادیو و تلویزیون شنیدیم و نه در روزنامه‌ها خواندیم که به ملت ایران بگویند: افغان‌ها برادران شما‌اند، در این روزهای بدی که بر سر این ملت آمده، از یکسو مشکلات ناشی از جنگ تحمیلی و از سوی دیگر خشکسالی و فقر، حمایت از آنان واجب دینی و دین انسانی شما بوده، نباید برخوردی با آنان داشته باشیم که نه با موازین اسلامی ما سازگار است و نه با اخلاق بلند ملی ما، باید عودت مهاجرین به کشورشان آبرومندانه و داوطلبانه باشد، نخست باید جنگ در این کشور پایان یابد و حکومت اسلامی مورد پسند مردم تأسیس گردد سپس با سربلندی و اطمینان و

خاطره نيك از مهمان نوازی های سخاوتمندانه ایران به کشور شان برگردند.

## نامه به مسئولین جمهوری اسلامی ایران

برادر حکمتیار در باره سرنوشت مهاجرین افغانی در ایران و افواهایی که در مورد اخراج اجباری آنان اشاعه یافته بود نامه مفصلی به همهء مسئولین درجه یک جمهوری اسلامی ایران و اعضای محترم مجلس و ادارات مربوطه به این صیغه ارسال داشته اند:

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و بعد:

در حالیکه از مساعدت های بشائبه جمهوری اسلامی ایران و عنایات مسئولین این کشور به وضع پریشان مهاجرین افغانی صمیمانه سپاسگزاریم و متمنی ایم بحران کشور ما هرچه زود تر پایان یافته وهمهء مهاجرین با سربلندی و خاطره های خوب از مهمان نوازی های کشور برادر ایران به میهن شان برگردند، تقدیم عرایضی در مورد برخی از مشکلات مهاجرین را ضروری می شماریم:

اخیراً در برخی از استانها بخصوص سیستان بلوچستان و خراسان اقداماتی در جهت دستگیری افغان ها و انتقال شان به اردوگاه ها و ردمرز جبری آنان آغاز شده که موجبات آزار و اذیت آنان را فراهم نموده و خوف و بیمی میان همهء مهاجرین

ایجاد کرده است. امیدواریم در رابطه با حل این مشکل هدایات لازم به ادارات مربوطه عنایت فرمائید، تا به موارد آتی عطف توجه کنند:

۱ - بررسی وضعیت درد آور اردوگاههای مؤقت افراد دستگیر شده در سفید سنگ، عسکراآباد، ورامین، کرج، زاهدان و غیره.

۲ - اگر انتقال مهاجرین به اردوگاهها حتمی باشد امیدواریم ترتیبی اتخاذ شود تا بطور داوطلبانه، به رضایت مهاجرین و بشکل آبرومندانه صورت گیرد. اگر این کار به مشوره و همکاری مسئولین احزاب افغانی مستقر در ایران انجام شود از پی آمدهای ناخوش آیند آن جلوگیری خواهد شد.

۳ - انتظار همه افغانها از مسئولین جمهوری اسلامی ایران این است که تا خاتمه جنگ و اعاده صلح و امنیت در افغانستان اعزام اجباری مهاجرین به تعویق بیفتند، تدابیری اتخاذ شود تا اقامت آنان در ایران قانونمند شود، اسناد اقامت مؤقت به همه اعطا گردد و از ردمرز آنان به دلیل عدم کارت اقامت جلوگیری صورت گیرد. وضعیت فعلی به هر فردی موقع می دهد تا بطور خودسرانه هر افغانی را در هر گوشه و کناری بدلیل عدم اسناد قانونی متوقف سازد و باعث اذیتش شود، و ایشان نتوانند به ادارات دادرسی مراجعه نموده و دادخواهی کنند.

انتظار ما این است که عودت مهاجرین با خاطره نیک از برخورد برادرانه و مهمان نوازی ها و دلسوزی های برادران ایرانی شان صورت گیرد.

با احترام

حکمتیار

## فریاد آوارگان افغانی

تحت این عنوان نیز برادر حکمتیار مقاله ای نوشتند که در میثاق ایثار به نشر رسید و دفتر حزب اسلامی در تهران آنرا بشکل اعلامیه مستقل نشر و وسیعاً میان دوستان ایرانی پخش کردند:

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُو  
وَنَصَرُوا أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۷۴

الانفال : ۷۴

آنانکه ایمان آوردند، هجرت کردند و در راه خدا رزمیدند و آنانکه  
"به مهاجرین" پناه دادند و "مجاهدین" را یاری کردند، همین ها  
مؤمنان واقعی اند، برای آنان مغفرت است و رزق گرامی.

برادر و خواهر ایرانی !

ما مهاجرین افغانی در نتیجه جنگ تحمیلی، که شما نیز زمانی قربانی آن بوده اید و دردها و رنج های  
آنها لمس کرده اید، از کشور خود آواره شده ایم و به شما پناه آورده ایم، کشور شما را پناه گاه مظلومان  
شمرده ایم و باور داشتیم که برادران مسلمان ما در جمهوری اسلامی ایران بحکم وظیفه و مسئولیت ایمانی  
شان با ما و قضیه ما برخورد می کنند، آنان حتماً متوجه این حکم صریح قرآن هستند که می فرماید:

وَإِنْ أَسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ... الانفال: ٧٢

و اگر در دین از شما یاری جستند کمک با آنان بر شما فرض است.

شکی نیست که ایران از ناحیه پذیرش تعداد بزرگ مهاجرین افغانی با مشکلات زیادی مواجه است و در این نیز شکی نیست که جمهوری اسلامی ایران همهء این مشکلات را در جریان سالهای طولانی جنگ با سعه صدر تحمل کرده است و از برادران آواره و مظلوم افغانی شان با آغوش باز استقبال نموده و تلاش داشته است تا ایران پناه گاه مطمئن آنان بوده و (ایرانیان) چون برادران مسلمان و همکیش شان با آنان برخورد کنند ولی چند نقطه را در این رابطه قابل ذکر می شماریم:

۱ - اگر قرار باشد مهاجرین افغانی حتماً اخراج گردند و جمهوری اسلامی ایران چاره ای جز اخراج آنان نداشته باشد در آنصورت امیدواریم این اخراج مطابق نورم های بین المللی و بشکل آبرومندانه و رضاکارانه و تحت اشراف و نظارت ارگان های مربوطه ملل متحد انجام شود، نه اینکه هر افغانی را در هر گوشه و کناری باز داشت نموده، زنان را بدون محرم شرعی و سرپرست شان و مردها را بدون خانواده و اموال شان به ماشین ها انداخته با خشونت و اجبار رد مرز کنند، و آنان نتوانند اموال خانه شانرا باخود انتقال دهند، حقوق شانرا از کارفرمایان ایرانی شان اخذ کنند و قرضه ها و امانت های شان را در یافت نمایند و باحوادث خشونت باری چون حوادث شهرک های سلطان آباد و رباط کریم ... که به قتل و جراحت عده ای و غارت اموال عده دیگری منتج شد، مواجه شوند.

۲ - مشکلات اقتصادی پاکستان چندین برابر ایران است، نفوس این کشور دوچند ایران، تعداد مهاجرین در آن بیش از ایران، ولی تا حال هیچگونه رد مرز اجباری مهاجرین در آن کشور سابقه ندارد، انتقال مهاجرین طبق برنامه های ملل متحد و با مصارف ادارات آن و بطور رضاکارانه صورت می گیرد. توقع ما این است

که علی الاقل همین سلوک با مهاجرین افغانی مقیم ایران اعمال شود.

۳ - کسانی که گمان می کنند با اخراج مهاجرین مشکلات ایران حل خواهد شد، بدون شك اشتباه می کنند. معلوم نیست با اخراج مهاجرین چه حوادثی در منطقه روفا خواهد شد و چه نتایجی تحویل ایران خواهد کرد. ما باور داریم که خدای ارحم الراحمین حلال مشکلات بندگان خود است، و حکم نزول مصیبت ها را نیز او صادر می کند، کسیکه مظلومی را با وجود توانمندی اش یاری نکند از یاری خدا محروم خواهد شد و خدای مشکل کشا او را در حل مشکلاتش یاری نخواهد کرد.

۴ - برای ما قابل فهم نیست که همسایگان ما از يك سو به کشور ما سلاح و مهمات می فرستند، از گروه های درگیر حمایت مالی و نظامی می کنند و از سوی دیگری آوارگان این جنگ ها را از کشور خود اخراج می کنند. اگر همسایگان ما از ارسال سلاح و مهمات خودداری کنند و در جهت خاتمه جنگ و اعاده صلح در این کشور باهم توافق نموده افغانان را کمک نمایند، بحران بزودی حل خواهد شد و مهاجرین با سربلندی و اطمینان و بطور رضاکارانه به کشور شان برخواهند گشت.

۵ - جنگ در افغانستان بدلیل موقعیت جیوپولیتیک این کشور بر افغانها تحمیل شده است، جنگ افروزان نه تنها از این جنگ مقاصدی در افغانستان و آسیای مرکزی دارند بلکه نیات بدی برای ایران در دل می پروراند.

اگر قضیه افغانستان را در لابلای حوادثی که در حول و حوش ایران، در عراق، آذربایجان، ترکیه، کشورهای حاشیه خلیج فارس بررسی کنیم میتوانیم نتایج خطرناک پیروزی دشمن را در جنگ افغانستان پیش گویی کنیم، بدون شك مشکلات محتمل آن برای ایران به مراتب بیش از مشکلات پناه دادن به مهاجرین افغانی خواهد بود.

امیدواریم مسئولین مؤمن و دلسوز جمهوری اسلامی ایران از اقدامات

خشونت آمیز و منافق عاطفه و ترحم که در رابطه با اخراج اجباری و اهانت آمیز مهاجرین مظلوم و ستمدیده افغان صورت می گیرد جلوگیری نموده به ملت مسلمان و شکیبای ایران و کارمندان بخش های مربوطه سفارش و توصیه کنند که برای مدت کوتاه دیگری مشکلات ناشی از اقامت مهاجرین بی پناه را در ایران تحمل کنند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

## افغان کش

برخی از گروه‌های به‌هدف، مشتمل بر تفنگداران بفرهنگ و اجیر، که به جنگ به عنوان يك حرفه و بازی سیاسی و وسیله بدست آوردن پول و غارت ثروت‌ها و سرمایه‌های ملی باور دارند و در خدمت اجانب اند و برای منافع نیروهای بیگانه می‌جنگند، به افرادی ارج می‌گذارند و آنانرا به اهمیت می‌گیرند و استخدام می‌کنند و به تجهیز و تسلیح آنان می‌پردازند که به خون ریزی شهرت دارند، در کشتار مردم بیگناه جری و بی باک اند، بدمعاش، خونخوار، دزد، رهنزن، مست و دیوانه اند، در برابر دستور جنگ از بالا و از مراجع تمویل کننده، نه نگویند، نه پرسند باکی می‌جنگیم؟ چرا می‌جنگیم؟ هدف ما در این جنگ چیست؟ مبرر و مجوز ما کدام است؟ چه سودی برای دنیا و آخرت ما دارد؟ چه نتایجی به نفع ملت و کشور ما تحویل می‌دهد؟ با اصدار فرمان جنگ باید بلادرنگ دست به ماشه ببرند و بسوی جانب مقابل نشانه بروند، و برای آنکه امتیاز بیشتری کسب کنند و به اعتبار شان نزد زنجیر بدستان افزوده شود باید داستان‌های بیرحمی و قساوت بجا بگذارند!! شما اگر از نام، تخلص وکنیه ای فرماندهان این گروه‌ها بپرسید می‌بینید که یکی خود را افغان کش می‌خواند، در گروه خود دارای وزن و اعتبار است و بخاطر همین لقب به او ارج می‌گذارند و با امتیازات می‌نوازند،

تعداد زیادی به نام های دیوانه، گنکس، نیشه، گرنگ، بنگی، چرسی، گلو، گرگ، مارخور، زهرخور، شیشه خور و... معروف اند، اکثر فرماندهان آنان را نه مردم منطقه به نام اصلی اش می شناسند و نه افراد گروه مربوطه، برای معرفی آنان حتماً باید یکی از این القاب را یاد کنی تا آدرس او را بدهند و مقام و منزلتش را در داخل گروه معرفی کنند.

فرمانده که با جانب مقابل بی مروتی کرد، در نتیجه خدعه نامردانه افراد رقیب را بدام انداخت، دست به غارت زد، مرتکب کشتارهای سبعانه و وحشیانه شد و بر مرد و زن، طفل و جوان و پیر ترحم نکرد و همه را از تیغ کشید، مقرب بارگاه می شود، دست نوازش بر سر و رویش کشیده می شود و به درجات بالاتر ارتقا میابد و حتی اگر همین فرمانده زمانی با افراد همین گروه عین برخورد را داشته و تعدادی از تفنگداران آنها با خدعه و نیرنگ بدام انداخته، به کشتارگاه فرستاده، اسیر گرفته و به دشمن تسلیم کرده، همه به فراموشی سپرده می شود، بی مروتی ثانی بی مروتی نخستین را جبران می کند، و بر گذشته های ننگین او پرده می آندازد.

نزد این گروهها هدفمندی و تعهد افراد، التزام به ضوابط اخلاقی، تقوی و پرهیزگاری، ترحم نسبت به مردم، مراعات اصول و مبادی، پاکدامنی و ضبط نفس هیچ ارزشی ندارد، افرادی که از این نوع مسائل در مجالس آنان صحبت کنند بنام شیخ، صوفی، ملنگ، ملا، آخوند مسمی می گردد، تحقیر و توهین می شود، به تدریج کنار زده می شود، و از اعتماد و اعتبار ساقط می گردد، از نظر آنان این نوع افراد شایستگی فرماندهی جنگ را ندارند!! این گروهها هرچند نام های شان دارای پسوند اسلامی اند ولی در عمل وارث اخلاق کمونستی اند، کمونست ها نیز تخلص ها و القابی چون، سیلاب، گرنگ، طوفان، آتش، شعله، آذرخش، لهیب و هر اسمی که تخریب، سوختن و ویران کردن را افاده می کرد ... را انتخاب می کردند، هرکی بیشتر با ودکا مست می شد، در خدمت رفقای انترناسیونالست شوروی صادق

تر و نسبت به آنان وفادار تر بود، صداقت و وفاداری اش را با کشتار بیرحمانه هم میهن و هموطن خود به اثبات می رساند، در پشت پا زدن به دین و مذهب و عنعنات ملی بی باک تر و جری تر می بود، دارای اعتبار بیشتر بود، و انقلابی و مارکسیست صادق شناخته می شد.

ملی‌شده‌هایی که در خدمت حزب کمونست بودند و مقدمه‌الجیش قوای شوروی، تا چرس و ودکا به آنان نمی رسید، پاداش جنگ شان نقد و قبل از جنگ تادیبه نمی شد و اجازه غارت و چپاول به آنان داده نمی شد به جنگ نمی رفتند، امروز با همان اخلاق، اطوار، افکار، شیوه‌ها و شعارها، به این گروه‌ها پیوسته‌اند و دارای همان امتیازات‌اند!! مگر میتوان این گروه‌ها را اسلامی شمرد و طرفدار اقامه نظام اسلامی؟! آیا این گروه‌ها وارثان سیاست‌ها و اسلوب و شیوه‌های کمونست‌ها نیستند؟ آیا درست است که مجاهدین صادق در کنار این گروه‌ها بجنگند؟ آیا ضرورت این احساس نمی شود که افراد صالح و مجاهدین مؤمن، این گروه‌های منحرف از خط را ترك بگویند و در جستجوی محور دیگری باشند و صف مرصوص، مطمئن و متعهد به اسلام و مشتمل بر افراد هدفمند و صالح را بسازند و کشور را و مردم بیچاره مظلوم خود را از چنگال تفنگداران بیرحم و بفرهنگ و مزدوران اجنبی نجات بدهند؟ آنانکه خود را "افغان کش" می خوانند و به خاطر همین "لقب" مورد حمایت و تقدیر و تمجید قرار می گیرند هرچند هدف شان "پشتون کشی" است ولی چون همهء باشندگان سرزمین افغانستان (هزاره، ازبک، تاجک...) افغانی‌اند، لقب آنان ماهیت خود و گروه شانرا به نمایش می گذارند، در اصل مزدور همان‌هایی‌اند که مامور قتل افغانها بوده و جنگ‌های خانمانسوز جاری در افغانستان برای قتل افغان‌ها و انتقام از این ملت سلحشور، مقاوم و سربلند توسط آنان شعله ورشده. در عمل مشاهده کردیم که اینها تنها با پشتون‌ها ننگیده‌اند بلکه با همه اقوام و ملیت‌های افغان جنگیده‌اند، دست‌های

آنان به خون مسلمانان و مجاهدین همه ملیت ها سرخ است.

## خفاشان یکی از شب های تهران

چهار تن از افراد يك خانواده ستمکشیده آوارگان افغانی در حومه شهرتهران، در منطقهء بنام گردنه تنباکو به بیرحمانه ترین شکلی کشته شدند و رعنا بزرگترین دختر خانواده که ۹ سال دارد، با آنکه پنج زخم چاقو برداشته، پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگش را در این سفر مرگ یاری نکرد و اکنون سرپرست چهار خواهر و برادرکوچکتر از خود می باشد.

این خانواده مظلوم، از پنج سال به این طرف در ایران بسر می برد و وظیفه نگهبانی سرای ایرانی را در گردنه تنباکو به عهده داشت و در گاراجی زندگی می کرد، قاتلان ایشان چند باری آنان را به سرقت مشترك اموال سرای تشویق نموده و پیشکش های حرص برانگیزی برای آنان داشته و سهم دلخواهی را به آنان و عده داده ولی آنها از ارتکاب خیانت به آقای ایرانی خود اجتناب ورزیده و به ایرانیانی که در پی سرقت اجناس سرای بودند جواب رد داده اند، بالاخره قاتلان شان چهار هفته قبل در شب سوم جوزای امسال به قصد سرقت اموال، شبانگاه مخفیانه وارد سرای شده که ناگه با رجب علی پاسبان سرای مواجه گردیده اند و بیدرنگ بر او حمله کرده و بیش از ده ضربه کاری چاقو به شکم و سینه و بغل او زده اند، گلوی

او را بریده اند، پدر موسفید رجب علی، نورانشاه احمدی که در خارج از گاراج در صحن سرای خوابیده بود، بیدار می شود و تا بخود می آید و بدفاع از پسرش می پردازد، مورد حمله سارقین و ضربات کاری چاقو و کارد شان قرار میگیرد، مادر رجب علی، زینب ناظری از گاراج بیرون می آید ولی قبل از آنکه کاری از پیش ببرد، فریادی بکشد و مردم را به کمک بطلبد با ضربه های پیهم کارد از پا می آفتد، زهرا سروری خانم رجب، بخبر از اینکه در بیرون چه می گذرد و بر دیگران چه پیش آمده، بدلیل تأخیر شوهر و خشوی خود از گاراج خارج می شود، طفلک دو ساله اش در عقب او می دود او نیز مورد حمله قرار میگیرد، بسوی دروازه سرای می دود تا فریاد بکشد و مردم را به کمک بطلبد ولی مجال آنرا نمیآید، با ضربه های متعدد چاقو از پا می آفتد. متصل آنان دختر ۹ ساله رجب از گاراج خارج می شود و او نیز به سرنوشت دیگران مبتلا می شود و پنج ضربه چاقو می خورد، دیگران یا در همانجا بلادرنگ به قتل می رسند و یا در بیمارستان جان می دهند و او مدتی را در بیمارستان سپری می کند، معیوب و معلول از بیمارستان خارج می شود. او و خواهران و برادران یتیمیش که صحنه وحشتناک کشتار بیرحمانه پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ شانرا بچشم سر دیده اند، هیبت این صحنه درد آور و رعب آور چنان بر دل و دماغ آنان اثر گذاشته و بر اعصاب خام آنان فشار آورده که معلوم نیست چه دشواری های روانی را برای شان باعث خواهد شد و آینده آنانرا بکجا خواهد کشاند!! از رعنا وقتی در باره صحنه پرسیده شود گلویش گرفته می شود، قطرات اشک در چشمش نمایان میگردد و با صدای گرفته میگوید: وقتی دیگران را کشتند، یکی از قاتلان بسوی من دوید و مرا زیر ضربات چاقوگرفت و پس از آنکه پنج ضربه کاری چاقو زد و شکمم را درید به رفیقش گفت: بس است یا چند تای دیگری هم بزینم؟ برایش گفت: بسشه، کارش تمامه.

این صحنه دلخراش و وحشتناک، سانحه قتل های خفاش شب های تهران را

بیاد انسان می آورد ولی با چند تفاوت:

الف : افشای قتل های بیرحمانه خفاش شب های تهران همهء ایران مخصوصاً فرد فرد تهران را تکان داد، فریاد روز نامه ها، رادیو و تلویزیون را بلند کرد، همهء مسئولین امور بحرکت آمدند، در خطابه ها، سخنرانی ها، صحبت ها ... در همه جا داستان خفاش شب های تهران بود و نفرین بر او و کشتارهای بیرحمانه اش. ولی جنایت خفاشان شب گردنه تنباکو نه در روز نامه ها منعکس شد، نه رادیو و تلویزیون به آن اشاره ای داشت، نه در خطبه ها و سخنرانی ها عنوان شد، نه نیروهای انتظامی به مردم و عده دادند که قاتلان را حتماً و در زودترین فرصت به چنگ قانون می سپارند و به کیفر جنایت شان می رسانند.

ب : معلوم نیست اگر این کار در حق خانواده ایرانی ای صورت میگرفت، چه هنگامه ای برپا می شد، و اگر بازهم مثل سانحه خفاش شب های تهران یکی از مسئولین نیروهای انتظامی می گفت: عاملین سانحه افغانی بودند، معلوم نیست چه محشری برپا می شد و چه روز بدی بر سر افغانی ها می آمد و چه تعدادی در هرکوجه و پس کوچه ای مورد لت و کوب و ضرب و شتم قرار می گرفتند، از کار خانه ها اخراج می شدند و نفرت عمیقی علیه آوارگان مظلوم افغانی تحریک می گردید.

ج : خفاش شب های تهران دستگیر شد و به کیفر اعمال وحشیانه اش رسید، ولی دو تن از قاتلان اصلی این خانواده تا هنوز دستگیر نشده اند و به کیفر عمل خود نرسیده اند.

د : خون افغان ها ارزان است، در داخل نیز به آسانی و فراوانی ریخته می شود و در خارج نیز در هر حادثه خرد و بزرگی و بدست هرکس و ناکسی.

ه : خانواده مقتولین مکلف به تأدیه بیش از يك ونیم میلیون تومان مصارف

سه بیمارستان شده اند، باید يك ميليون و يكصد و هشتاد هزار تومان را به بیمارستان نیروهای هوایی، دوصد هزار را به بیمارستان هفت تیر و يكصد و پنجاه هزار تومان را به بیمارستان سومی تأدیه می کردند، بخشی از آنرا تأدیه کرده اند ولی بقیه را معلوم نیست از کجا و چگونه پیدا و تأدیه نمایند!! برای تأدیه بل بیمارستان به دفتر آوارگان ملل متحد رفتند که این دفتر پس از درنگ و تأخیر زیادی دوصد هزار تومان را بعهده گرفت.

به برادران ایرانی خود می گوئیم: ما برادران شمائیم، کشور شما را پناه گاه مظلومان شمرده ایم و از جنگ تحمیلی که همسایگان ما بر ما تحمیل کرده اند و از ستم گروههای وابسته به اجانب که برای منافع دیگران می جنگند ! خانه های ما را ویران کرده اند، فضای کشور را بر ما تنگ ساخته اند، فرزندان ما را با جبر و اکراه به جنگ می فرستند، هیچ چیز ما در آنجا در امان نیست، مجبور شده ایم کشور را ترك بگوئیم و به شما پناه بیاوریم، در شرائین ما و شما خون یکسانی جاریست، ما از يك نسل و نژادیم و پدر و مادر ما یکیست و پروردگار ما یکی، بر ما رحم کنید، ما را به حقارت مگیرید، برای مدت دیگری ما را در کشور تان تحمل کنید، بگذارید با خاطره خوب از برخوردهای برادرانه تان به کشور خود برگردیم، ما در ایران در برابر مزد اندکی کارهای شاقه ای برای آبادی کشور شما انجام می دهیم، صادقانه کار می کنیم، عرق می ریزیم، با صداقت و امانتداری عمل می کنیم، ایران را چون خانه خود می شماریم، خیلی از افغان ها در دفاع از ایران در جریان جنگ تحمیلی کشته شدند، و خیلی دیگری در بازسازی ایران در کوره ها جان دادند، از ساختمان ها افتادند، در جریان کارهای شاقه کشته و زخمی شده اند. ما از مسئولین جمهوری اسلامی ایران، این انتظار را داریم که با این قضیه و قضایای شبیه به آن در ایطار مسئولیت های بزرگ ایمانی شان و بحکم اخوت و برادری اسلامی و با دلسوزی که به مظلومان و ستمکشیده ها و مستضعفین دارند،

برخورد نموده، فضائی در ایران بوجود آرند، تا افغانها در مدت اقامت مؤقت شان در این کشور، مثل هر ایرانی احساس امنیت کنند و نظام را حامی و پاسبان خود بشمارند، و مال و جان و آبروی شان از هرگونه تعرض و تجاوز مصئون باشد.

## در حول وحوش ایران چه میگذرد؟

ایران از جانبی با امارات متحده در مورد جزایر ابوموسی، تنب صغیر و تنب کبیر مشکلی دارد که کشورهای عربی در این نزاع از امارات متحده حمایت می کنند، در اجلاس وزراء خارجه این کشورها، همه متفقاً و با الفاظ صریح بر این تأکید کردند. فرمانده عمومی قوای امریکایی مستقر در خلیج نیز در این رابطه از امارات متحده حمایت کرد. از جانب دیگر شاهد بمباری های مسلسل جت های جنگنده انگلیسی \_ امریکایی در غرب کشور و بر مناطق مسکونی و تأسیسات نظامی و ملکی همسایه خود، عراق است، و مشاهده می کند که واشنگتن در کردستان عراق، هممرز با کردستان ایران، از گروههای اکراد عراقی که علیه بغداد می جنگند و در پی تجزیه عراق و تشکیل کشور مستقل برای کردها اند حمایت می کند و برای تمویل آنان ۹۷ میلیون دالر اختصاص داده است، طبیعی است که تحرکات گروههای کرد عراقی در هر صورتی بر کردهای مقیم ترکیه و ایران اثر می گذارد، ایران نمی تواند از تأثیر جریانات عراق مصئون بماند، طبیعیست که دود آتشی که دشمنان اسلام در عراق افروخته اند، بچشم همسایگانش خواهد زد.

آذربایجان در شمال ایران، به سرعت به امریکا نزدیک می شود و روابطش را با واشنگتن تنگ تر می سازد تا آنجا که اخیراً باکو از امریکا خواست تا در کناره های دریای خزر پایگاه نظامی برای قوای ناتو باز کند و نیروهایش را در آن مستقر سازد، تهران این اقدام را تهدید جدی برای امنیت خود و منطقه شمرده شدیداً با آن مخالفت پرداخت، وزیر خارجه آذربایجان را به ایران دعوت کرد تا تشویش ایران را در این رابطه مرفوع سازد، او در تهران طی کنفرانس مطبوعاتی اش با همهء صراحت از موضع باکو در این مورد دفاع نمود و اظهار داشت که منازعه موجود میان آذربایجان و ارمنستان، بر سر منطقه قره باغ، این کشور را وادار ساخته است تا به چنین اقدامی متوسل شود. چون مسکو از ارمنستان حمایت می کند و پایگاه نظامی ای در آن کشور احداث کرده است، اگر باکو از امریکا دعوت می کند تا پایگاه ناتو در این کشور تأسیس شود معذور خواهد بود.

ایران از يك سو خواهان سهم خود در ذخایر نفت در یای خزر است و از سوی دیگر بر انتقال نفت از طریق ایران، در عوض مسیر طولانی و نامطمئن ترکیه، تأکید دارد، مخصوصاً از این ناحیه مشوش است که مبادا پای امریکا به این منطقه کشانده شود، قوای امریکایی در آذربایجان مستقر گردد و ایران از جانب شمال نیز توسط نیروهای امریکایی به محاصره کشانده شود، چنین پیش آمدی به این دلیل تهدید جدی برای ایران تلقی می شود که هم اکنون نیروهای زیاد امریکا در خلیج و جنوب ایران در نقاط حساسی مستقر گردیده.

روابط تنگ انقره با تل اوپو، مانورهای مشترکش با اسرائیل، استقرار قوای امریکایی در ترکیه، استفاده جت های جنگنده امریکایی از میدان های هوایی ترکیه غرض همباری بر عراق، تجاوز مسلسل نیروهای ترکی به خاک عراق، به بهانه عملیات علیه پایگاه های کردهای ترکی در آن کشور، و حمله اخیر قوای ترکی بر پوسته های سرحدی ایران و ادعای انقره مبنی بر اینکه ایران به رزمندگان "پ، ک،

ك" پناه داده، به آنان آموزش نظامی می دهد و ... ایران بی گمان از اثرات سوء این انكشافات متأثر می شود، نمیتواند از کنار آن با بی تفاوتی و بی اعتنایی بگذرد، شکی در این نیست که سرکوبی عراق و تجزیه این کشور نتایج وخیمی برای ایران تحویل خواهد داد، امریکا متصل سرکوبی عراق، با تمام قوا متوجه ایران خواهد شد و با ایران همان کاری را خواهد کرد که با عراق انجام می دهد.

ایران در سرحدات شرقی خود با مشکلی روبرو است که مجبور به استقرار تعداد زیاد قطعات نظامی، شامل ده ها هزار سرباز در منطقه گردیده، تا از عواقب بد انكشافات آن طرف مرز و تأثیر آن بر ایران مانع شود. تهران پیدایش حرکت طالبان، تسلط آن بر ۹۰% خاک افغانستان، برخورد خشن و سبانه با اهل تشیع در آن کشور، قتل بیرحمانه دیپلماتهای ایرانی، عقب نشینی های مسلسل نیروهای طرفدار ایران در برابر این حرکت... را قضایائی می شمارد که در وراء آن دست های ناپاک دشمنان ایران مخصوصاً امریکا را لمس می کند و معتقد است امریکا می خواهد ایران را از شرق نیز محاصره بکشد و جنگ دیگری را از این طریق بر ایران تحمیل کند.

همه شاهد این حقیقت بودیم که قبل از تولد نامیمون حرکت طالبان، اداره ائتلافی که بر کابل حکومت می راند، توسط امریکا علیه ایران مورد استفاده قرارگرفت، در حالیکه ایران در تکوین این ائتلاف و حمایت از آن نقش بارزی بازی کرد و از جمله حامیان جدی و مهم این ائتلاف بود، موضعگیری خصمانه زمامداران اداره ائتلافی مذکور علیه ایران و تبلیغات وسیع آنها علیه این کشور، حملات وحشیانه بر مناطق مسکونی اهل تشیع که طی آن هزاران نفر کشته و زخمی شدند، صدها خانه ویران و هزاران خانواده به ترك کابل وادار گردید، به اخراج آنان از کابل اکتفاء ننموده و دامنه درگیری ها را تا به بامیان و صفحات مرکزی کشاند و آخرین پایگاه اهل تشیع در بامیان را زیر حملات وحشیانه گرفت. گرچه ایران، پس

از تلاش های زیاد و در نتیجه وساطت مسکو و در پایان عمر دستگاه ائتلافی، موفق شد تا مشکل مذکور را بطور نسبی حل کند، از دشمنی کابل علیه ایران بکاهد، لهجه تند زمامداران اداره ائتلافی علیه ایران را تغییر دهد و از موضعگیری های خصمانه و معاندانه اش مانع شود و روابط نسبتاً دوستانه با این دستگاه برقرار کند ولی این وضعیت دوام نیاورد، و امریکا مجال زیادی نداد، اداره ائتلافی سرنگون شد و در عوض آن طالبان را به صحنه آوردند.

امریکا نه تنها در پی آن است تا ایران را از بیرون زیر فشار بگیرد، در محاصره نگهدارد، برکشورهای که خواهان برقراری روابط سیاسی - اقتصادی با ایران اند اعمال فشار نموده، مانع تحکیم این روابط گردیده، این کشور را منزوی سازد، از سرمایه گذاری های خارجی در این کشور مانع شود، بلکه به شدت می کوشد تا مشکلات شدید داخلی برای ایران ایجاد کند، برای تضعیف ایران بیست میلیون دالر اختصاص میدهد و آنرا در اختیار مخالفین نظام می گذارد، ایرانی ها را بدو جناح ملی گرا و بنیادگرا، تندرو و میانه رو، محافظه کار و اصلاح طلب تقسیم کرده از یکی علیه دیگری استفاده می کند، علیه جناح به اصطلاح محافظه کار، تندرو و بنیادگرا، کمپاین وسیع تبلیغاتی را براه انداخته، رادیو های متعددی را با برنامه های گسترده اشاعه پراگنی ها بسوی ایران توجیه کرده، از رادیو اسرائیل، صدای امریکا، بی بی سی، رادیو آزادی تا برنامه های تلویزیونی ماهواره یی که بطور مستمر ضد ایران مصروف تبلیغات و برانگیختن مردم به شورش و بغاوت علیه جمهوری اسلامی اند و هر قضیه بسیط و کوچکی را بزرگ می سازند و از آن حربه تبلیغاتی علیه تندروان و محافظه کاران درست می کنند، تا موضع آنانرا تضعیف نمایند. تبلیغات علیه جناح تندرو و حمایت از جناح میانه رو نه به این خاطر است که غرب جناح دومی را برای تسلط بر ایران انتخاب کرده است و خواهان سلطه این جناح بر ایران است، بلکه واشنگتن جناح محافظه کار را دشمن اصلی و مانع عمده

در راه سلطه امریکا بر این کشور می شمارد، درگروههای غرب گرا و ملی گرا توانمندی و استعداد مقابله با جناح مسلط بر ایران را نمیابد و هرگز گمان نمی کند که آنان چانس حکمروایی بر ایران را دارند، چاره ای جز این نمیابند که جناح مسلط بر این کشور را به دو دسته تقسیم کنند و یکی را علیه دیگری استعمال نمایند. ترکیز اصلی بوق های تبلیغاتی غرب، در همهء تبصره ها، تحلیل ها و گزارش ها بر همین نکته است. جناحی که غرب بعنوان میانه رو و اصلاح طلب یاد می کند، و در مورد آن لب و لجه نرم دارد و اظهار همدردی و دوستی می کند، نباید به این خوش باوری فرو روند و این طمع کاذب را از غرب داشته باشند که "انتخاب دلخواه" غرب بوده و از سلطه آنان بر ایران حمایت می کند، برعکس از این جناح بندی ها و حمایت از یکی در برابر دیگری، ایجاد تشنج در ایران، تضعیف این کشور و تضعیف نیروهای اسلامی مطمح نظر شان است.

مشوره هر مسلمان دلسوز به زعمای ایران و جناح های مؤثر اسلامی در این کشور جز این نمی تواند باشد که: اختلافات و نزاکت های ذات البینی شانرا کنار بگذارند، وحدت و همبستگی شانرا حفظ کنند، به دشمنان اسلام این فرصت را ندهند که از سوء تفاهمات میان آنان استفاده نموده به اهداف شوم خود در ایران و منطقه و علیه امت نایل شوند، باید مشترکاً در برابر توطئه های خطرناک دشمنان اسلام بایستند، در عوض تنازل در برابر امریکا باید بر موضع دفاع از استقلال، عزت و اقتدار کشور خود استوار مانده از هر نوع سازشی که به استقلال و اقتدار ایران صدمه می زند و راه سلطه مجدد امریکا را بر این کشور باز می کند، به شدت خود داری ورزند، باید متوجه باشند که امریکا بهیچصورتی و در هیچ نوع ظروف و شرائطی، خواهان بر قراری روابطه دوستانه ای آنچنانی ای با ایران نیست که استقلال، عزت و اقتدار این کشور را تضمین کند، نباید انتظار دوستی صادقانه و بیغرضانه را از واشنگتن داشت، صدمه ای را که امریکا می تواند در جامه دوستی

وارد کند نمی تواند در دشمنی وارد کند، خیلی از کشورها قربانی دوستی با امریکا بوده اند، استقلال و آزادی شانرا در گرو دوستی امریکا گذاشته اند، به عنوان دوستی به اسارت و بردگی رفته اند، استعمارگران مغرور همواره در جستجوی برده و نوکر ذلیل اند نه دوست گرمی و عزیز.

تهران باید برای روابط تجارقی و اقتصادی اش در عوض امریکا در جستجوی بدیل دیگری باشد، فرانسه و جرمنی و برخی دیگری از کشورهای اروپایی می توانند بدیل مناسبتری باشند، روابطش را با چین و هند ارتقا بخشد، مشکلاتش را با عراق تخفیف کند و بجای آنکه نیروها و امکانات شانرا در تضعیف همدیگر بکار بگیرند بر عکس علیه تهدید اسرائیل، مداخلات امریکا در خلیج، جبهه مشترکی درست کنند، اختلافات تهران بغداد تا حال نتایج بدی به هردو کشور، مجموع منطقه و همه امت اسلامی تحویل داده است و مجال شرارت های بیشتر برای امریکا و اسرائیل را علیه اسلام و مسلمین فراهم کرده است.

ایران می تواند در جهت تشکیل جبهه مقاومت در برابر عظمت طلبی های امریکا نقش مؤثری ایفاکند و کشورهایی را که در لست سیاه امریکا اند و تحت عتاب و عقاب امریکا قرار دارند، در جبهه نیرومندی در کنارهم قرار دهد و موضع مشترکی اتخاذ کنند، روابط خوب تهران با مسکو و دهلی و برخی دیگر از کشورهای مذکور، این زمینه را برای ایران مساعد ساخته است.

گمان اکثر تحلیلگران بر این است که لهجه نرم ایران و اظهار تمایل به برقراری روابط با امریکا موجب تشویق واشنگتن به تشدید فشارها علیه ایران و تحرکات ضد ایران در حول و حوش آن خواهد شد.

تهران در سیاست های گذشته اش در مورد افغانستان نیز به يك بازنگری عمیق و تجدید نظر بنیادی ضرورت دارد، عملاً مشاهده می کنیم که سیاست های گذشته نتایج مطلوب نداشته، بر محوری تأکید صورت گرفته و از آن حمایت بعمل

آمده که امکان کار مؤثر از این طریق و حل بحران توسط آن وجود نداشته، ساختار اجتماعی افغانستان برای تسلط این محور سازگار نبوده، مورد تأیید اکثریت ملت نمی باشد. ترکیز بر این محور بدون شك همان نتایجی را تحویل خواهد داد که تا حال شاهد آن بوده ایم. حال که محور قبلی در حال فروپاشی بوده و آخرین سنگرهایش را از دست می دهد باید در جهت تشکیل جبهه نیرومند سیاسی - نظامی مشتمل بر همهء گروههای ضد طالبان بکار پرداخت و از طرحی حمایت کرد که مورد تأیید اکثریت مردم افغانستان باشد.

گمان نکنیم که با سقوط بقیه مناطق بدست جنگجویان طالب، قضیه پایان میابد و سلطه این گروه بر افغانستان مسلم می شود و زمینه های اسقاط آن برای همیشه از میان می رود. این پیشروی های مقطعی را نباید چون نشانه توانمندی و نیرومندی طالبان گرفت، در واقع ضعف های جبهه شمال و عدم کفایت و استعدادش در جلب همدردی و تأیید اکثریت ملت عامل اصلی این پیشروی ها بوده، مردم ما جبهه شمال را به حیث بدیل شایسته ای برای طالبان قبول نداشتند، مردم از طالب جنگجو خسته و در جستجوی بدیل اند، برای هرکاری علیه این گروه آماده اند، زمینه های خوب کار وجود دارد مشروط به آنکه ما طرح دقیق، واقعبینانه و عملی برای بکارگیری این زمینه ها داشته باشیم.

## من در کجایم؟!

پرسی از خوانندگان میثاق ایثار و پاسخی به یکی از روزنامه نگاران

من در سرزمین نامعلومی بسر می برم، با عده ای از هممیهنانم که آنرا باور بر این است و عادت بر آن که : به میزبانان بگویند: هرکی هم مذهب من است و همزبان ما، دوست است، هرچند در کنار دشمن و مصروف پیکار علیه دوست! کنار آمدنش با دشمن حرکتیست تکتیکی، تقیه، نه در باره اخلاصش شك کنید و نه به برگشت و عودتش به ما. و هرکی نه هممذهب است و نه همزبان، هرچند در کنار ماست، صحبتش بزبان ما و بسوی قبله ما نماز بخواند و خدای ما را بپرستد و به کتاب ما باور داشته و در خط ما باشد و مورد خشم دشمنان ما، دشمنیست در لباس دوست، در آخرین مطاف با دشمن، حرکتش تکتیکی، تقیه! عده ای این حرف ها را که نه به خاطر خداست و نه بخاطر میزبان و میهن، بلکه بخاطر دینار است و درهم، می شنوند و به آن باور می کنند و بنابر آن دوست را دشمن می گیرند و دشمن را دوست.

بگوئید من در کجایم؟!

گمنامی از سرزمین نامعلومی

## ایران و حزب سازی

سرزمین ایران در بیست سال انقلاب اسلامی افغانستان بستر نرم تولد احزاب افغانی بوده، پس از هر چندگاهی شاهد تولد حزب جدیدی بدست برادران ایرانی بوده ایم. پس از آغاز مهاجرت ها و سرزیر شدن افغانها به ایران، سلسله گروهك سازی ها آغاز شد، هرکی بر بام خانه اش بیرقی برافراشت، دفتری باز کرد، اعلامیه ای تحویل داد، حمایت یکی از مراجع را حاصل کرد، و از ادارهء مربوطه مجوز گرفت، شد حزبی!! آیا احزاب به این شکل متولد شدند و یا اینکه ادارات مربوطه برای اثبات فعالیت های مثمر شان ناراضیان احزاب جهادی را جذب کردند و یا بهتر بگوئیم عده ای را از این احزاب ناراض ساختند، تمویل کردند، حمایت نمودند، دفتری برای شان در تهران و مشهد گشودند، خوابگاهها در اختیارشان گذاشتند، مجوز مهر، تاپه و نشان و نشریه اعطاکردند و بدین ترتیب از آنان حزب ساختند و شمار احزاب افغانی مقیم ایران را بیش از احزاب مقیم پاکستان در آوردند. آیا احزاب ساخت ایران به این شکل متولد شدند یا آن شکل، و یا هردوی اینها؟ برخی از آن ازدواج و دیگران از این صیغه !!

در سیاست های ادارات مربوط به افغانستان در ایران چند نقطه بارز را

شاهد بوده ایم:

الف: از يك محور قوی و نیرومند، قابل قبول برای اکثریت جامعه ما حمایت نکرده اند، در عوض بر محوری سرمایه گذاری داشته اند که با بافت اجتماعی جامعه ما نمی ساخت، تحمیل آن بر کشور ما دشوار و حتی محال بود، ایران در این مدت تلاش کرده است تا اقلیت ها را بر محور قوم تاجک و تحت رهبری سیاسی ربانی و زعامت نظامی مسعود جمع کنند، جبهه متحدی از آنان درست نموده و جایگاه دلخواهی برای اهل تشیع در این جبهه تدارک ببینند، نتیجه طبیعی تشکیل چنین محوری رفتن به جنگ بوده، جنگی که پیروزی در آن مستحیل جلوه می کرد و نتایجی تحویل داد که از بدو تکوین این جبهه قابل پیش بینی بود. اگر بگوئیم که ریشه کشتارگاه های مزار، بامیان و هرات را باید در این سیاست ها جستجو کرد مبالغه نکرده ایم.

۲- ایران در توحید نیروهای مخلص جهادی بر يك محور قوی و مؤثر ناکام بوده و حتی نتوانسته اهل تشیع را در حزب واحد، منسجم، تحت رهبری و قیادت شخصیت مؤثر و قوی جمع کند، تعداد زیاد گروه های اهل تشیع در ایران تشکیل گردیده، بطور جداگانه حمایت شدند، بداخل رفتند، جامعه شیعه را متفرق ساختند، به درگیری های خونین کشانده شدند، عده ای با دولت ساخته و در جبهه ائتلافی شرکت کردند و تحت بیرق دولت با همکیشان خود جنگیدند، ایران در این میان از گروه هایی حمایت کرد که شامل جبهه ائتلافی شدند، مایه تعجب این است که دولت ربانی - مسعود با آنکه دست های زمامداران آن تا آرنج به خون شیعه ها سرخ است، مورد حمایت تهران بوده است.

۳- ایران بجای آنکه با احزاب نیرومند جهادی روابط دوستانه برقرار کند برعکس افراد ناراض این احزاب را در آغوش گرفته و آنانرا به ساختن احزاب جداگانه تشویق کرد، مولوی منصور را از حرکت انقلاب جدا کرد، برایش حزب ساخت و دفتری در تهران و مشهد در اختیارش گذاشت!! زمانیکه قاضی وقاد از

حزب ناراض شد، مورد تشویق تهران قرار گرفت و تسهیلاتی برای فعالیت های سیاسی حزب مستقل در اختیارش گذاشت. تعداد زیاد دیگری را در حزب به انشعاب و تشکیل حزب مستقل تشویق کردند که نه نتیجه ای به نفع ایران تحویل داد و نه آنان توانستند حزب و گروهی درست کنند، اکنون نیز عده ای را به انشعاب از حزب اسلامی و تشکیل گروه مستقل و پیوستن به مسعود و ربانی و جنگیدن تحت قومنده آنان تشویق کرده است، امکانات در اختیارشان گذاشته، مهر و تاپه برای شان ساخته، دفتر و خوابگاه برای شان باز کرده، یکی را برای کارهای سیاسی استخدام نموده و در جلسات بی محتوای مشتمل بر عناصر التقاطی، شاه پرستان، میانه روها، ملی گراها، ناراضیان از احزاب، غرب پرست ها و عده ای باسوابق جهادی جمع نموده بر آن سرمایه گذاری دارد و گمان می کند که این هم آتش ها کاری را پیش خواهد برد و نتیجه ای حاصل خواهد کرد. دیگری را تشویق نموده تا در حکومت ربانی - مسعود شامل شود و افراد حزب را در پای آنان ذبح کند و به جنگ علیه طالبان و به سود ربانی و مسعود بکشد. با حرکت اسلامی و حزب وحدت نیز همین برخورد را دارند، از این احزاب نیز عده ای را جدا کرده اند و در کنار ربانی و مسعود برده اند و تحت قومنده آنان گذاشته اند.

به این دوستان می گوئیم : کسیکه با حزب خود جفاکند، با حزبی که در آن بزرگ شده، صاحب نان و نام و نشان شده، آیا ممکن است به شما صادقانه و مخلصانه خدمت کند و وفادار بماند. کسانی که طمع پول و توقع چوکی و مقام، آنرا به بریدن از حزب و پیوستن به منابع تمویل کننده می کشانند به شاخه ای می مانند که پس از بزرگ شدن در تنه یک درخت در پی پیوند زدن شان به درخت دیگری باشند.

ما معتقدیم که درخت دولت ائتلافی از ریشه خشک شده، نه با ریختن آب در پای آن برگ می دهد و به بار می نشیند و نه با پیوند شاخه بزرگ شده در تنه

درخت دیگری سرسبز می شود و حاصل می دهد، هرتلاشی برای به بارنشانیدن این درخت خشك بهدر خواهد رفت.

## بحران افغانستان

### و توافقات تهران - اسلام آباد

جنرال پرویز مشرف سفری به تهران داشت و ملاقات هائی با مسئولان جمهوری اسلامی، بشمول رهبر انقلاب و رئیس جمهور. در فرودگاه بین المللی تهران، وزیر خارجه ایران او را استقبال و مشایعت کرد، پذیرائی از او بازتاب زیادی در رسانه های خبری ایران نداشت، و چون بقیه مهمانان و در سطح استقبال از رؤسای جمهوری و صدر اعظم ها نبود، اعلامیه رسمی مشترك نیز نقاط خاصی در مورد افغانستان نداشت و از توافقات جدی میان طرفین نمایندگی نمی کرد، گزارش هایی به نشر رسید که طرفین برقطع كمك های نظامی به طرفین درگیر، و تشویق آنان به مذاکره توافق کرده اند، و تشکیل حکومت فراگیر را برای حل بحران افغانستان ضروری شمرده اند.

هرچند تهران هیئتی از جبهه تخار - پنجشیر را برای گفتگو به تهران دعوت کرد، و شایعاتی براه افتاد که گویا تهران در نظر دارد، توافقات با اسلام آباد را به این جبهه ابلاغ کند و عکس العمل آنها را در مورد قطع كمك ها به طرفین درگیر در یابد. ولی اسلام آباد در موضعگیری های رسمی که بعد از ملاقات های تهران

صورت گرفته، حکومت طالبان را حکومت فراگیر خوانده و سلطه آنان بر قسمت اعظم کشور را واقعیت انکار ناپذیر شمرده، این موضعگیری افواهاات مذکور را نفی می کند و بر ادامه سیاست های قبلی اسلام آباد در مورد طالبان صحنه می گذارد. گرچه پاکستان از قطعنامه اعمال تحریم های ملل متحد علیه طالبان حمایت کرد، سرحداتش را بروی طالبان بست، از انتقال مواد غذایی به افغانستان مانع شد، ترانزیت اموال تجارقی از طریق پاکستان به افغانستان را متوقف کرد، بانکهای حکومت طالبان در پاکستان را بست، و نماینده رسمی اش را به جلسه روم فرستاد، با این اقدامات فشارهای زیادی بر طالبان وارد کرد، که مشکلات بیشماری برای طالبان ایجاد نمود، طالبان مجبور شدند جنگ ها را متوقف سازند، از برخی مناطق مفتوحه عقب نشینی کنند، از اكمال جبهات عاجز شوند، و اختلافات درونی شان اوج گیرد. در مقابل ایران قیود در سرحدات مشترك با افغانستان را برداشت، مرز اسلام قلعه را باز کرد، با ترانزیت اموال تجارقی از طریق ایران توافق نمود، با وجود ملاحظاتی که مسکو در این رابطه اظهار داشت و وزیر خارجه اش در سفر به تهران با مسئولین جمهوری اسلامی ایران در میان گذاشت و با وجود اصراری که جبهه شمال در رابطه با بستن مجدد مرزها داشت، بر موضع خود استوار ماند و حاضر به تجدید نظر نشد، این کار اگر از طرفی فشار بر طالبان را کاست و خیلی از مشکلات طالبان را حل کرد، از سوی دیگری تأثیر گذاری پاکستان و بقیه کشورهای حامی طالبان را که با قطعنامه شورای امنیت در مورد اعمال تحریم علیه حکومت کابل توافق کرده اند، تضعیف می کند، و مانع آن می شود که اسلام آباد، کارت طالبان را، در مذاکرات با تهران بکار گیرد و امتیازاتی بدست آرد.

طالبان از يك سو از روند عادی سازی روابط با ایران سود بردند، و به آنان فرصت داد که به این فشارها تن ندهند، از سوی دیگری گزارش هایی را از طریق رسانه هاخبری پاکستان به نشر سپردند که مشعر بر دیدار هیئت عراقی از کندهار

بود، با این کار خواستند به کشورهای چون سعودی تفهیم کنند که در صورت قطع کمک های آنان، بدیل دیگری آنهم حریف جدی آنانرا انتخاب خواهند کرد، هرچند بغداد در شرایطی قرار ندارد که طالبان را در رفع مشکلات شان کمک کند.

مشکل است باور کرد که پاکستان به این زودی در سیاست هایش در خصوص حمایت از طالبان تجدید نظر کند، و بگذارد همه این سرمایه گذاری ها بهدر رود، و در فضای مجهولی، بدون داشتن بدیل دیگری، از حمایت طالبان دست بکشد، توافق با پروسه سی آی ای که تحرك روم را توجیه می کند و خواهان اعاده شاه مخلوع است، نیز برای پاکستان خطرناك جلوه می کند، این پروسه را به نفع دهلی و مسکو می شمارد و گمان می کند که با این کار افغانستان به پایگاه دشمنان پاکستان تبدیل خواهد شد.

ایران نیز نمی تواند با این پروسه کنار بیاید، اعاده نظام شاهی در افغانستان را باعث تحریض و تشجیع شاه پرستان در ایران می خواند، و گمان می کند که با این کار افغانستان به پایگاه امریکا و نیروهای ضد جمهوری اسلامی ایران تبدیل خواهد شد، برخی از تحلیلگران بر این باور اند که تهران برای مقابله با این برنامه خطرناك امریکائی، در روابطش با طالبان تجدید نظر کرد، هرچند ایران مانع اشتراك نمایندگان گروههای اهل تشیع مقیم ایران نگردیده، و بر اظهارات اشتراك کنندگان در جلسه روم، در حمایت از آن، سانسوری وضع نکرد، کاری که چند سال قبل، احدی نمی توانست تصور آنرا بکند.

اگر ایران و پاکستان باهم توافق کنند که به ارسال سلاح و مهمات به دو طرف درگیر قضیه از طریق زمین و هوای کشورهای خود اجازه نمی دهند و با استفاده از تأثیر خود بر گروههای افغانی، آنانرا به مذاکره وادار ساخته و زمینه تفاهم میان آنان را فراهم نموده افغانها را در جهت خاتمه جنگ، و تشکیل حکومت منتخب کمک می کنند، قسمت عمده مشکل افغانستان حل می شود، در

اینصورت فقط مسکو می تواند مانع اعاده صلح شود، و با ادامه ارسال سلاح و مهمات و چاپ پول به گروه دلخواه خود باعث ادامه جنگ گردد، هرچند مسکو پایگاه هایی در کشورهای هممرز با افغانستان دارد و از طریق این کشورها به آسانی می تواند به حمایت و تمویل و تجهیز گروه دلخواه خود بپردازد، ولی تهران قادر است مسکو را متقاعد سازد و این کشور را به تجدید نظر در سیاست هایش وادار کند، مسکو بخوبی میداند که بدون همکاری ایران بردی در قضیه افغانستان ندارد.

## نامه سرکشاده به نمایندگان مجلس

### من اصبح و لم یهتم بامورالمسلمین فلیس بمسلم

هرکی در آغاز هر بامداد خود به امور مسلمین اهتمام نکرد،  
مسلمان نیست.

در شرایطکه جنگ در افغانستان هموزات تشدید مداخلات بیرونی در امور داخلی این کشور و افزایش چشمگیر در ارسال سلاح و مهمات به گروههای درگیر بیش از هر وقت دیگری تشدید گردیده و باعث ویرانی مزید و آوارگی تعداد بیشتر افغان ها گردیده، و به دردها و رنج های افغان ها افزوده است، ناگاه نامه عده ای از نمایندگان مجلس، که بر اخراج مهاجرین افغانی تأکید داشت، از طریق رسانه

های خبری به نشر رسید که به نگرانی افغان های مظلوم افزود و باعث تعجب و حیرت حلقه های علاقمند به جریانات افغانستان گردید.

افغان ها از مجلس جدید کشور دوست و برادر جمهوری اسلامی ایران این انتظار را داشتند که در اولین فرصت و در آغاز بحث بر سیاست های خارجی جمهوری اسلامی ایران، توجه جدی به بحران افغانستان مبذول داشته، بر حل فوری بحران، خاتمه جنگ، عدم مداخله در امور داخلی افغانستان، قطع ارسال سلاح و مهمات از سوی کشورهای ذیدخل به گروههای درگیر، ایفای نقش مؤثر تهران در جهت اقناع این کشورها به عدم مداخله در امور افغانستان و کمک با افغان ها در زمینه آغاز تفاهم بین الافغانی و حل معضله از طرق مسالمت آمیز تأکید خواهد کرد و سیاست های معقول تر و بهتر از سابق وضع نموده و از این طریق نه تنها ملت برادر افغان را در جهت حل مشکلات شان یاری نموده و مسئولیت ایمانی اش را ادا خواهدکرد، بلکه زمینه عودت داوطلبانه و رضاکارانه مهاجرین را به کشور جنگ زده شان فراهم خواهد کرد. ولی متأسفانه برخلاف این انتظار، شاهد اقداماتی از سوی برخی از نمایندگان بودند که هرگز به خیال شان خطور نمی کرد، مخصوصاً از کسانی که خود زمانی آواره بودند و طعم تلخ آوارگی ها، زخم زبان های مهمانداران، تحقیر، توهین و تهدید به اخراج اجباری را چشیده اند!! عجیب است که عده ای از نمایندگان، قبل از توجه به قضایای دیگر، بر اخراج اجباری مهاجرین افغانی تأکید مورزند، آنهم قبل از خاتمه جنگ در افغانستان و در شرایطی که از يك سو ارسال سلاح و مهمات به این کشور افزایش یافته و جنگ تشدید گردیده، و از سوی دیگری فقر و گرسنگی ناشی از جنگ و قحطی و خشکسالی به آنجا رسیده که تعداد بیشتر افغان ها را به آوارگی واداشته!!

انتشار این نامه از يك سو احساسات افغان های مظلوم را که قربانی رقابت های کشورهای رقیب در منطقه اند، به شدت جریحه دار ساخت و از سوی دیگری

باعث تحريك احساسات ضد آواره ها در ايران گرديد و راه را براي حملات پراکنده بر مهاجرين مقيم ايران هموار کرد و حوادث خونینی چون ذبح چهار تن از آواره های افغانی در يك مزرعه کرمان، و حمله بر منازل مسکونی افغان های مقيم ايران در برخی از استان ها را باعث شد. شهدای مظلوم افغانی در حادثه کرمان کسانی بودند که جدیداً از کابل آواره شدند و به کمک قاچاقچیان گروههای انسانی و با تأديه پول هنگفت وارد ايران گرديده در يك مزرعه ای در کرمان استخدام شدند، مگر پس از چند هفته و بعد از نشر نامه نمایندگان مجلس، شبانگاه مورد حمله افراد ناشناسی قرار گرفتند و گلوی شان با کارد بریده شد و مهاجمین با ماشین مازدای قرمز رنگ از محل حادثه فرار کردند و خبر قتل آن ها در روز نامه ها به نحوی انعکاس یافت که هر مهاجر افغانی آنرا آغاز اقدامات خشونت آمیز برای اخراج اجباری مهاجرين تلقی کردند و پنداشتند که نمایندگان مجلس در نامه خود بر اخراج آواره ها تأکید کردند و رأی دهندگان شان با ذبح دسته جمعی چهار تن آواره مظلوم بوسیله کاردهای تیز، بر این نامه صحه گذاشتند.

به این نمایندگان عزیز و رأی دهندگان محترم شان عرض می کنیم: آیا رضایت می دهید که با پنج ملیون آواره ایرانی که در اروپا و امریکا بسر می برند برخورد شبیه به این صورت گیرد، تحقیر و توهین گردیده، به اخراج اجباری تهدید شوند و مورد حمله قرار گیرند!؟

اگر در کشورهای غیراسلامی اروپا و امریکا با این تعداد بزرگ مهاجرين مسلمان ایرانی چنین برخوردی صورت نمی گیرد، برعکس سند اقامت و مجوز کار دریافت می کنند و از امتیازات پناهندگی مستفید می شوند، و حتی پس از چند سالی به حیث تبعه کشور میزبان پذیرفته می شوند و حق رأی حاصل می کنند، آیا دردآور و مایه تعجب نیست که در کشور اسلامی ايران با مهاجرين مسلمان افغان برخوردی صورت گیرد که نه معیارهای حقوق بشر بر آن صحه می گذارد و نه با

رهنمودهای اسلامی تطابق دارد!!

قرآن در مورد پناهنده مشرک که به مسلمانان پناه ببرد می فرماید:

وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ  
أَبْلِغْهُ مَأْمَتَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ \* التوبة: ٦

و اگر یکی از مشرکان بتو پناه آورد، به او پناه بده، "و به تربیه اش  
اهتمام کن" تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مأمّنش برسان.

اگر تقاضای ایمان بر خدا، و تعهد به اسلام در رابطه با پناه دادن به مشرک  
چنین باشد، که باید به او پناه داد، به تربیه اش اهتمام ورزید، و در پایان به جایی  
او را رساند که مأمّن و موطن امن و مصئون اوست، پس حکم اسلام در مورد  
پناهنده مسلمان چه خواهد بود؟! قرآن می فرماید:

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُجْبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا  
يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ  
كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٩

الحشر: ٩

و آنانکه قبل از دیگران در دار "اقامت" و ایمان جا بجا شده اند،  
کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند "دوست" دارند، و بنابر آنچه  
به این "مهاجرین" داده می شود، در سینه شان تنگی و حرجی  
احساس نمی کنند، و دیگران را بر خود ترجیح می دهند هر چند خود  
مستحقتر و نیازمند تر اند، و آنانکه از شر بخل درونی خود در امان

ماندند رستگار اند.

ما در همین روزهای که به احساسات ضد پناهندگان افغانی در ایران دامن زده می شود، شاهد برپایی تظاهرات در شهرهای فرانسه به طرفداری از مهاجرین هستیم، آنان تأکید دارند که :

باید به مهاجرین اسناد اقامت و مجوز کار داده شود و اردوگاههای اقامت آواره ها منحل گردند. تظاهر کنندگان عملکرد گروههای چپی را که به تعهدات خود در مورد برخورد انسانی با مهاجرین عمل نکرده اند به شدت تقبیح می کنند.

ما از مردم مؤمن و انقلابی ایران همین انتظار را داشتیم که در برابر هر حرکت ضد آواره ها که با مبانی اسلام تصادم کند، علی الاقل مثل مردم فرانسه برخورد می کردند و به تقبیح آن می پرداختند.

فریاد هر افغانی مقیم ایران این است:

برادر مسلمان ایرانی ام ! مرا یاری کن تا شعله های جنگ در کشورم خاموش شود، و با سربلندی و خاطره خوب از مهمان نوازی های تو به کشورم برگردم، تا آنگاه که در کشور جنگ زده ام شعله های جنگ تحمیلی زبانه می کشد، مرا تا چند صباحی به حیث پناهنده مجبوری که به خانه برادر مسلمانم پناه آورده، بپذیر، بگذار از آبله دست خود لقمه نانی تهیه کنم و با خاطر آرام در کنار تو موقتاً زندگی نمایم، مطمئن باش که بمجرد خاتمه جنگ به کشور خود برمی گردم.

## افغانی پدر سوخته! پاسخت چیست؟

افغانی پدر سوخته! من از کمونست ها در کشور خود به شدت نفرت دارم، ریشه کمونیزم را از بیخ و بن برکنده ام، موجودیت گروه کمونیستی را نمی توانم تحمل کنم، کمونست ها را آله دست اجنبی و دشمن دین و ایمان خود می شمارم، خوشحالم که عده ای به زندان رفتند، عده ای به قتل رسیدند، عده ای فرار کردند، عده ای اظهار ندامت نموده، توبه کردند و دست ها را بالا بردند و تسلیم شدند؛ ولی از کمونستهای شما این نفرت را ندارم، آنرا نه تنها خطرناک نمی شمارم، بلکه مفید میابم، شایسته حمایت، مستحق دلسوزی، قابل پذیرایی، دلم می خواهد چون مهمان گرمی از او استقبال کنم، عقلم حکم می کند که او باید سهم شایسته ای در "اقتدار" داشته باشد، نباید نفشوند، لازم است حکومتی تشکیل شود که فراگیر بوده و کمونست ها را نیز احتوا کند تا بحران کشور شما پایان یابد، گمان می کنم که مشکل کشور شما باید با تشکیل حکومت فراگیر، شامل مسلمان و نامسلمان، دین دار و بی دین و مخلص و منافق حل شود، ولی در کشور خودم باید حکومت یک گروه باشد، گروه اسلامی، متعهد به اسلام، مورد تائید اکثریت ملت، حکومت منتخب؛ من خودم را شایسته چنین حکومت و ترا سزاوار چنان حکومت می خوانم!

من در کشور خود از هر وابسته ای به اجنبی نفرت دارم، باکی ندارد که به امریکا وابسته باشد، یا به فرانسه و انگلستان و عراق و اسرائیل؛ هر وابسته قابل نفرت و انزجار است، سزاوار مجازات، مجازات شدید، چون زندان، اعدام، شکنجه و تعذیب، او اگر ادعای التزام به اسلام نیز داشته باشد از نظر من منافق است، نه ادعای او می تواند نفاق او را بپوشاند و نه عبا و قبای او.

ولی در کشور تو نه از وابسته ها این انزجار را دارم و نه از منافقین، برعکس وابستگی در کشور ترا يك ضرورت می خوانم، گروه های سیاسی کشور شما با وجود وابستگی ها می توانند از حمایت من برخوردار باشند، چه وابسته مسکو باشد، چه وابسته پاریس، چه با امریکا همآهنگ باشد و چه با سعودی. عناصر التقاطی و منافق در کشور شما را بهتر از کسانی میابم که بنیاد گرا اند، نسبت به اسلام التزام دارند، وابسته نیستند، التقاطی عمل نمی کنند.

من در کشور خود معتقدم که احاد ملت من، به هر زبانی که تکلم کنند و به هر نژاد و قومی که مربوط باشند، افراد ملت واحد اند، باهم برادر اند و برابر؛ ولی در کشور شما کسی را که به لهجه من تکلم نکند، دوست ندارم، کسی را که رشته قومی و نژادی با من نداشته باشد، بیگانه می خوانم؛ ملیت گرایی را در کشور خود مغایر اسلام گرایی، ولی در کشور شما برخاسته از عدالت خواهی می شمارم، لازم است در کشور شما اقلیت های قومی علیه اکثریت متحد شوند، تا به حقوق خود برسند، ولی چنین کاری در کشور من حرام است، هرکی به آن مبادرت ورزد منافق است.

شاه پرستان کشور من عمال غرب اند، ضد انقلاب، دشمن مردم، در خدمت اجنبی، عامل انحطاط، مسئول عقب ماندگشور، قابل تعقیب، شایسته مجازات، زمین و خانه و اموال منقول و غیر منقول شان قابل مصادره، ولی شاه پرستان کشور شما با آنکه دشمن اسلام، وابسته به اجنبی و در خدمت غرب اند و همه زشتی

های شاه پرستان منفور کشور من در آنان سراغ می شود، از نظر من حق دارند در جریانات کشور شما مطرح شوند، در جبهه ائتلافی مورد تأیید من عضویت داشته باشند، هیئت های شان به کشور من بیایند، و هیئت هایی از طریق کشور من به جلسات آنان بروند، من اعتراضی به این امور ندارم!!

اگر کسی در امور کشور من مداخله کند، از گروه خاصی حمایت نماید و یک مرمی در اختیار دشمنان نظام بگذارد، با عکس العمل جدی من مواجه خواهد شد، دست مداخله گر را قطع نموده، دشمنان نظام را سرکوب خواهم کرد، و با این مرمی سینه حامل آن را خواهم شگافت، ولی اگر روزانه خروارها بم و باروت به کشور شما سرازیر شود، با این سلاح هر روز ده ها هموطن تو به خاک و خون بغلطد، من اعتراضی به آن ندارم؛ چنین کاری در کشور شما کار خوبیست، ولی در کشور من جنایت تاریخی و گناه نابخشودنی! حال که فهمیدی من در رابطه با دوست و دشمن، خوب و بد، حلال و حرام، جائز و ناجائز معیارها و ملاک های خاصی را بکار می گیرم، کاری را در کشور خود حرام و ناجائز می شمارم، ولی در کشور شما حلال و جائز، گروهی را در کشور خود سزاوار مجازات و اعدام می خوانم، ولی در کشور شما سزاوار حمایت و تأیید، سیاست هایی را در کشور خود محکوم می کنم و در کشور شما از همین سیاست ها حمایت می کنم، بمن بگو: معیارها و موازینی که من بکار می گیرم، چگونه معیارها و موازینی است؟ اگر پاسخ تو به این پرسش دقیق بود پاسخی که من می خواهم، در آن صورت مطمئن باش که جایزه خوبی بدست می آری، در داخل کلشنکوف و در خارج نامه تردد!!

## ایران چه خواهد کرد؟

برخی از حلقه‌ها احتمال می‌دهند که ایران نیز در عملیاتی شرکت خواهد کرد که روسها قصد اجرای آنرا در شمال افغانستان دارند و می‌گویند یکی از اهداف سفر سرگییف وزیر دفاع روسیه به تهران این بود که تهران را به سهمگیری در این عملیات تشویق کند. روس‌ها در زمان تجاوزشان بر افغانستان در ۶ جدی ۱۳۵۸ نیز از طریق سفیر خود در تهران مقامات مسئول ایران را در جریان گذاشتند، سفیر روسیه در نیمه شب ۶ جدی به حضور امام خمینی (رح) رسید و پیام بریژنف را در رابطه با تصمیم کرملین در مورد ارسال قطعات اردو به افغانستان به او رساند، ولی رهبر خردمند ایران گفت: روسیه نباید این اشتباه را مرتکب شود، پی‌آمدهای تجاوز بر افغانستان برای روسیه وخیم خواهد بود و مردم این سرزمین حضور قوای روسی را در کشورشان تحمل نخواهند کرد.

این حلقه‌ها معتقدند که تبلیغات اخیر رسانه‌های خبری ایران در مورد عملیات علیه اشغال‌افغانی در برخی از استانها نشانه آن است که ایران برای عملیات محتمل آینده آمادگی می‌گیرد و ملت ایران را ذهنناً آماده می‌سازد.

در این شکی نیست که نظامیان روسی حتماً علاقمندند که توفیقی در جهت اعاده آبروی ریخته شده‌شان داشته باشند. عملیات موفقانه در افغانستان گام مهمی در راه اعاده حیثیت ارتش روسی خواهد بود، جلب همکاری کشورهای مؤثر

در جریان‌ات افغانستان آنرا در راه رسیدن به این هدف کمک خواهد کرد، مخصوصاً اگر در کنار امریکا و هند، کشور مهمی چون ایران با آنها توافق کند. ایران نه تنها از این لحاظ برای نظامیان روسی ارزش خاصی دارد که همسایه مهم افغانستان است و مرز طولانی با این کشور دارد و پناه گاه بیش از یک میلیون مهاجر افغانی بوده، روابط دوستانه ای با برخی از گروه های افغانی دارد، بلکه از این لحاظ مهمتر است که به اقدام نظامیان روسی در افغانستان وجههء منطقی می بخشد، با کشاندن ایران به جنگ، امکان مقاومت افغانها در برابر تجاوز روسی را تضعیف می کنند، و تصرف شهرهای بزرگی چون تخار و مزار را در شمال افغانستان آسان می سازند.

باید بنگریم که این گزارش ها و تحلیل ها دقیق است یا واهمه هائی است که مانورهای دیپلوماتیک مسکو در اذهان ایجاد کرده است؟

شاید برخی از حلقه های ایرانی نیز گمان کنند که با یک اقدام سریع نظامی می توانند به مشکلاتی پایان بخشند که سلطه طالبان برای ایران ایجاد کرده، جلوگیری از تولید و تجارت مواد مخدر، بازگرداندن مهاجرین به کشورشان، از میان برداشتن عوامل تشنج در منطقه و جلوگیری از فعالیت هایی که سلامت و امنیت ایران را تهدید می کنند. دست یابی به این اهداف فقط با کنار رفتن طالبان و پایان یافتن سلطه آنان بر افغانستان تحقق میابد. در این ضمن کسانی که مجری سیاست های گذشته ایران در مورد افغانستان بوده اند و علاقمندند که دست آوردی داشته باشند و کاست ها و شکست های گذشته را با یک اقدام قاطع و دارای نتایج ملموس جبران کنند، شاید بیش از دیگران طرفدار چنین اقدامی باشند، ولی بعید به نظر می رسد که قیادت خردمند ایران اجازه بدهد که این کشور وارد جنگ شود و نیروهای ایرانی همزمان و همآهنگ با نیروهای روسی به جنگ افغانها بروند. وارد شدن در جنگ دیگری مخصوصاً در افغانستان زیان های جبران ناپذیری برای ایران

خواهد داشت، ایران به صلح ضرورت دارد، عملیه بازسازی ایران و جبران زیان های وارده از هشت سال جنگ خونین با عراق، مقتضی آن است تا در منطقه امنیت حکمفرما باشد و ملت ایران فرصت بیشتر برای ساختن ایران آبادتر و پیشرفته تر را داشته باشند، دلیلی وجود ندارد که ایران وارد جنگی شود که طراح و آغاز گر آن روس ها و امریکایی ها بوده، و منافع آنانرا در منطقه تأمین می کند.

باور ما برآن است که امریکا خواهان کشاندن ایران به جنگ دیگری در منطقه است، فقط از طریق تحمیل جنگ دیگری می تواند به اهداف خود علیه ایران دست یابد، می خواهد با ایران همان کاری را بکند که با عراق کرد، از طریق سفیر خود در بغداد به زمامداران عراق اطمینان داد که امریکا اعتراضی بر اقدام عراق برای تصرف کویت نخواهد داشت، ولی دیدیم که پس از اقدام عراق برای تصرف کویت چه حالتی بر سر آن آورد؟! اگر امریکا در عزایم ناپاک خود در رابطه با عملیات مشترک در افغانستان موفق شود، این موفقیت هیچ سودی برای ایران در پی نخواهد داشت. امریکا و روسیه و هند خواهان اعاده نظام شاهی اند، اعاده نظام شاهی در افغانستان تهدید جدی برای ایران خواهد بود، شاه پرستان و غربگرایان ایرانی را تشویق خواهد کرد و تلاش های شان را برای تکرار چنین تجربه ای در ایران مضاعف خواهد ساخت.

اگر ایران نتواند نقش مستقلی در حل بحران افغانستان داشته باشد، و ایفای هرنقشی را به هماهنگی با کشورهای چون روسیه و هند مربوط بشمارد، در آنصورت برای ایران حکومت طالبان بهتر از حکومتی خواهد بود که امریکا بر این کشور تحمیل می کند، در حالیکه قضیه چنین نیست و تهران می تواند بطور مستقل نقش مؤثر و سازنده ای در حل بحران افغانستان ایفا کند. ما معتقدیم که اگر تهران مستقل از مسکو و دهلی وارد قضیه شود و بجای حمایت از جبهه ای که انتخاب مسکو است و امکان تحمیل مجدد آن بر کابل با هیچ برابر است، راه حل

جداگانه ای برای بحران افغانستان جستجو کند و با در نظر داشت واقعیت های جامعه افغانی و با توجه به نقاط ضعف سیاست های قبلی، سیاست سازنده، فعال و واقعگرا اختیار کند و از حرکت ملی غیروابسته به روس و امریکا حمایت نماید و هم و غمش خاتمه جنگ و تأسیس حکومت نیرومند مرکزی در افغانستان باشد می تواند نقش تعیین کننده و مؤثری در حل بحران داشته باشد.

## سخنرانی

### در هشتمین مجمع علمای شیعه و سنی افغانستان

متن کامل بیانیه جامع و سازنده برادر حکمتیار امیر محترم حزب اسلامی افغانستان در هشتمین مجمع علمای شیعه و سنی افغانستان

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

الحمد لله و کفی و سلام علی عباده الذین اصطفی و بعد:

فاعوذ بالله من الشیطن الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ۖ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۗ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي  
الْبَلَدِ ۘ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخِرَ بِالْوَادِ ۙ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ۚ الَّذِينَ  
طَغَوْا فِي الْبَلَدِ ۗ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ۚ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ  
عَذَابٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ۙ الفجر: ۶-۱۴

قبل از همه دهه مبارکه فجر را به همه دستداران انقلاب اسلامی ایران تبریک و تهنیت عرض می‌کنم، امیدواریم این انقلاب بزرگ به همه اهداف والا و مقدس خود در داخل ایران و همه دنیا نائل شود، امیدواریم آینده، آینده اسلام باشد، و ما شاهد پیروزی انقلابات اسلامی یکی پی دیگری در گوشه‌های دیگر دنیا باشیم، ما مطمئنیم و به این باور داریم که آینده از آن اسلام است. با همه دشواریهایی که امت با آن مواجه است، باید به آینده روشن باور داشت، هیچکس گمان نمی‌کرد که ملت ایران، خاصاً شهروندان تهران، راه انقلاب اسلامی برای آزادی از اسارت آمریکا را انتخاب کنند و در برابر دشمنی چون آمریکا پیروز شوند و به این زودی به پیروزی برسند و در برابر توطئه‌ها و دسایس مقاومت کنند و دشمن نتواند که این انقلاب را متزلزل کند و از استحکام روز افزونش مانع شود، ولی اسلام بار دیگری قدرت و عظمت خود را به نمایش گذاشت. ملت ایران راه اسلام را انتخاب کرد، پیروز شد، غرب هم تصور نمی‌کرد که نتیجه انقلاب اسلامی ایران چیزی باشد که بعد از پیروزی مشاهده کرد، گمان و تصورش چیزی دیگری بود، به خطر متوجه شد، خطر جدی، دید که این تجربه شاید در کشورهای دیگری هم تکرار شود، تکرار این تجربه چلنج و تهدید جدی بود به منافع نیروهای استعماری در جهان اسلام، جهان اسلام و کشورهای اسلامی مستعمرات غرب بود و بازار فروش اسلحه اش، مارکیت مصنوعاتش، از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی و فکری بر دنیای اسلام حکومت می‌کرد. دید که انقلاب اسلامی خطر جدی است برای منافع استعمار، برای مقابله با این خطر جدی دو کار کرد: نخست جنگ ایران و عراق را باعث شد و چندین سال ایران را مصروف جنگ تحمیلی کرد، یکی پی دیگری کودتاهائی براه انداخت که ناکام شد، تشنج آفرید، مشکلات در داخل ایران خلق کرد، خواست پای ایران را به جنگ‌های دیگری بکشاند، ولی موفق نشد و در همه تلاشهای خود ناکام ماند، کار دومش این بود که نگذارد این تجربه در جاهای دیگری تکرار شود، مخصوصاً در افغانستان که ما قبل از ایران آغاز کردیم و در روزهای آغاز انقلاب

اسلامی ایران ما در وضع خیلی خوبی قرار داشتیم، وضع خیلی امیدوار کننده، همه اطراف را تصرف کرده بودیم، آخرین آمادگی را برای تصرف کابل می گرفتیم. آمادگی برای آخرین اقدام در کابل، ما از ۹ ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ آغاز کردیم، فقط دو روز بعد از کودتای هفت ثور و در این مدت همه اطراف بدست نیروهای ما افتاد و ما آمادگی می گرفتیم برای آخرین اقدام در پایتخت، طبیعی است که دشمن با توجه به عواقب وخیمی که بر انقلاب اسلامی ایران مرتب شد، نگذارد تا این تجربه در جای دیگری هم تکرار شود، اگر بگوئیم که همه مشکلات ما از این ناحیه بوده مبالغه نکرده ایم، تا زمانیکه ما علیه نیروهای اتحاد شوروی می جنگیدیم، اکثریت دنیا از ما حمایت می کرد، جنگجویان ما قهرمانان جنگ آزادی بودند، در هر مسجد و پی هر نمازی دست ها بلند می شد و برای پیروزی مجاهدین افغان دعا می کردند، همه دنیای اسلام از ما حمایت می کرد، دنیای به اصطلاح آزاد مخالف قطب اتحاد شوروی، از این مقاومت دفاع می کرد، حمایت می کرد، دلائل و انگیزه هایش هم روشن است، باید اینها انتقام شکست ویتنام را می کشیدند، در برابر برتری های نظامی و سیاسی اتحاد شوروی چاره ای باید، جستجو می کردند. اتحاد شوروی در حال پیشروی بود، کمونیزم دنیا را تهدید می کرد، غرب توان مقابله با کمونیزم را در خود نمی دید، در امریکای لاتین، در افریقا، در آسیا و در اروپا در هر گوشه دنیا انقلابها یکی پی دیگری براه می آفتند، حکومت های ارتجاعی سقوط می کند، امریکا و غرب پایگاههای خود را از دست می دهد، و به رفقای اتحاد شوروی و اعضای پکت وارسا افزوده می شود. طبیعی است که مقاومت در افغانستان را که هیچکس تصورش را نمی کرد، حمایت کند، اولین فرصت و موقع است، در جایی که کشوری، مردمی در برابر کمونیزم ایستادگی می کند و نیروهای در حال پیشروی اتحاد شوروی را از اشغال کشورش مأیوس ساخته، امریکا از این تشویش داشت که افغانستان به پایگاه نیرومند اتحاد شوروی تبدیل نشود، مزید بسوی جنوب پیشروی نکند، چاه های نفت خلیج را تهدید نکند و بحر

هند را تهدید نکند، نیروهای اتحاد شوروی به بحر هند نرسند. باین خاطر از مقاومت مردم افغانستان در برابر اتحاد شوروی حمایت کرد، ولی از روزیکه انسحاب نیروهای شوروی از افغانستان مسلم شد و کرملین تصمیم گرفت که به هر قیمت و به هر صورتی نیروهای خود را از افغانستان بیرون بکشد، امریکا و غرب مطمئن شد که روسها حتماً بیرون می روند، وضع تغییر کرد، لب و لهجه دوستان و حامیان دیروز تغییر کرد، دیگر ما خطر بودیم، واشنگتن با مسکو به توافق رسید که باید از تکرار تجربه ایران در افغانستان مانع شوند و هردو دست بهم دادند تا از پیروزی مجاهدین در افغانستان مانع شوند. ما (ملت افغان) قربانی توطئه مشترک بین المللی هستیم، من بارها گفته ام و بازهم در این مجمع اجازه می خواهم که اگر ما قبل از ایران پیروز می شدیم و ایران بعد از ما آغاز می کرد، شاید مشکلات ایران بیشتر از ما می بود، ممکن نبود ایران را به این آسانی بگذارند که يك رژيم دست نشانده امریکا را سرنگون بسازد، ولی خداوند لطف و عنایت خود را شامل حال این مردم ساخت، این اولین تجربه بود و بزودی به پیروزی رسید و دشمن هم در اول این را زیاد جدی تصور نمی کرد، ولی تجربه دوم خیلی جدی بود، به هر قیمتی باید مانعش می شد، به این خاطر است که امروز شاهد جنگ و درگیری در افغانستان هستیم، ما در جنگ پیروز شدیم، ما کشور خود را آزاد کردیم، افتخار بزرگ و تاریخی، باید فرد فرد ملت احساس سربلندی کند، احساس پیروزی، در يك جنگ بزرگ تاریخی و نابرابر، در برابر يك ابر قدرت، مثالش را در تاریخ کمتر می توانیم ارائه کنیم، ما نیروهای شوروی را از خاک افغانستان بیرون کشیدیم، ما کشور خود را آزاد کردیم، در نتیجه مقاومت افغانها بود که کمونیزم به زباله دان تاریخ سپرده شد، کمونیزمی که باور داشت باید برهمهء دنیا حکومت کند و این جبر تاریخ است، این باور را داشت که جبر تاریخ حکم می کند که کمونیزم باید بر تمامی دنیا حکومت کند، ولی دیدیم که غرب توان ایستادگی را در برابر کمونیزم ندارد، غرب با يك خلأ عمیق فکری مواجه بود، ویتنام ثابت کرد که غرب توان

ایستادگی در مقابل کمونیزم را ندارد، يك ابر قدرت در نتیجه مقاومت شما به زوال محکوم شد، اتحاد شوروی، ولی ما قربانی توطئه مشترک شدیم، حتی دوستان ما در کشورهای اسلامی، که دیروز از ما و مقاومت ما بدلائل خاص حمایت می کردند و اکثراً هم بخاطر امریکا، عقب نشینی کردند و با دشمنان ما دست را یککردند و باعث ادامه جنگ شدند.

من با استفاده از این فرصت اجازه می خواهم در رابطه با جریانات فعلی افغانستان، دو پیشنهاد در برابر برادران عزیز خود بگذارم:

از این مجمع و جلساتی شبیه به این باید در رابطه با حل بحران کشور استفاده کرد، درد واضح است، مشکلات افغانها را فرد فرد با همه وجود خود لمس می کند، مشکلاتی که افغانها با آن مواجه اند واضح است، به چیزیکه ما نیازمندیم، ببینیم که چگونه می توانیم کشور خود را از این حالت غم انگیز و درد آور نجات دهیم، چطور می توانیم به این حالت خاتمه ببخشیم، جنگ پایان یابد، صلح پایدار در کشورما تأمین شود، مداخلات بیرونی در امور افغانستان متوقف شود، مردم ما سرنوشت خود را خود تعیین کنند، بدون وساطت اجنبی.

دو پیشنهاد دارم:

نخست: از هرکس می شنویم که ما از جنگ متنفریم، ملت از جنگ خسته اند، این جنگ را نامقدس می شمارند، کسانی که در جنگ سهیم اند و یا سهیم نیستند، همه می گویند که ما به تقدس این جنگ باور نداریم، ما جنگ افروز نیستیم، ما خواهان حل مسالمت آمیز بحران افغانستانیم، بیائید اگر واقعاً می خواهیم که بحران از طریق جنگ نه، کاش جنگ با زور بازوی خود، جنگ با زور بازوی اجنبی نه، جنگ را کنار بگذاریم، راه صلح آمیز بحران را جستجو کنیم. چند موضوع را بعنوان اصل بپذیریم:

- شریعت بالاتر از همه چیز باشد و فرد فرد نسبت به شریعت التزام داشته باشد، اختلافات خود را به شریعت محول سازد، در برابر حکم شریعت خاضع و منقاد باشد، نظامی را که ما در آینده افغانستان خواهیم داشت مبنا و اساسش این

خواهد بود: برتری شریعت و خضوع و انقیاد همه در برابر اسلام.

- اقتدار را يك امانت می شماریم، امانت الهی و ودیعه مردم، نه حق بلامنازع زعیم و زمامدار، طریقه واحد انتقال قدرت از یکی بدیگری مراجعه به آراء مردم بوده، زعیم ما در مسجد انتخاب می شود، همانگونه که اسلام گفته و توسط مردم انتخاب می شود، همانگونه که قرآن گفته: اهل امانت را مردم شناسائی کنند و مردم اند که این امانت را به اهلش می سپارند، خداوند(ج) همینطور می فرماید:

- ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل.

- بیائیم این را بعنوان اصل بپذیریم، زعیم و زمامدار ملزم به مشوره با مردم باشد، مردم را شورای منتخب تمثیل می کند، آخرین مرجع تصمیم گیری شوری است، قرارهای شوری ملزم است، فرد فرد، حاکم و محکوم در برابرش التزام دارد، آخرین مرجع قانون گذاری در کشور شوری است، شوری به کابینه دولت رأی می دهد، شوری بر اجراءات دولت نظارت دارد.

- قضاء اداره مستقل و با صلاحیتی خواهد بود که وظیفه اش تنفیذ شریعت و اجرای حدود است، همهء اختلافات به قضاء برمی گردد، هیچ شخص و ارگانی حق ندارد در امور قضاء تشبث کند، هیچ ارگانی حق ندارد کسی را دستگیر، محاکمه و مجازات کند، مگر بحکم محکمه با صلاحیت شرعی و مطابق به شریعت. زمانیکه ما اینرا بعنوان اصل قبول کردیم، نظامی که ما در آینده افغانستان داریم بر این مبنا استوار خواهد بود، از همه اطراف افغانی بخواهیم که با طرح دومرحله ای برای حل بحران افغانستان توافق کنند:

نخست مرحله حکومت مؤقت:

که در این مرحله ما حکومت مؤقت داریم و شورای نسبتاً منتخب. اگر واقعاً می خواهیم قضیه از طریق صلح آمیز حل شود و به واقعیت ها تسلیم می شویم،

می خواهیم با همه برادروار در يك کشور و زیر يك سقف زندگی کنیم، در پی حذف و نفی همدیگر نیستیم، می خواهیم افغانستان واحد داشته باشیم، بدون ترس و بیم از همدیگر، در خانه مشترک زندگی کنیم، اگر این شعار ما است و به این باور داریم، بیائید ما به طالبان پیشنهاد کنیم: حاضریم ریاست جمهوری را در دوره مؤقت بشما بسپاریم، کابینه دولت مؤقت هم از سوی شما تشکیل شود و به شوری معرفی شود، رأی اعتماد خود را از مجلس شوری بگیرد، شوری در مرحله مؤقت شامل تعداد اعضای برابر به ولسوالی های افغانستان باشد، یعنی از هر ولسوالی يك نفر، شصت در صد اعضا از مناطقی انتخاب شوند که تحت سلطه طالبان قرار دارد، ده درصد از مناطقی که تحت سلطه جبهه شمال است، ولی در نتیجه مراجعه به آراء مردم، انتخاب، نه انتصاب، آنهائیکه از مناطق تحت سلطه گروههای درگیر می آیند، نماینده گروهها نیستند، بلکه نماینده مردمی اند که در این مناطق زندگی می کنند، در نتیجه انتخابات، از بامیان مردم انتخاب می کنند، طالب انتخاب نمی کند، از کندهار مردم انتخاب می کند نه طالب، عده ای از پاکستان وعده ای از ایران، از کشورهای عربی و کشورهای آسیای مرکزی بعنوان يك مجموعه، از کشورهای اروپائی و از کشورهای امریکائی پنج پنج نفر، حدوداً ۲۱۰ نفر: شورائیکه به این ترتیب تشکیل می شود باید ظایف آتی را بعهده داشته باشد:

رأی اعتماد به کابینه دولت مؤقت، نظارت بر اجراءات حکومت، تدوین قانون اساسی و انتخاب رئیس ستره محکمه و اعضای شوری عالی قضاء با دوثلث آراء، تا اعتماد اکثریت اعضای شوری را با خود داشته باشند، تشکیل کمیسیون برگزاری انتخابات، مستقل و با صلاحیت، تشکیل کمیسیون دفاع بخاطر تشکیل اردوی ملی بر اساس دوره مکلفیت، این مرحله مؤقت برای دو سال دوام می کند، در پایان دو سال انتخابات برگزار می شود، مطابق به قانون اساسی ای که این شوری تصویب کرده و در پایان قدرت به حکومت منتخب انتقال میابد.

از کشورهای همسایه خود هم بخواهیم که بجای حمایت از گروه خاصی، از ملت افغان حمایت کنند، بجای معامله با گروههای دلخواه خود با ملت افغان معامله کنند و از ارسال سلاح و مهمات به افغانستان خودداریکنند، از گروههای درگیر حمایت نکنند، بر جنگ سرمایه گزاری نکنند و نگذارند از فضا و زمین آنها سلاح به افغانستان سرازیر شود، سیاستی اتخاذ کنند که محورش تأکید بر خاتمه جنگ باشد، يك بازنگری در سیاست های گذشته خود داشته باشند، افغانها حاضر اند این را تضمین کنند که در صورت خاتمه جنگ و اعاده صلح پایدار و تأسیس حکومت منتخب، افغانستان کانون تشنج و جنگ نباشد، درد سری برای کشورهای همسایه خود ایجاد نکند، پایگاه مخالفین هیچ کشوری نباشد، از افغانستان مواد مخدر نه تولید شود و نه صادر، افغانستان در کنار یکی و در برابر دیگری قرار نمی گیرد، از صلح دفاع می کند و خواهان صلح و امنیت در منطقه است، از این کشورها هم بخواهیم که از این طرح حمایت کنند، از سازمان ملل هم بخواهیم که از این طرح حمایت کند، در حالیکه انتظار از سازمان ملل اشتباه است، نباید از سازمان ملل این انتظار را داشته باشیم که بیاید قضیه افغانستان را حل کند، نقشی که سازمان ملل در قضایای جهان اسلام داشت کافی است که ما از این سازمان این انتظار را نداشته باشیم، شما ببینید که تا هنوز سازمان ملل نگفته که در افغانستان انتخابات برگزار شود، مثلیکه انتخابات با حقوق بشر سازمان ملل منافی است، از لویه جرگه حمایت می کند، لویه جرگه انتصابی، منحط، قرون وسطائی، از پروسه روم حمایت می کند، این هم نه بخاطر اینکه این يك پروسه است، بخاطر (سی، آی، ای)، بعد از اینکه امریکا (سی، آی، ای) اعلان می کند که پروسه روم را آنها براه انداخته، تمویل و توجیه می کنند و با همه وقاحت می گویند که این مقدار تاهنوز مصرف کرده اند، سازمان مللی که نمی تواند تاهنوز مشکل ده هزار آواره را در جزائر دریای پنج حل کند، از رحمانوف رئیس جمهور تاجکستان می خواهد، به این مهاجرین آواره اجازه بدهید که بیایند و داخل خاک تاجکستان

شوند، جواب منفی می گوید و فقط این کار را کرده می تواند که اعلان کند که این مهاجرین مظلوم باید تا مدت دیگری در این منطقه باقی بمانند، نمی توانند پتو (کمپل) برای مهاجرین تهیه کنند، در اردوگاههای آواره های هرات که تحت سرپرستی سازمان ملل است، در سه روز ۴۷۰ مهاجر از سرمای شدید جان می دهند، ولی سازمان ملل قادر نیست که مشکل اینها را حل کند، از این سازمان ملل چطور این انتظار را داشته باشیم که بیاید، وارد قضیه شود، کشورهای همسایه ما را متقاعد بسازد که از مداخله در امور افغانستان خودداری کنند و سلاح و مهمات به افغانستان نفرستند، می بینیم که سازمان ملل تحریم يك جانبه اعمال می کند نه همه جانبه، یعنی چه؟ یعنی اینکه دست روسها را باز بگذارند، تا بر این جنگ سرمایه گذاری مزیدکنند؟ بتوانند توپ و تانک بفرستند؟ این جنگ مزید دوام کند؟ اعمال تحریم های يك جانبه یعنی ادامه جنگ، هیچ تعبیر دیگری برای اعمال تحریم های يك جانبه نداریم، چرا تحریم همه جانبه نه؟ چرا سازمان ملل از همه کشورها نمی خواهد که از ارسال سلاح و مهمات به افغانستان خودداری کنند؟ به هر صورت مابه سازمان ملل هم بگوئیم که افغانها توافق کرده اند که مسئله خود را از طریق صلح آمیز حل کنند، این طرح ماست بفرمائید حمایت کنید.

همین مجمع، هیأتی را از میان خود انتخاب کند، نخست روی يك طرح بحث کند، بعد به توافق برسد، پس از اینکه به توافق رسیدند که مشکل کشور خود را از این طریق حل می کنند، هیأت باصلاحیت انتخاب کنند، بفرستند بداخل نزد طالبان، به شمال و به کشورهای همسایه، باهمهء گروهها تفاهم صورت بگیرد، من باور دارم که اکثریت مطلق مردم افغانستان از جنگ به ستوه آمده اند، در جستجوی بدیل اند، از طرح صلح آمیز حمایت می کنند، در برابر حمایت مردمی هیچ نیروئی توان ایستادگی را ندارد، این دهه فجر این را ثابت کرد، در برابر اراده مردم هیچ نیروئی توان ایستادگی را ندارد، انقلاب ایران ثابت کرد، ما اعلان کنیم،

همین اعلان خودش به يك موج تبدیل می شود، کاری باید بکنیم، تعداد بزرگی از علما در ایران تشریف دارند و اگر اینها همه دست به هم بدهند، روی يك برنامهء واحد، معقول، سنجیده و عملی به توافق برسند، من باور دارم اینها کارهای بزرگی را انجام می دهند، اگر دیدیم که گروههای درگیر به ادامه جنگ تأکید دارند، مهار جنگ شان در اختیار کسی دیگری است، نه بدست خودشان، در این صورت بیائیم و برای يك قیام ملی فکری کنیم، قیام ملی شبیه به قیام ملی مردم ایران، گمان می کنیم که این آسان ترین راه است و ظروف و شرایطش هم مساعد، مردم می بینند که جنگ همه چیز را از آنها گرفته، گروههای درگیر طرخی برای خاتمه جنگ ندارند، فقط بر جنگ ترکیز دارند، مردم آماده يك قیام اند، بیائیم روی يك قیام ملی کارکنیم، اگر همین نیروهائیکه در جنگ آزادی نقش مؤثر داشتند و تعداد زیادی در خارج از کشور اند، اکثریت نیروهای مخلص که نقش عمده و تعیین کننده در جنگ علیه نیروهای شوروی داشت، جنگ را ترك گفته و اکثراً در خارج از کشور بسر می برند، اینهائیکه توانستند انقلاب بزرگ علیه اتحاد شوروی را به سرمنزل مقصود برسانند، منتظر کی هستید؟ چرا این کار را نمی کنیم؟ خیلی از مناطق می خواستند که بطور مستقل و جدا از بقیه مناطق اقدام کنند که کردند، ولی خود شان و یا دیگران سفارش کردند که نه، بگذارید منتظر يك حرکت همزمان و سرتاسری باشیم، در خیلی از مناطق این شرایط آماده است، ما معتقدیم که انقلاب آسانترین راه است، اگر بخواهیم خود مردم تصمیم بگیرند بدون وساطت اجنبی، باید راه قیام ملی را انتخاب کرد، قیام شبیه به قیام مردم ایران، اگر ایران توانست در قیام خود پیروز شود ماهم می توانیم، ما جنگ را آزمودیم، جنگ بدون کمک از خارج ممکن نیست، و کسانی که بر جنگ سرمایه گذاری دارند، شرایط خود را دارند، تجربه ثابت کرد که جنگ راه حل نیست، بیائیم تجربه های ناکام گذشته را تکرار نکنیم، به يك حرکت وسیع، کوتاه، سرتاسری و همزمان بیندیشیم، پس از قیام ملی، اداره ها و شوراهای محلی تشکیل شود و از طریق آنها شوری مرکزی، بعد حکومت مؤقت،

تدوین قانون اساسی، برگزاری انتخابات و انتقال قدرت به حکومت منتخب.

بیائید که یکی از این دو راه را انتخاب کنیم، هردو را همزمان، هیأتی از اعضای معتبر خود انتخاب کنیم، اینها را بفرستیم با یک طرح واضح و روشن، در همین مدت بحث کنیم، برای توحید نظرات خود هم هیأتی توظیف کنیم و صلاحیت پیگیری کار را هم به یک هیأت بسپاریم، تشکیل هیأت ها، فرستادن بداخل و تدوین یک طرح و همزمان با آن کار با نیروها و شخصیت های مؤثر، چه آنهاییکه در داخل اند و چه آنهاییکه در خارج اند، در پاکستان و ایران اند، در شمال و جنوب کشور اند، با این جبهه جنگ دارند و یا با آن جبهه در جنگ اند، مؤثر اند و نقشی در قضایای افغانستان دارند، باهمه اینها تفاهم صورت بگیرد، همه در انتظار یک حرکت اند، از این وضع به ستوه آمده اند، گمان نمی کنیم انسانی ضمیر و وجدان داشته باشد و این وضع درد آور را تحمل کند، ممکن نیست افغانی به این وضع رضایت بدهد، وضعی را که ما در داخل و خارج از کشور داریم، ممکن نیست هیچ افغان با ضمیری، چه رسد به افغان با ایمانی، به این وضعیت غم انگیز و درد آور رضایت دهد، بیائید بخاطر نجات کشور از این وضع درد ناک و غم انگیز کار عملی کنیم.

اقول قولي هذا استغفرالله لي ولكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

## مهاجرین مظلوم افغانی

### تحقیرها و توهین ها !!

یادداشت: در شماره های اخیر روزنامه نوروژ، نامه ها و مقاله هایی در مورد مهاجرین افغانی منتشر گردید که دیدگاه های مختلف دوستان ایرانی ما را به نمایش می گذاشت. در برخی از این مقاله ها و نامه ها مطالبی به نشر رسید که برادر حکمتیار به پاسخ آن و دفاع از مهاجرین مظلوم افغانی نامه ای تحت عنوان "مهاجرین افغانی و تحقیرها و توهین ها" ارسال کرد که در شماره سه شنبه ۲۶ سرطان ۱۳۸۰ به نشر رسید. این هم نامه مذکور:

مخملباف عزیز! از تو بنابر دلسوزی هایت و احساس مسئولیت در برابر ملت مظلوم افغان و ارسال نامه ای به رئیس جمهوری ایران و جلب توجه او به وضع دردآور و غم انگیز مهاجرین افغانی سپاسگذارم و از فرد فرد ملت مؤمن ایران نیز که دشواری های ناشی از اقامت بیش از یک میلیون آواره افغانی را در این مدت طولانی با سعه صدر تحمل کرده اند و تو با دلسوزی هایت ترجمان خوب و واقعی آنان بوده ای.

من نامه دردمندانه تو را در حالی مطالعه کردم که می خواستم نامه دیگری

به ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران بنویسم و توجه بزرگوارانه او را به مشکلات جانکاه و جانفرسای افغان های مظلوم معطوف دارم، اما پس از مطالعه نامهء سرگشاده تو از آن منصرف شدم.

ولی از تو گلایه ای برادرانه نیز دارم و آن اینکه: چرا با انتشار نامه ات باعث شدی این همه دشنام بشنوم و زخم زبان بچشم!! درگذشته در کوچه و بازار می شنیدم که به مهاجرین افغانی می گفتند: افغانی پدر سوخته، دزد، قاچاقچی... ولی پس از انتشار نامه واقعبینانه تو، در روزنامه می خوانم که به سویه کوچه و بازار به ما دشنام می گویند، نمی دانم کدام دین، کدام مروت و کدام قانون به اینها اجازه می دهد که نسبت به ملتی توهین کنند، جامعه بزرگ مهاجرین را خائن، قاچاقچی مواد مخدر و دزد، ... خطاب کنند؟! قصور من جز این نیست که در کلبه محقر من از بام قصر خود آتش افروختند و من ناچار بسوی خانه همسایه ام، پناه آوردم به امید اینکه در خاموش کردن این آتش و برگشت به خانه و کاشانه ام مرا یاری دهد، ولی او با دشنام هایش مرا سنگباران می کند و با افتراء آتش مرا زیر آتش می گیرد.

اگر انسان سنگدلی، پیرو یزید مرا تیرباران کند از او گلایه و شکوه ای ندارم، ولی اگر پیرو خط امام حسین بسویم چهره عبوس کند و جبین خشمگین، از او به خدای فریادرس شکایت می برم و می گویم: یا من مظلوم نیستم و قربانی دفاع از اسلام و یا او در سینه دل ندارد و به خط امام حسین تعهدی!! پیرو خط امام حسین باید مصداق این آیه قرآن باشد:

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ

كَانَ بِهِمْ خِصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۱

الحشر: ۹

و آنانکه قبل از دیگران در دار "اقامت" و ایمان جا بجا شده اند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند "دوست" دارند، و بنابر آنچه به این "مهاجرین" داده می شود، در سینهء شان تنگی و حرجی احساس نمی کنند، و دیگران را بر خود ترجیح می دهند هر چند خود مستحقتر و نیازمند تر اند، و آنانکه از شر بخل درونی خود در امان ماندند رستگار اند.

می گویند: کارگران افغانی معضل اشتغال را در ایران باعث شده اند، ولی هرگز نگفتند که تعداد دقیق و واقعی کارگران افغانی در ایران چند نفر است، چه تعداد مهاجرین افغانی را زن و کودک و کهن سال تشکیل داده، و چه تعدادی جوان و قادر به کسب و کار، چرا ارقام واقعی ان منتشر نمی شود؟! اگر تعداد افغان های مقیم ایران را یک میلیون تخمین کنیم و سی درصد آنانرا کسانی بشماریم که مجال کار را بدست آورده اند، باید حدوداً سه صد و سی هزار شغل را در ایران اشغال کرده باشند. برای آنکه بتوانیم منصفانه قضاوت کنیم و ببینیم که آیا اینها واقعاً معضل اشتغال را در ایران باعث شده اند یا نه، باید به نکات آتی عطف توجه کنیم:

- بنابر برخی از گزارش ها، حدوداً پنج میلیون ایرانی به خارج از کشور مهاجرت کرده اند، اکثریت مهاجرین ایرانی کسانی اند که با انگیزه دستیابی به اشتغال بهتر و عوائد بیشتر کشور را ترک گفته اند، جای ۶,۶ درصد این ها توسط کارگران افغانی پر شده. و جای ۹۳,۴ درصد باقیمانده تا هنوز خالی است.
- مهاجر ایرانی در خارج نه تنها از حقوق مهاجرت و امتیازات مادی و معنوی آن برخوردار است و به حساب دالر حقوق می گیرد بلکه پس از چند سالی

به عنوان شهروند کشور میزبان پذیرفته می شود.

- رادیو "بی، بی، سی" در هفته گذشته مصاحبه خانم ایرانی ای را منتشر کرد که بدلیل سپری کردن چند سالی در کشور سوید، نه تنها به عنوان شهروند پذیرفته شده، بلکه در مبارزات انتخاباتی به عنوان کاندید شرکت می کند و انتظار آنرا دارد که افتخار عضویت پارلمان کشور سوید را بدست آورد!!

- مهاجر ایرانی در کشورهای اروپا و امریکا و با آنهمه ملیت گرایی ها و نژاد پرستی ها و فاصله از دین و دوری از معنویت، می تواند به کار دلخواه خود اشتغال ورزد، ولی مهاجرین افغانی در کشور همکیش و همزبان خود جز در کارهای شاقه در بقیه موارد حق اشتغال را ندارد، او فقط در بخش هایی استخدام می شود که کارگر ایرانی حاضر نیست به آسانی و در برابر این مقدار حقوق در آن کار کند، ساحات اشتغال او اینها اند: کوره های آجرپزی، کارخانه های سنگتراشی، حفر چاه ها و کانال های زیرزمینی، کارهای شاقه بنایی و ساختمان سازی. فقط يك هفته قبل کارفرمایان کارخانه های سنگتراشی اصفهان پس از دستور طرد کارگران افغانی، کارخانه های شانرا بستند و به اعتصاب پرداختند، تا آنکه مسئولین اصفهان مجوز استخدام مجدد آنانرا صادر کرد.

کارگر افغان از بخش عمده حقوق و امتیازاتی که کارگر ایرانی حاصل می کند چون حق بیمه، حقوق ایام تعطیلی و بیماری، مصارف تداوی، حقوق بازنشستگی، کرایه منزل، وام، کوپون، جبران خساره در صورت صدمه در اثنای کار، اضافه کاری، محروم است. با این همه کارگر مظلوم افغانی يك سوم مزد کارگر ایرانی را بدست می آورد و سه برابر کارگر ایرانی کارمی کند، کارفرمای ایرانی از او راضی است، او را صادق و امین می خواند، به امانت و درایت او باور دارد، معتقد است که شایستگی ها و برازندگی های زندگی دهاتی اش را حفظ کرده، بازاری نشده، از خدعه، فریب، خیانت و دروغ نفرت دارد و آنرا منافی ایمان و مروت خود می شمارد. نه بیمه می خواهد، نه پیشکی، برعکس حقوق ماهوار خود را نیز نزد

کارفرمای ایرانی به امانت می‌گذارد، کارفرمای ایرانی اگر انصاف داشت و از خدا می‌ترسید پول او را در اثنای عودت به کشور تأدیه می‌کند، ولی اگر نه ترحمی در دل داشت و نه تعهدی به مذهب، به او می‌گوید: افغانی پدر سوخته! می‌خواهی به نیروی انتظامی تسلیمت کنم، تا به زندان بروی و رد مرز شوی، برو گم شو! او بی‌چاره نه به دادگاه می‌تواند مراجعه کند و نه مرجعی را سراغ دارد که از او حمایت کند و در بازستاندن حقوقش او را یاری نماید، و اگر خیره سری کند، مقداری مواد مخدر را در محل اقامتش جا می‌گذارد، به اداره مبارزه با مواد مخدر گزارش می‌دهد، دستگیر می‌شود، و به زندان می‌رود و با سرنوشت مجهولی مواجه می‌شود، و خانواده بسرپرستش در ایران یا افغانستان در انتظار او می‌ماند.

مرا دزد خطاب می‌کند، برای آنکه به خانه او پناه آورده ام، هرگز نگفتند که افغان‌ها در چند فقره دزدی دست داشته‌اند؟ چند درصد سرقت‌ها به اشرار افغانی برمی‌گردد؟ باور دارم که این يك افتراء است، بزرگ نمایی قبیح است، به تعصبات نژادی برمی‌گردد، سهم اشرار افغانی در سرقت‌ها با هیچ برابر است و اصلاً با بقیه سرقت‌ها قابل مقایسه نیست.

مهاجر افغانی را خشن، جنگجو و آدمکش می‌خواند، در حالیکه بیش از ۹۹ درصد مهاجرین افغانی کسانی‌اند که بخاطر فرار از جنگ‌های نامقدس، و نفرت از آدم‌کشی و جنایت به ایران پناه آورده‌اند. این اتهام علیه افغان‌ها چون اتهام خفاش شب‌های تهران است، تا قاتل اصلی معلوم شد ده‌ها افغانی در کوچه‌های تهران چاقو خوردند!!

افغانها را به تجارت مواد مخدر متهم می‌کنند و عده‌ای ساده لوح نیز این حرف را باور می‌کنند، در حالیکه افغان مظلوم خودش در گرو قاچاقچیان ایرانی است، آنها‌اند که فرزندان مجبور افغان‌ها را چون وسیله‌ای بکار می‌گیرند، باندهای بزرگ، منظم و مجهز قاچاق را کسانی رهبری می‌کنند که از امکانات

زیادی در ایران برخوردار اند، راه های قاچاق را بلد اند، بازار مواد مخدر را کنترل می کنند، اگر به دام افتادند قادر به چاره سازی اند، از افغانهای مظلوم فقط تا مرز ایران استفاده می کنند و مأموریت او در همانجا به پایان می رسد، بقیه کار را توسط افراد ورزیده دیگر انجام می دهد، انتقال مواد مخدر از مرز شرقی ایران تا مرز غربی اش توسط باندهای مجهز ایرانی انجام می شود، فروش آن در ایران نیز توسط این باندها صورت می گیرد. از مرز ترکیه به بعد توسط باندهای کشورهای مربوطه انتقال و به بازارهای اروپایی می رسد، سهم افغان ها در این تجارت و عواید آن کمتر از هر گروه دیگریست.

يك خانواده افغانی حکایت می کند که در آن طرف مرز ایران - افغانستان ما را تحویل قاچاقچیان ایرانی کردند، در برابر هر عضو خانواده صد و بیست هزار تومان از ما گرفتند، ماشین حامل ما در چندین ایستگاه دست بدست و از گروهی به گروهی دیگر سپرده شد و راننده آن عوض گردید، در یکی از ایستگاه ها، از زیر صندلی های ماشین خریطه هایی را بیرون آوردند که احساس کردیم چیز مهمی در آن نهفته بود، به سرعت آنرا به محلی در آن ایستگاه انتقال دادند، و متصل آن اتوبوس حامل ما با راننده جدیدش به استقامت شهر زابل براه افتاد، دراینجا بود که متوجه شدیم، این اتوبوس نه تنها آواره های افغانی را قاچاق می کردند بلکه زیر صندلی های آنان مواد مخدر را جا گذاشته و به ایران می آوردند. با خود گفتیم: اگر این اتوبوس را، نیروهای مبارزه با مواد مخدر، قبل از ایستگاه تخلیه مواد مخدر متوقف می کردند و این مواد را از زیر صندلی ها برون می کشیدند، بدون شك ما را به اتهام حمل آن دستگیر و روانه زندان می کردند و پس از مدتی به اعدام محکوم نموده، جسد مرده ما را به خانواده ما تحویل می دادند! اکثریت افغان هایی که به اتهام حمل مواد مخدر دستگیر و اعدام شده اند داستان غم انگیزی شبیه به این را دارند.

برادر عزیز ایرانی ام!

کسیکه از زاویه ایمان و از دیدگاه اسلامی به قضیه هجرت ها بنگرد، مهاجر افغانی را برادر خود میباید، همکیش و هم میهن خود، عضو امت بزرگ، تبعه کشور مشترک اسلامی، فرد مظلومی، قربانی جنگ تحمیلی، کمک با او را واجب خود می شمارد و عدم دلسوزی نسبت به وضع درد آور او و عدم اعتناء به دردها و زخم های او را منافی ایمان خود می خواند.

آیا می دانی چه تعداد افغان ها در جنگ با عراق کشته شدند، و این در حالی بود که افغان ها در کشور خود با نیروهای اشغالگر ابرقدرت شوروی درگیر بودند!! چه دست و پاهای افغان ها که در بازسازی ایران پس از جنگ شکسته شده، و عرق هایی که بر زمین ریخته!! خدا بهتر می داند که اگر جان کندن ها و زحمت کشی "افغان ها" نبود چه مدتی را ایجاب می کرد و چه سرمایه های هنگفتی را تا ایران به حالت امروز خود برسد!!

برادر عزیز ایرانی ام!

من از تو نخواستم ام که همواره میزبان مهمانان ناخواسته افغانی باشی، فقط تا زمانی مرا بگذار در کشورت از آبله دست خود و عرق جبین، لقمه نانی تهیه کنم که در کشورم شعله های جنگ نامقدس بلند است، کشورهای همسایه ام از گروه های درگیر حمایت می کنند، سلاح و پول می فرستند و بر ادامه این جنگ سرمایه گذاری دارند و منافع شانرا با ادامه جنگ در کشورم گره زده اند، هرگاه جنگ پایان یافت، بی درنگ به خانه و کاشانه خود برمی گردم، پس از خاتمه جنگ به احدی اجازه ندهید در ایران اقامت کند.

گمان نکنید که با اخراج مهاجرین، مشکلات شما حل خواهد شد. کسیکه از تعاون با انسان مظلومی و همدردی با مسلمان محتاج و نیازمندی دست نگهدارد،

از خدای مدافع مظلومان انتظار آنرا نداشته باشد که مشکلات او را حل کند، به داد او برسد و درهای برکات زمین و آسمان را بر روی او بگشاید. اگر کلید خزانه های رزق و روزی در اختیار خدای رزاق است، باران به اراده او می بارد و دانه و میوه به اراده او می روید، با بخل نباید در انتظار باز شدن این درها و فرود آمدن این برکات بود، برعکس باید ترسید که این درها بسته نشود، و سفره های رنگین رزق و روزی موجود برجیده نشود! مهاجرین افغانی می گویند:

بارالها! بتو شکایت می بریم، از دشنام هائی که می شنویم، از تحقیرها و توهین ها، از مظلومیت افغان ها در داخل کشور، از بیچارگی شان در خارج، از این شکایت نداریم که خانه های ما در راه تو ویران شد، کشور سرسبز و آباد ما به ویرانه مخوف تبدیل گردید، همه چیز میهن عزیزمان به غارت رفت، ۲۳ سال شعله های جنگ در کشور مان زبانه می کشد، جنگ تحمیلی، جنگی که روس ها آتش آن را برافروختند و تا امروز بر ادامه آن سرمایه گذاری دارند، همسایه های ما نیز عده ای با روس ها کنار آمدند و سیاست های شانرا در مورد افغانستان با مسکو هماهنگ کردند، و عده ای دست در دست امریکا گذاشتند و موجب ادامه جنگ شدند، و ما قربانی رقابت های آنان در منطقه. در برابر این جنگ طولانی و نابرابر و پی آمدهای غم انگیز آن به تو شکایت نبردیم، برعکس توفیق شکیبایی و ثبات خواستیم و از اینکه استقامت مانرا از دست بدهیم، مأیوس شویم، و سلاح را در برابر دشمن به زمین بگذاریم، همواره به تو پناه می بردیم، ولی امروز به تو شکایت می بریم، ترا به داد خواهی مطمئیم، و از تو فریادرسی می خواهیم.

حکمتیار

## شعله های آتش در خانه من

### فرصت طلایی برای همسایه من

ما افغان ها پس از آغاز حمله امریکا بر افغانستان، انتظار آنرا داشتیم که کشورهای اسلامی مخصوصاً آنهایی که یا ضد امریکا اند، و یا امریکا ضد آنها، و آنانکه حضور نظامی امریکا در منطقه را تهدید جدی برای مصالح ملی خود و خطری برای امنیت منطقه می خوانند، نه تنها حمله بر افغانستان را محکوم کنند، بلکه از افغان ها در مقاومت شان علیه تهاجم برحمانه امریکا حمایت نمایند. ولی متأسفانه، برخی موضع بطرفی فعال اتخاذ کردند، برخی مؤید غیر فعال شدند، عده ای اجازه استفاده از حریم هوایی و فرودگاه های خود را به امریکا دادند، پاکستان تمامی شرایط امریکا را پذیرفت و اجازه داد اولین عملیات کوماندویی از حریم زمینی این کشور علیه افغانستان انجام شود، ازبکستان نه تنها پایگاه بزرگی را در اختیار امریکا گذاشت که بیش از صد هواپیمای جنگی و تعداد زیاد سربازان امریکایی در آن مستقر شدند، بلکه تعهد سپرد که تمامی قطعات نظامی ازبکستان که در زمان حضور نظامی اتحاد شوروی در افغانستان، در کنار قطعات روسی در کشور ما جنگیده اند و پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان در کنار جنرال دوستم ماندند و تجارب کافی جنگ در این کشور را دارند، اکنون در خدمت امریکا

خواهند بود و به عنوان نیروهای زمینی امریکا به افغانستان فرستاده خواهند شد. همکاری ازبکستان با امریکا به پیمانۀ ای است که در برابر آن وعده هشت میلیارد دالر کمک دریافت کرد. ازبکستان از نظر امریکا یکی از نقاط ستراتیژیک است که تسلط به آن به امریکا امکان خواهد داد تا بر منابع سرشار نفت و گاز آسیای مرکزی مسلط شود. اینک این منطقه حساس قبل از اشغال افغانستان بدست امریکا افتاد.

ترکیه نیز نیروهانکوماندویی خود را در اختیار امریکا گذاشته که به پایگاه امریکا در ازبکستان انتقال یافته اند تا یکجا با قطعات خاص امریکا و ملیشه های ازبکستان، از طریق ترمز وارد افغانستان گردیده و شهر مزار را تصرف نموده و جنرال دوستم را در آن مستقر کنند.

در جمهوری اسلامی ایران با آنکه رهبر عالیقدر انقلاب، حمله امریکا را محکوم نموده و از مردم مظلوم افغانستان حمایت کرده است ولی عده ای موضع مغایر ارشادات معظم له اتخاذ نموده و گفته اند که: حمله امریکا بر افغانستان فرصت طلایی برای ایران فراهم کرده است که باید با استفاده از این فرصت به روابط خود با امریکا بهبود بخشیده، و به ائتلاف ضد تروریزم برهبری امریکا بپیوندد و مثل اسلام آباد امتیاز بگیرد و سهم شایسته ای در ترکیب اداره بعدی افغانستان برای خود تدارک ببیند.

ما اعتراضی بر این نداریم که ایران در پی بهبود روابط خود با امریکا باشد ولی این بهبود روابط نباید به بهای ویرانی مزید افغانستان، کشتار مردم بی گناه ما و اشغال کشور ما توسط امریکا باشد. برای ما حیرت آور است که این عده چرا پیامدهای وخیم تسلط امریکا بر افغانستان را درک نمی کنند؟ چرا متوجه نیستند و یا عمداً از اعتراف به این حقیقت طفره می روند که ادامه جنگ در همسایگی ایران و استقرار نیروهای امریکایی در افغانستان بیش از هر کشور دیگری به ضرر

ایران است و مصالح ملی ایران و امنیت منطقه را به خطر مواجه می کند؟ چرا از درك این حقیقت عاجز اند که تسلط بر افغانستان، امریکا را در موقعیتی قرار خواهد داد و غرور زمامداران قصر سفید را به آنجا خواهد رساند که هیچ نیرویی تاب ایستادگی در برابر سلطه کامل آن بر مجموع منطقه و حتی دنیا را نخواهد داشت، و کشوری چون ایران را که در لست سیاه و بعنوان حامی تروریسم درج کرده است هرگز نخواهد بخشید و به چیزی کمتر از تحمیل حکومت دست نشانده بر ایران راضی نخواهد شد. این يك مغالطه قبیح است که عده ای در ایران می گویند: آیا ایران با برقراری روابط خوب با برخی از کشورهای اروپایی استقال خود را از دست داد و یا به بهای منافع ملی خود با این کشورها کنار آمد؟! این استدلال، بی مایه است و يك مقایسه بی بنیاد. مقایسه کشورهای اروپایی با امریکا و برقراری روابط عادی اقتصادی با اروپا و صحه گذاشتن بر حضور نظامی امریکا در منطقه خیلی از هم تفاوت دارند. تنها افرادی آنها یکسان می شمارند که جرأت انکار از حقایق را ندارند!! مگر درست است که عزایم فرانسه و آلمان در مورد ایران را شبیه عزایم امریکا شمرد؟! امریکا به ایران به عنوان کشوری می نگرد که زمانی پایگاه نظامی این کشور در منطقه بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی آنها از دست داد و همواره به فکر تسلط مجدد خود بر این کشور بوده، تلاش های گسترده ای برای اعاده تسلط خود بر ایران داشته، از جنگ علیه این کشور و کودتا ها برای سرنگونی رژیم حاکم حمایت کرده است.

اگر از دیدگاه دینی و مذهبی به قضیه بنگریم، حمایت از امریکا در برابر مردم مظلوم افغان و در برابر هر کشور اسلامی دیگر منافی ایمان و عقیده بوده و مترادف خروج از اسلام تلقی می شود. در مواردی که کشور اسلامی و ملت مسلمانی مورد هجوم مسلحانه نیروهای غیر اسلامی قرار می گیرد، بقیه مسلمانان نه این حق را دارند که بی تفاوت یا بی طرف باشند و نه این حق را که با قول و

عمل، بطور مستقیم و غیر مستقیم، علنی و غیر علنی از چنین حمله ای حمایت کنند.

قرآن می فرماید:

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

هیچ گروهی را که به خدا و رستاخیز باور دارد چنان نخواهی یافت که با کسانی دوستی کنند که با خدا و پیامبرش دشمنی کرده است.

پیامبر علیه السلام می فرماید:

من مشی مع ظالم ليقويه و هو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام.

هرکي با ستمگري همراهی کند غرض تقويه اش، با آنکه می داند او ستمگر است، بی گمان که از دایره اسلام بیرون رفته است.

از نظر اسلام تجاوز بر افغانستان مثل تجاوز بر ایران است و دفاع از ملت مسلمان افغانستان بر هر ایرانی همانگونه فرض است که دفاع از ایران در برابر تجاوز اجنبی بر آنان فرض است.

ما تعجب می کنیم که عده ای در پارك های تهران برای کشته های حوادث نیویارک و واشنگتن شمع افروختند!! ولی برای صدها کشته و زخمی افغان که در نتیجه بمباری های وحشیانه امریکا به خاک و خون کشانده شدند و ده ها هزار آواره های که خانه های گلی شان با خاک یکسان شده و به جستجوی سرپناه به

کشورهای در بسته همسایه خود سرازیر شده اند، نه شمع افروختند و نه شعار ضد جنگ و دفاع از صلح سردادند و نه به کسانی پیوستند که تظاهرات پرشکوهی در ایران و تمامی دنیا در تقبیح حمله امریکا بر افغانستان و حمایت از افغان های مظلوم داشتند. ما به تحلیل ها، تبصره ها و مقاله های آن عده روزنامه های ایرانی که ادعا می کنند آزاد و مستقل اند ولی بطور مستقیم و غیرمستقیم از کسانی نمایندگی می کنند که برای کشته های امریکا شمع افروختند، به امریکا حق می دهند بر افغانستان حمله کند و این نظریه منحط را تبلیغ می کنند که این حمله فرصت طلایی برای ایران فراهم کرده است، باید این فرصت را از دست نداد و از طریق همکاری با امریکا به روابط خود با این کشور بهبود بخشید!! این روز نامه ها بر کسانی می تازند که حمله امریکا بر افغانستان را به حکم ایمان و عقیده خود محکوم می کنند و با مردم مظلوم و بی دفاع افغانستان بنابر عاطفه و ترحم انسانی اظهار همدردی می نمایند. اینها کشورهایی را می ستایند که در جنگ علیه افغانستان در کنار امریکا ایستادند و از افغان هایی ستایش می کنند که امریکا آنها را سربازان نیروی زمینی خود می خواند!! چه نفرت انگیز است حرف هایی که در ستایش از ستمگر مغرور و نکوهش از ستمدیده مقهور، دهن آلوده می کند و صفحه سفید کاغذ را سیاه.

از روزیکه حمله وحشیانه امریکا بر افغانسان آغاز شده است، برخی از روزنامه های ایرانی بجای آنکه این حمله غیر انسانی و ظالمانه را محکوم کنند و از مردم مظلوم افغانستان بدفاع بپردازند، از یکسو با تحلیل ها و تبصره های جانبدارانه خود اقدام امریکا را موجه جلوه می دهند و آنرا مبارزه برضد تروریسم و اقدام تلافی جویانه مشروع می خوانند و از سوی دیگر بر کسانی می تازند که این حمله را تقبیح می کنند و پیامدهای آنرا برای تمامی منقطه وخیم می خوانند. این روزنامه ها از گروه هایی حمایت می کنند که از حمله امریکا استقبال نموده و به امریکا اطمینان داده اند که حاضرند در کنار سربازان امریکایی علیه ملت و کشور

خود بچنگند. گروه هایی که رئیس جمهور و وزیر دفاع امریکا در کنفرانس های مطبوعاتی خود در باره آنها می گویند که امیدواریم این گروههای افغانی چون نیروهای زمینی ما عمل کنند، ایشانرا کمک می کنیم و با همباردمان خطوط مقدم طالبان، راه را برای پیشروی آنان بسوی پایتخت و شهرهای بزرگ باز می کنیم!

در صفحات برخی از این روزنامه ها پس از این روز بطور مکرر شاهد نوشتارهایی هستیم که علیه بنده بنشر رسیده است. اکثر آنها شبیه دشنام نامه هایی است که انسان شریف از جواب گفتن به آن نیز احساس شرمندگی می کند. نمی دانم جز دفاع از مردم مظلوم و تقبیح تجاوز وحشیانه امریکا برکشورم چه گناهی را مرتکب شده ام که باعث تحریک خشم نویسندگان این دشنام نامه ها شده است؟!

## از متن کتاب

افغانی پدر سوخته! من از کمونست ها در کشور خود به شدت نفرت دارم، ریشه کمونیزم را از بیخ و بن برکنده ام، موجودیت گروه کمونیستی را می توانم تحمل کنم، کمونست ها را آله دست اجنبی و دشمن دین و ایمان خود مَشمارم، خوشحالم که عده ای به زندان رفتند، عده ای به قتل رسیدند، عده ای فرار کردند، عده ای اظهار ندامت نموده، توبه کردند و دست ها را بالا بردند و تسلیم شدند؛ ولی از کمونستهای شما این نفرت را ندارم، آنرا نه تنها خطرناک مَشمارم، بلکه مفید میابم، شایسته حمایت، مستحق دلسوزی، قابل پذیرایی، دلم می خواهد چون مهمان گرمی از او استقبال کنم، عاقل حکم میکند که او باید سهم شایسته ای در "اقتدار" داشته باشد، نباید نفی شوند، لازم است حکومتی تشکیل شود که فراگیر بوده و کمونست ها را نیز احتوا کند تا بحران کشور شما پایان یابد، گمان میکنم که مشکل کشور شما باید با تشکیل حکومت فراگیر، شامل مسلمان و نامسلمان، دین دار و بی دین و مخلص و منافق حل شود، ولی در کشور خودم باید حکومت یک گروه باشد، گروه اسلامی، متعهد به اسلام، مورد تأیید اکثریت ملت، حکومت منتخب؛ من خودم را شایسته چنین حکومت و ترا سزاوار چنان حکومت می خوانم!

